

میں کی ناجانا



ندای جانان

منتخباتی از آثار و تعالیم آسمانی دیانت بهائی

به زبان فارسی

۱۷۲ بدیع



- ۵ - پیشگفتار
- ۷ - ندای حضرت بهاء الله
- ۲۶ - بلایای حضرت بهاء الله
- ۲۸ - میثاق بهائی
- ۳۷ - مقام و لزوم و مقصود از دین
- ۵۳ - لزوم تجدید ادیان
- ۵۶ - شناسایی حقیقت
- ۷۱ - علل مخالفت با انبیاء و اولیاء
- ۷۴ - دین و تمدن
- ۸۳ - علم و دین
- ۸۵ - علم و دانایی
- ۹۲ - درمان و اصلاح عالم
- ۱۱۸ - بلوغ عالم انسانی
- ۱۲۰ - یگانگی و وحدت عالم انسانی
- ۱۲۹ - سیاست الهی؛ سیاست بشری
- ۱۵۶ - منع انواع تعصبات جاهلانه



- منع جنگ و دشمنی و تعرّض و فساد..... - ۱۵۹ -
- صلح، منع مسابقه تسلیحاتی، اصل امنیت جمعی..... - ۱۶۶ -
- حقوق بشر، مقام انسان، آزادی..... - ۱۷۸ -
- برابری حقوق زنان و مردان..... - ۱۹۳ -
- وحدت زبان..... - ۱۹۵ -
- تعلیم و تربیت جامع و عمومی..... - ۱۹۷ -
- حلّ مشکلات اقتصادی..... - ۲۰۲ -
- لزوم کسب و کار و منع پیشه گدایی..... - ۲۰۸ -
- ازدواج و خانواده..... - ۲۱۲ -
- خدا و انسان..... - ۲۳۰ -
- دعا و نیایش غذای روح..... - ۲۳۴ -
- روزه..... - ۲۳۶ -
- مرگ، عالم بعد..... - ۲۳۷ -
- منع طلب آمرزش نزد دیگران..... - ۲۴۰ -
- اعمال و اخلاق معنوی..... - ۲۴۱ -
- پاکدامنی و پرهیزکاری..... - ۲۴۷ -
- شادی و توکل و وارستگی..... - ۲۵۰ -



- شکر..... ۲۵۶ -
- پاکی دل و خلوص..... ۲۵۷ -
- خدمت..... ۲۵۹ -
- فروتنی و منع خودپسندی..... ۲۶۱ -
- صدق و راستی..... ۲۶۴ -
- عدل و انصاف..... ۲۶۵ -
- اعتدال و قناعت..... ۲۶۷ -
- بردباری و استقامت..... ۲۶۹ -
- منع غیبت و عیبجویی..... ۲۷۲ -
- خطاپوشی/ ستّاریت..... ۲۷۵ -
- امانت..... ۲۷۷ -
- ادب..... ۲۷۹ -
- ضیافتِ نوزده روزه..... ۲۸۰ -
- هنر..... ۲۸۱ -
- ایران، وطن دوستی..... ۲۹۰ -
- مآخذ و یادداشت ها..... ۳۱۳ -



پیشگفتار

دوستان و یاران و هم میهنان عزیز و محبوب

چند سال قبل «مجموعه دعا و نیایش به زبان فارسی» با عنوان «یاد جانان» از ادعیه و مناجات های بهائی تقدیم دوستان گردید. اینک مجموعه دیگری با عنوان «ندای جانان» تقدیم دوستان عزیز می گردد.

این مجموعه منتخباتی از آثار و تعالیم آسمانی دیانت بهائی است که در ۴۷ عنوان مجزاً شامل ۵۷۸ نصّ کوتاه و بلند از آثار حضرت بهاءالله شارح دیانت بهائی و دو جانشین و مبین آیاتشان حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله، و نیز پیام ها و دستخط ها و هدایات مَلَهَم مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم، جمع آوری شده است. علیرغم این که آثار اصلی دیانت بهائی عمدتاً به دو زبان عربی و فارسی نازل شده است، در این مجموعه صرفاً به جمع آوری تعداد کمی از آثار بهائی به زبان فارسی بسنده شد تا عزیزان فارسی زبان راحت تر آنها را مطالعه فرمایند و مختصری با مفاهیم مهم و عمیق آن آشنا گردند. بدیهی است برای آشنائی بیشتر و جامع تر باید به همه آثار فارسی و عربی این آئین مراجعه کرد.

علاوه بر آثار فارسی و عربی مزبور، آثاری نیز به زبان ترکی از قلم حضرت عبدالبهاء و آثاری به زبان انگلیسی از قلم حضرت ولیّ امرالله صادر شده است که آنها نیز جزء آثار آسمانی دیانت بهائی محسوب می شوند و طالبین برای شناخت بهتر و کامل تر دیانت بهائی و آموزه های آن باید به کلّ این آثار مراجعه



فرمایند. شایان ذکر است شماری از آثار مزبور، طبق آماری که مربوط به سال ۲۰۰۱ میلادی است، به ۸۰۲ زبان نیز ترجمه شده، در دسترس اکثریت جهانیان قرار گرفته است.

دل و جان‌تان سرشار از سُورِ حقیقی باد





ندای حضرت بهاءالله

«این ندا و این ذکر، مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست؛ باید اهل عالم طُرّاً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند.»^۱

«مقصود این مظلوم [حضرت بهاءالله] از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّبات، إخمادِ نارِ ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افندۀ اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد.»^۲

«ای اهل ارض لَعْمَری وَ عَمْرُکُم، این مظلوم [حضرت بهاءالله] خیال ریاست نداشته و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلافِ احزابِ عالم و تفریقِ اُمم است بوده و هست تا کُلّ فارغ و آزاد شوند و به خود پردازند... این مظلوم در جمیع آنچه وارد آورده‌اند و گفته‌اند صابر و صامت چه که اراده آن که از عنایتِ حقّ جَلّ جَلالُهُ و رحمتِ مَسبوقه، حکم جدال و نزاع و سَفکِ دِماء را از عالم به قوّة بیان محو نمائیم»^۳

«حقّ جَلّ جَلالُهُ از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دینُ الله و مذهبُ الله آنکه مذاهب مختلفه و سُبُل متعدّده را سبب و علّت بغضا ننمایند این اصول و قوانین و راه‌های محکم متین از مَطَّلَع واحد ظاهر و از مَشْرِقِ واحد مَشْرِق و این اختلافات نظر به مَصالحِ وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهلِ بَها [بهائیان] کمر هَمّت را محکم نمایید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین





اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حُبّاً لِلَّهِ وَ لِعِبَادِهِ بر این امر عظیم خطیر قیام نماید ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اِطْفَاءً آن بسیار صَعْبٌ مگر یَدِ قَدَرَتِ الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد... ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار به کمال محبت و اتحاد و موَدّت و اتفاق سلوک نمایید قسم به آفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حَقِّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست جهد نماید تا به این مقام بلند اعلیٰ که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این اَمَلُ مَلِیکِ آمال و لکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل به نظر می آید و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای عصر. گاهی به لسان شریعت و هنگامی به لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصدِ اقصی و غایتِ فُصوی ظهور این مقام بلند اعلیٰ بوده کَفَى بِاللَّهِ شَهِیداً ای اهل بها با جمیع اهل عالم به رُوح و ریحان معاشرت نمایید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون شما از آن محروم به لسان محبت و شفقت الفا نمایید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و آلا او را به او گذارید و درباره او دعا نمایید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوبست و مائده رُوح و بَمَثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانایی...»^۴

«نیکوست حال نفسی که به اسم مالکِ اَنام حُجُبَاتِ اوهام را حَرَق نمود و بغایت قصوی و افق اعلیٰ فائز گشت. هر نفسی الیوم به عرفان الله فائز شد مثل آن است که به عرفان نبیین و مُرسَلین از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر فائز بوده و





هست. این یوم بدیع را مثل و مانندی نبوده و نیست. هر چشمی مشاهده نمود
 او سلطان چشمهاست و هر لسانی به ذکرش فائز گشت او مالکِ لسانهاست.»^۵
 «امروز هر نفسی به اَفِقِ اَعْلَى توجّه نمود او از اهل توحید حقیقی لَدَى اللّٰهِ مذکور
 و مسطور، چه که این یوم مبارک به حَقِّ وَحْدَه منسوبست و در کتب قبل و بعد
 به یومُ اللّٰهِ موسوم و مذکور.»^۶

«وَجِهَ حَقِّ از اَفِقِ اَعْلَى به اَهْلِ بَهَا [بهائیان] توجّه نموده و می فرماید در جمیع
 احوال به آنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید همت را در تربیت اهل
 عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین اُمَم به اسم اعظم محو
 شود و کَلِّ اهل یک پِساط و یک مدینه مشاهده گردند قلب را منور دارید و از
 خار و خاشاک ضغینه و بَغْضا مطهر نمایید کَلِّ اهل یک عالمید و از یک کلمه
 خلق شده‌اید نیکوست حال نفسی که به مَحَبَّت تمام با عموم اَنام معاشرت
 نماید.»^۷

«بگو ای دوستان! سرا پردهٔ یگانگی بلند شد. به چشم بیگانگان یکدیگر را
 مبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. براستی می‌گویم، هر آنچه از
 نادانی بکاهد و بر دانایی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده وهست. بگو ای
 مردمان! در سایه داد و راستی راه روید و در سرا پردهٔ یکتایی در آید. بگو ای
 دارای چشم! گذشته آینهٔ آینده است. ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی
 دوست را بشناسید و نرنجانید.»^۸





«بشنوید بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمایید. دوستان ظاهر نظر به مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند ولکن دوست معنوی شما را لِأَجَلِ شما دوست داشته و دارد، بلکه مخصوص هدایت شما بِلایایِ لِاتَّحَصُّیْ قبول فرموده. به چنین دوست جفا نکنید و به کویش بشتابید. اینست شمس کلمه صدق و وفا که افقِ اصْبَعِ مالکِ آسماء اشراق فرموده. اِفْتَحُوا اِذَانَكُمْ لِاصْغَاءِ کَلِمَةِ اللّٰهِ الْمُهَيِّمِینِ الْقِیُومِ.»^۹

«اگر این مظلوم [حضرت بهاء‌الله] را در دریا غرق نمایند از جبال سر برآرد وَ الْمُلْکُ لَیْلَهُ گوید و اگر در ارض تحت طبقات آن دفن نمایند از سماء ندایش ظاهر شود و عباد را به فردوس اعلیٰ کشاند. مانع در آن ساحت معدوم و حجاب مفقود. الْأَمْرُ بَیْدَهُ، یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَمِیدُ.»^{۱۰}

«این مظلوم [حضرت بهاء‌الله] اراده نموده فساد و نزاع و جدال و اختلاف و تفریق را به قوهٔ ملکوتی از مابین احزابِ عالم بر دارد و نظر به این امرِ خَطِیرِ عظیم مکزّر به زندان رفته و تحتِ سَلَسِیلِ و اَغْلالِ ایام و لیالی گذرانده طُوبی لِمَنْ اَنْصَفَ فِی هَذَا الْاَمْرِ الْمَتِّینِ وَ هَذَا الثُّبَا الْعَظِیمِ.»^{۱۱}

«هُوَ الْعَلِیُّ الْعَالِیُّ الْاَعْلٰی، ای بلبان الهی، از خارستان ذلّت به گلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمایید. مژده به جان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابواب‌های گلزارِ قِدَمِ را گشوده. چشم‌ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوش‌ها را مژده دهید که هنگام اِستماع آمد.





دوستانِ بوستانِ شوق را خبر دهید که یار بر سرِ بازار آمد و هُدُهدانِ صبا را آگه کنید که نگارِ اِذَنِ بار داده. ای عاشقانِ رویِ جانان. غمِ فراق را به سُرورِ وصال تبدیل نمایید و سَمِ هجران را به شهدِ لقا بیامیزید. اگر چه تا حال عاشقان از بی معشوقِ دوان بودند و حیبیان از پیِ محبوبِ روان. در این ایّام، فضلِ سُبحانی از عَمَامِ رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوقِ طلبِ عَشّاق می نماید و محبوبِ جویایِ اَحبابِ گشته. این فضل را غنیمت شمرد و این نعمت را کم نشمرد. نعمت‌های باقیه را نگذارید و به اشیایِ فانیه قانع نشوید. بُرَقِع از چشمِ قلب بردارید و پرده از بَصَرِ دل بردارید تا جمالِ دوست بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید.

ای بلبلانِ فانی، در گلزارِ باقیِ گلی شکفته که همه گل‌ها نزدش چون خار و جوهرِ جمالِ نزدش بی مقدار. پس از جانِ بخروشید و از دلِ بَسُروشید و از روانِ بنیوشید واز تنِ بکوشید که شاید به بوستانِ وصالِ درآیید و از گلِ بی مثالِ ببویید و از لقایِ بی زوالِ حصّه برید و از این نسیمِ خوشِ صبایِ معنویِ غافلِ نشوید و از این راتحهٔ قدسِ روحانیِ بی نصیبِ نمانید. این پندِ بندها بگسلد و سلسلهٔ جنونِ عشق را بجنباند. دل‌ها را به دلداری رساند و جان‌ها را به جانان سپارد. قفسِ بشکند و چون طیرِ روحی قصدِ آشیانِ قدس کند.

چه شب‌ها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقت‌ها که به آخر رسید و چه ساعت‌ها که به انتها آمد و جز به اشتغالِ دنیایِ فانیِ نفسی برنیامد. سعی نمایید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود. عمرها چون برق می‌گذرد و





فَرَقَها بر بستر تراب مَقَر و منزل گیرد. دیگر چاره از دست رود و امور از شست. شمع باقی بی فانوس روشن و منبر گشته و تمام حجیات فانی را سوخته. ای پروانگان بی پروا بشتابید و برآتش زنید و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق بیایید و بی رقیب نزد محبوب روید. گل مستور به بازار آمد، بی ستر و حجاب آمد و به کل ارواح مقدسه ندای وصل می زند. چه نیکو است اقبال مقلین. فَهَتَيْتَا لِلْفَاتِرِينَ بِأَنْوَارِ حُسْنِ بَدِيعٍ.»^{۱۲}

«باران و آماء رحمن باید خدمت به وحدت عالم انسانی و محبت و اُلفت بین جمیع بشر نمایند جمیع طوائف و ادیان و مذاهب را بنهایت خلوص و خیر خواهی و محبت و مهربانی معامله کنند و در فکر آن باشند که ثمره از شجره وجود آنها حاصل گردد و هیچ ثمری اعظم از محبت و اُلفت به جمیع بشر نیست حضرت بهاءالله خطاب به عالم انسانی میفرماید که جمیع برگ یکدارید و ثمر یک شاخسار در این صورت روابط قرابت و اُخوت و اُموت و اُبوت در میان جمیع بشر ثابت و محقق گشت پس بجان و دل بکوشید که به موجب این تعالیم حضرت بهاءالله روش و سلوک نمایید هر مظلومی را ملجأ و پناه باشید و هر مغلوبی را دستگیر و مجیر توانا هر مریضی را طبیب حاذق باشید و هر مجروحی را مرهم فائق شوید هر خائفی را پناه امین گردید و هر مضطربی را سبب راحت و تسکین هر مغمومی را مسرور نمایید و هر گریانی را خندان کنید هر تشنه را آب گوارا شوید و هر گرسنه‌ای را مائده آسمانی گردید هر ذلیلی را سبب عزت شوید و هر فقیری را سبب نعمت گردید زینهار زینهار از اینکه قلبی را برنجانید زینهار زینهار که نفسی را بیازارید زینهار زینهار از اینکه با نفسی به





خلاف محبت حرکت و سلوک کنید زنهار زنهار از اینکه انسانی را مأیوس کنید هر نفسی که سبب حزن جانی و نومیدی دلی گردد اگر در طبقات زمین مأوی جوید بهتر از آنست که بر روی زمین سیر و حرکت نماید و هر انسانی که راضی به ذلت نوع خویش شود البته نابود شود بهتر است زیرا عدم او بهتر از وجود است و موت بهتر از حیات پس من شما را نصیحت می نمایم تا توانید در خیر عموم کوشید و محبت و اُلفت در کمال خلوص به جمیع افراد بشر نمایید تعصب جنسی و وطنی و دینی و مذهبی و سیاسی و تجاری و صناعی و زراعی جمیع را از میان بردارید تا آزاد از جمیع جهات باشید و مُشیدِ بُنیانِ وحدت عالم انسان. جمیع اقالیم اقلیم واحد است و تمام ملل سُلالة ابو البشر این تنازع بقا در بین گرگان درنده سبب این نزاع و حال آن که عرصه زمین وسیع است و خوان نعمت پروردگار ممدود در جمیع اقالیم.»^{۱۳}

«در هر دوری امر به اُلفت بود و حکم به محبت، ولی مَحْصُور در دایره یاران مُوافق بود، نه با دشمنان مخالف، اما الحمدلله که در این دور بدیع اوامر الهیته محدود به حُدّی نه و مَحْصُور در طایفه ای نیست... مقصود این است که باید با کل حتّی با دشمنان به نهایت رُوح و ریحان مُجَبّ و مهربان بود.»^{۱۴}

«در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و اُلفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانست.»^{۱۵}





«این روز روز بدیعت است و این عصر عصر خداوند عزیز. عن قریب جهان بهشت برین گردد. روز وحدت عالم بشر است و اتحاد جمیع ملل. تعصبات مورث جهالت بود و اساس ضدیت بشر. عنایت خداوند این روز فیروز را محقق فرمود. عن قریب وحدت عالم انسانی در قطب آفاق موج زند. جدال و نزاع نماند. صبح صلح اکبر بدرخشد. جهان جهان تازه شود و جمیع بشر برادران گردند.»^{۱۶}

«بعضی حرکت‌های اجتماعیه به ظهور می‌رسند و چند صباحی فعالیت از خود نشان می‌دهند و پس از آن متوقف می‌شوند. نهضت‌های دیگری هم هستند که رشد و دوام بیشتری پیدا می‌کنند و لکن قبل از وصول به مرحله بلوغ دچار ضعف و انحلال شده و برای همیشه فراموش می‌شوند... اما یک نوع حرکت و یا امر دیگری هم هست که ابتدا از نقطه‌ای کوچک و ناشناخته آغاز می‌شود، بعد با سیر مسلم و منظم به پیش می‌رود، به تدریج دامنه نفوذش گسترش پیدا می‌کند تا پالَمال وسعت و عمومیت جهانی می‌یابد. امر بهائی از این نوع حرکت‌ها است.»^{۱۷}

«تعالیم حضرت بهاء‌الله نور این عصر است و روح این قرن یکی یکی را در هر جا بیان کنید اول تحرّی حقیقت است ثانی وحدت عالم انسانیت ثالث صلح عمومیست رابع تطبیق علم و وحی است خامس ترک تعصبات جنسی دینی ترابی سیاسی زیرا این تعصبات هادم بنیان عالم انسانیت سادس حقّ است و عدل است سابع تهذیب اخلاق است و تربیت ملکوتی ثامن مساوات رجال و نساء است تاسع تعمیم معارف است عاشر مسئله اقتصاددست و امثال ذلک.»^{۱۸}





«مادام که این نظم [بدیع بهائی] هنوز در مرحله طفولیت است زنهار که نفسی در ادراک کیفیتش به خطا رود و یا از اهمیتش بکاهد یا مقصدش را دگرگون جلوه نماید. صخره ای که این نظم اداری بر آن استوار است، مشیت ثابتة الهیه برای عالم انسانی در عصر حاضر است. منبع الهامش نفس حضرت بهاء الله است: حامی و مدافعش جُنودِ مُجَنَّدَةُ مَلَكُوتِ آبهی؛ ظهور و نشو و نمایش نتیجه اِهراقِ دَمِ لا اقل بیست هزار شهدایی است که حیات خویش را در این سبیل نثار نموده اند؛ محوری که مؤسساتش حول آن طائف، مضامین محکمه الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است؛ مبادی اساسیه اش حقایقی است که مُبیینِ مَصُونِ از خطای آیاتِ الهی در خطابات مبارکه خویش در غرب بیان فرموده؛ احکامی که برای اداره اش وضع گردیده و وظائفش را تحدید می نماید صریحاً در کتاب اقدس نازل شده است؛ مَقَرّی که مشروعات روحانیه و خیریه و اداریه اش حول آن مجتمع می باشد، مَشَرَقُ الْأَذْكَارِ و مُتَفَرِّعاتِ آن است؛ ارکانی که سلطه اش مُسْتَظْهَر به آن است دو مَوْسَسَةُ وِلايَةِ امْرَأَلله و بیت العدل اعظم است؛ مقصد اصلی و ضمنی که مُحَرِّکِ آن است، استقرار نظم بدیع جهان آرای است که شالوده آن را حضرت بهاء الله بنیان نهاده؛ روشی که به کار می برد و موازینی را که اِلْقَاء می نماید، آن را نه به شرق متمایل می سازد، نه به غرب، نه به یهود و نه به غیر آن، نه به فقیر و نه به غنی، نه به سفید و نه به سیاه؛ شعارش وحدت عالم انسانی و عِلْمَشِ صلح اعظم، سرانجامش حُلُولِ دَوْرَةِ دَهَبِي هزار ساله، یعنی یومی که سلطنت های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاء الله است مُبَدَّل گردد.»^{۱۹}





«ثابت کرد که ادعایش و عنوانش دین جهانی است و مقصدش ایجاد یک جامعه متحد المرام عالمگیر است که در میقات معین تأسیس نماید. جامعه‌ای که هم موجد و هم حافظ صلح اعظمی است که حضرت بهاءالله اعلانش فرموده.»^{۲۰}

«دیانت بهائی منادی وحدانیت الهیه است، و وحدت پیغمبران را اذعان دارد، و اصل وحدت و جامعیت کلیه نوع بشر را تعلیم می دهد و ضرورت و حتمیت اتحاد نوع انسان را که به تدریج به آن نزدیک می شود اعلام می دارد، و ادعا می کند که هیچ امری جز نفعات روح القدس که به واسطه نماینده مبعوث او در این زمان ظاهر شده به تحقق این آمال توفیق نیابد.»^{۲۱}

«پیروان آئین بهائی اعتقاد راسخ دارند که جوهر تعالیمی که حضرت بهاءالله به عالم ابلاغ فرموده این است که: حقائق دینی امری است نسبی نه مطلق. ظهورات الهیه تسلسل دارد و تجدد یابد. جمیع ادیان بزرگ عالم اساسان الهی است. مبادی و اصولشان کاملاً با یکدیگر موافق است. آمال و مقاصدشان یکی است. تعالیشان جلوه هائی متنوع از حقیقت واحد است. وظائف و اجرائاتشان مکمل یکدیگر است. تفاوتشان فقط در تعالیم فرعی و غیر اساسی است. رسالتشان هر یک نماینده مراحل متتابع در تکامل جامعه انسانی است. هدف حضرت بهاءالله پیامبر این عصر جدید و عظیم عالم انسانی چنین است... که ظهورات سابقه را به اتمام رساند نه آن که آنها را مضمحل سازد. سبب آشتی





بین ادیان شود نه آنکه بر اختلافات معتقدات متضادشان که سبب انشقاق جامعه کنونی گشته دامن زند. مقصد حضرت بهاء‌الله هرگز آن نیست که انبیاء گذشته را تحقیر نماید و تعالیشان را تخطئه کند بلکه آن است که حقائق اصلیه ای که در تعالیشان مکنون است از نو اظهار داشته بنحوی بازگو نماید که با حوائج این زمان موافق و با استعداد مردمان مطابق و با مشکلات و علل و سرگردانی های عصر حاضر متناسب و مربوط باشد. رسالت حضرت بهاء‌الله اعلان این مطلب است که زمان شیرخوارگی و صباوت بشری سپری گشته و التهابات و هیجاناتی که حال مشهود است مربوط به مرحله بلوغ اوست که بتدریج و همراه با درد و ملال او را آماده وصول به مرحله رشد و کمال می سازد و طلوع عصری را بشارت می دهد که سرآمد أعصار است عصری که در آن تیغ و شمشیر به گاو آهن و خیش تبدیل شود و ملکوت آسمانی طبق وعده صریح حضرت مسیح بیاید و صلح جهانی قطعاً تا ابدالآباد در کره زمین استقرار یابد. و نیز حضرت بهاء‌الله ظهور خویش را خاتمه ظهورات الهیه نمی داند بلکه پیش بینی می فرماید که در آینده طی مراحل تکامل مستمر و نامحدود بشری، حقائق بیشتری از آنچه حضرتش امروز به امر خداوند متعال در این دوره خطیر به عالم انسانی ابلاغ فرموده از طرف پروردگار ظاهر خواهد شد. آئین بهائی به یگانگی خدا و یگانگی انبیاء معترف است و به وحدت و جامعیت نوع بشر معتقد و به این ندا منادی است که اتحاد عالم انسانی واجب بل اجتناب ناپذیر است و بتدریج تحقق می یابد. آئین بهائی مدعی است که جز روح خلاق الهی که در کلام فرستاده یزدانی در این عصر جهان افروز سریان دارد هیچ امر دیگری اتحاد نوع انسان را تضمین نتواند و تحقق بخشد. آئین بهائی پیروان خویش را به





تحرّی و جستجوی حقیقت مُکَلّف می دارد. هر نوع تعصّبات و خرافات را مذموم و مردود می شمارد. مقصد از دین را ترویج محبّت و وداد می داند. دین و علم را اصولاً موافق و مطابق یکدیگر می بیند. دین را سبب اعظم جهت صلح عالم و ترقّی منظم جامعهٔ بنی آدم می شمارد. آئین بهائی واضحاً به تساوی مجال و مزایا و حقوق زن و مرد معتقد است. بر تعلیم اجباری تأکید می نهد، افراط و تفریط در فقر و ثروت را از میان بر می دارد، کشیش و طبقه روحانی حرفه ای ندارد، بردگی را ممنوع و ریاضت و دربورگی و رهبانیت را مردود می شمرد، تعدّد زوجات را جایز نمی شمارد، طلاق را مذموم می داند، لزوم اطاعت تام را از حکومت متبوع به تأکید تأیید می کند، شغل و کار را که با روح خدمت همراه باشد عین عبادت می شمرد، انتخاب یا اختراع یک زبان عمومی بین المللی را سفارش می کند و کیفیات کلی مؤسّساتی را که باید ضامن تحقّق و استمرار صلح عمومی باشند معین می سازد.»^{۲۲}

«آقای امیل سندراستوم رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیّه فلسطین

جناب رئیس، مرقومهٔ شریفهٔ شما مورّخ ۹ جولای واصل و خوشوقتیم از اینکه فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص ارتباط دیانت بهائی با فلسطین و نظریّهٔ ما نسبت به تغییراتی که ممکن است در اوضاع آیندهٔ این اراضی مقدّسه و مُتَنَزَعُ فیه روی دهد، به اطلاع شما و همکاران محترمتان برسانم. برای استحضار شما، به ضمیمهٔ این نامه شرح مختصری دربارهٔ تاریخ و مقاصد و





اهمیت دیانت بهائی و همچنین جزوهٔ وجیزه ای مشتمل بر عقاید و نظریات آن نسبت به وضع فعلی دنیا و تحولاتی که ما امیدوار و عقیده مندیم در آن روی خواهد داد، ارسال می دارم.

موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است، زیرا در حالی که اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت است، ولی مرکز اداری کلیسای روم یا هیچ یک از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی باشد و نیز هر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه ای است که یکی از مقدّس ترین مقامات اسلامی در آن قرار دارد، مع ذلک اعتاب متبرّکهٔ دیانت محمّدی و مرکزی که برای ادای فریضة حج بدآنجا می روند، در سرزمین عربستان است نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقهٔ آنها نسبت به فلسطین تا اندازه ای قابل قیاس با علاقهٔ بهائیان به این کشور است؛ زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدّسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز مؤسّسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این، موقف آنها نیز از یک جهت با بهائیان متفاوت است، زیرا خاک فلسطین محل استقرار عرش سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محلّ توجّه و زیارت بهائیان دنیاست، بلکه در عین حال مقرّ دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم.

دیانت بهائی دیناتی است به کلی غیرسیاسی و ما در کشمکش و منازعهٔ سخت کنونی که دربارهٔ سرنوشت آیندهٔ ارض مقدّس و مردم آن جریان دارد، از طرفی هیچ گونه مداخله و جانبداری نداشته و از طرف دیگر در نوع و چگونگی سیاست آیندهٔ این کشور نظر خاصّ و توصیه ای نداریم. مقصد و مرام ما استقرار





صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شوئون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است. چنانکه عده زیادی از پیروان آیین ما از اعیان یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه تعصبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترک خود آنها و به صرفه و صلاح کشور، میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم.

اما در تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می شود مطلبی که برای ما اهمیت دارد این است که هر کس که حکومت حیفا و عکا را بدست می گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آیین جهان آرا قرار دارد و باید استقلال آن آیین و اختیار اداره امور بین المللی آن بوسیله این مرکز و همچنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبوره برای زیارت (با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت بیت المقدس دارند) رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد.

مقام حضرت باب در کوه کرمل و مرقد حضرت عبدالبهاء در همان محل و مسافرخانه بهائیان شرق در جوار آن و باغ ها و اراضی وسیعه حول و حوش آن مقامات (که تمام آنها برای ورود عموم مردم از هر ملت و مذهب آزاد است) و مسافرخانه بهائیان غرب در پای کوه کرمل و محل اقامت پیشوای جامعه بهائیان و خانه ها و باغ های مختلف واقع در عکا و نواحی مجاور آن که در دوره سجن حضرت بهاء الله در آن شهر به قدم مبارکش مشرف شده و روضه مبارکه حضرت بهاء الله در بهجی نزدیک عکا با قصر مبارکش که اکنون به صورت یک





مکان تاریخی و موزه در آمده (و هر دوی این اماکن برای ورود و زیارت مردم از هر مذهب و ملت آزاد است) و همچنین متملکات بهائی واقع در دشت عکا- تمام اینها متصرفات و املاک بهائیان را در ارض مقدّس تشکیل می دهد. این مطلب را نیز باید در نظر داشت که اکثر این تملکات از طرف دولت و شهرداری به علت جنیه دیانتی که دارند از تأدیه عوارض و مالیات معاف گردیده و قسمتی از این متملکات وسیعه متعلق به شعبه فلسطینی محفل روحانی ملى [هیأت منتخب بهائیان در سطح محلی و یا ملى برای اداره امور روحانی و اداری جامعه بهائی] بهائیان آمریکای شمالی و کانادا است که بر طبق قوانین کشور به عنوان یک انجمن دیانتی شناخته و تسجیل شده است. در آینده هم محافل روحانی ملى دیگری بوسیله شعبات خود در فلسطین قسمتی از موقوفات بین المللی این آیین را در اراضی مقدّسه تحت تملک خواهند گرفت.

نظر به مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند، خواهش دارم در سفارش ها و توصیه هایی که به سازمان ملل متحد در خصوص آینده فلسطین می کنید، حفظ و وقایت بهائیان را مورد توجه و عنایت قرار دهید.

ضمناً فرصت را مغتنم شمرده از روح صمیمیتی که شما و همکارانتان در انجام تحقیقات درباره اوضاع مشوّش این ارض مقدّس ابراز داشته اید، مراتب قدردانی خود را اظهار و با کمال امیدواری دعا می کنم که در نتیجه مساعی و نظریات صائبه شما راه حل سریع و منصفانه ای برای تصفیه معضلاتی که در موضوع فلسطین پیش آمده، پیدا شود. امضاء: شوقی ربّانی - ۱۴ جولای





«امر بهائی مقصدش هرگز آن نیست که شالودهٔ جامعهٔ کنونی عالم را زیر و زبر نماید بلکه آنست که بنیانش را وسعتی بیشتر بخشد و به مؤسساتش شکل تازه‌ای دهد که موافق و مطابق با حوائج این جهان دائم التّغییر باشد. تعالیم شریعت و آئین حضرت بهاءالله با هیچ تابعیت و سرسپردگی مشروعی تناقض ندارد و وفاداری های صادقانه را تضعیف نمی کند. مقصدش آن نیست که شعلهٔ وطن دوستی سالم و خردمندانه را در دل های مردمان خاموش سازد یا نظام خودمختاری ملی را که برای دفع آفت مرکزیت افراطی در ادارهٔ امور جهان لازم است از میان بردارد. کلید رمزش شعار وحدت در کثرت است.»^{۲۴}

«فی الحقیقه وقتی انسان به ظلمات روزافزون جهان کنونی می نگرد به نحو کامل در می یابد که اگر پیام حضرت بهاءالله به قلوب انسان ها نرسد و آنها را منقلب نسازد صلح و صفا و تعالی روحانی از چهرهٔ جهان رخت بر خواهد بست. امید همیشگی هیکلِ اطهر آن است که رفتار مؤمنین فرداً فرد و نیز در حیات جامعهٔ بهائی چنان باشد که توجّه دیگران را به امر الهی جلب نماید. جهان نه تنها تشنهٔ عقاید و اصول رفیع است بلکه بیش از همه محتاج سرمشق درخشانی است که بهائیان می توانند و می بایست ارائه دهند آن باشند.»^{۲۵}

«اتحاد اهل عالم درخشان ترین مرحله ای است که حال جامعه انسان رو به آن روان است. اتحاد خانواده، اتحاد دولت-شهر، و اتحاد ملی مراحل است که بشر آن را پیموده و با موقّبت پشت سر گذاشته است و امروز اتحاد جهان است که هدف و مقصد بشر سرگردان است... وحدت نوع انسان بنحوی که حضرت





بهاء‌الله مقرر فرموده مستلزم آن است که یک جامعهٔ متحد جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متحد گشته و در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضاء مرکبه اش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد. این جامعهٔ متحد جهانی تا جایی که می‌توان تصوّرش را نمود باید دارای یک هیأت مقتنه باشد که اعضایش به منزلهٔ اُمَنای تمام نوع انسان بِالْمَالِّ جمیع منابع ملل آن جامعهٔ جهانی را در اختیار خود گیرد و قوانینی را وضع کند که برای تنظیم حیات و رفع حاجات و ترمیم روابط جمیع ملل و اقوام لازم و واجب است. در چنان جامعه ای یک هیأت مجریه به پشتیبانی یک پلیس بین المللی مصوّبات هیأت مقتنه را اجراء کند، به تنفیذ قوانینش پردازد و وحدت اصلیهٔ تمام جامعهٔ جهانی را حفاظت نماید و نیز یک محکمهٔ جهانی تشکیل شود که تمام دعاوی حاصله بین عناصر مرکبهٔ این نظام جهانی را داوری کند و حکم نهایی و لازم الاجرایش را صادر نماید. یک دستگاه ارتباطات و مخابرات بین المللی به وجود آید که با سرعتی حیرت انگیز و نظم و ترتیب کامل به کار افتد و جمیع کرهٔ زمین را در برگردد و از جمیع موانع و قیود ملی آزاد باشد. یک پایتخت بین المللی به منزلهٔ کانون و مرکز اعصاب مَدَیْتِ جهانی تعیین شود که کانونی برای تمرکز و توجه قوای وحدت بخش حیات باشد و از آن انوار نیروبخش و جان افزایش به جمیع جهات ساطع گردد. یک زبان بین المللی ابداع شود و یا یکی از زبان های موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری در تمام کشورهای فدرال جهانی تعلیم داده شود. یک خط و ادبیات جهانی، یک نظام مشترک برای پول و اوزان و مقادیر تعیین شود و روابط و تفاهم بین نژادهای متنوّع و ملل جهان را ساده و سهل نماید. در چنین جامعهٔ جهانی علم و دین





یعنی دو نیروی بسیار توانای بشر با هم آشتی پذیرند و همکاری نمایند و در پیشرفتشان هماهنگ شوند. در سایه چنین نظامی مطبوعات به اظهار نظرات و عقاید بشر کاملاً میدان دهد و از اینکه مورد سوء استفاده ارباب غرض چه شخصی و چه عمومی قرار گیرد ابا کند و از قیود نفوذ ملل و دول متنازع رهایی یابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم درآید و از مواد خامش بهره برداری و استفاده شود. بازار فروشش توسعه و هماهنگی یابد و محصولاتش بطور عادلانه توزیع شود. رقابت ها و کینه ها و دسائس ملی از میان برخیزد و تعصبات و عداوت های نژادی به دوستی و حسن تفاهم و همکاری تبدیل گردد. علل خصومت های دینی رفع و موانع و قیود اقتصادی کاملاً اِلغاء و تفاوت فاحش طبقاتی ناپود شود. هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگ های اقتصادی و سیاسی به هدر می رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و اِزاله امراض و توسعه تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشحیذ و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره مندی از منابع بکر و ناشناخته کره زمین و درازی عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند پردازد. در چنان جامعه ای یک نظام فدرالی جهانی برقرار گردد که بر جمیع بلاد حکومت نماید و فرمانروای بلامنازع منابع بسیار عظیمش باشد و مرام های عالیّه شرق و غرب را در بر گیرد و طلسم جنگ و بدبختی را بشکنند به استفاده از جمیع منابع موجود در زمین راغب باشد. در چنان نظامی زور خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسایی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. این است هدف و





مقصدی که نوع انسان ناگزیر بر اثر نیروهای وحدت بخش حیات به سویش
روان است.»^{۲۶}





بلایای حضرت بهاءالله

«گردن بر افراختیم و تیغ بیدریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم. از نام بیزاریم و از هر چه غیراوست در کنار. فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم. به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح، پرواز کنیم و در سایه های شجر اُنس، آشیان سازیم و به منتهی مقاماتِ حُب منتهی گردیم. از خمرهای خوش وصال، بنوشیم و البته این دولت بی زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی مثال را از کف نگذاریم. و اگر در تراب، مَسْتور شویم از جیبِ رَحْمَتِ رَبِّ الْأَرْبابِ سر بر آریم. این اصحاب را بلا، فنا نکند و این سفر را قدم، طی ننماید و این وجه را پرده، حجاب نشود.»^{۲۷}

«در این ایام ملاحظه کن که جمال قدم و اسمِ اعظم کشف حجاب فرموده و نفس خود را لِاجلِ حیاتِ عالم و اتّحاد و نجاتِ اهل آن فدا نموده. مَعَذِلِکَ کَلِّ بر صُزّش قیام نمودند تا آن که بالاخره در سجنی که در آخرَبِ بلاد واقع است مسجون شده و ابواب خروج و دخول را مَسدود کرده‌اند. یار را اغیار دانسته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند، مُصلِح را مُفسد گمان نموده‌اند.»^{۲۸}

«ابتلایم در بین ملل و دُولِ دلیلی است قوی و حجتیست محکم. در مدّت بیست سنه شربت آبی براحت ننوشیدم و شیئی نیاسودم. گاهی در غُلّ و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر. و اگر ناظر به دنیا و ماعلیها بودیم، هرگز به این بلایا گرفتار نمی شدیم.»^{۲۹}



«اگر از منزلِ پرسی سجن و اگر از غذا پرسی بلا یا و مَحَن و اگر از جسد پرسی در ضعف و اگر از روح پرسی در سرور و فرحی که مقابله نمی‌نماید به آن سرور مَن غلی الارض. حبس را قبول فرمودیم تا گردن های عباد از سلاسلِ نفس و هوی فارغ شود و ذَلَّت اختیار نمودیم تا عَزَّتِ احبّاء [بهاثیان] از مَشْرِقِ اراده اشراق نمایند. همچو مدان که حَقّ عاجز است. قسم به اسمِ اعظم که اگر اراده فرماید ارواحِ جمیع اُمَم را به کلمه‌ای اخذ نماید. مَعَ ذَلِک از ظلمِ ظالمین چشم پوشیده و حملِ بلا یایِ لا تُحْصی فرموده تا کُلِّ را به مدینه باقیه اَبَدیّه کشاند.»^۳

میثاق بهائی

«بشارت سیزدهم: امور ملت معلق است به رجال بیت عدل الهی. ایشانند اَمَنَاءُ اللّٰهِ بَيْنَ عِبَادِهِ وَ مَطَالِعُ الْأَمْرِ فِي بِلَادِهِ. یا جَزَبَ اللّٰهُ مَرَبِّيَ عَالَمِ عدل است چه که دارای دو رکن است: مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه اند از برای حیات اهل عالم. چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی لذا امور به وزرای بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند.»^{۳۱}

«آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده، باید اَمَنای بیت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند إِنَّهُ يُلْهِمُهُمْ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْمُدَبِّرُ الْعَلِيمُ.»^{۳۲}

«امروز قوه محرکه در قلب آفاق قوه میثاق است.»^{۳۳}

«امروز رَبُّ الْجُنُودِ حامی میثاق است و قوای ملکوت محافظ میثاق و نفوس آسمانی خادم میثاق و فرشته های ملکوتی مروج میثاق بلکه اگر به دیده بصیر نظر بشود جمیع قوای عالم بالتبجیه خادم میثاق.»^{۳۴}

«الیوم میزان کلّ شیء و مغناطیس تأیید عهد و میثاق ربّ مجید است کلّ را باید به این اساس متین دلالت نمود چه که بنیان رَصینِ جمال مبین است. هر نفسی ثابت تر، مؤید تر و موفق تر است. و اگر رُوحُ الْقُدُسِ مجسم گردد فرضاً ادنی توقف نماید قسم به جمالِ قَدَمِ رُوحی لِاحْتِبَائِهِ الْفِدَاءِ که جسم مُعَوَّق و جسد مُعَطَّل گردد چه که اساس دینِ الله و عُلُوّ کلماتِ الله و سُمُوّ امرالله در این



است و بالفرض طفل رَضِيعِي به ثبات و رسوخ تام قیام نماید جنود ملکوت آبهی نصرت او نماید و ملاءِ اَعْلٰی اعانت او کند. عَن قَرِيبِ اِین سَرِّ عَجِيبِ اَشْکَارِ گُردد. پس باید ما و شما و جمیع اَحْبَاءِ اللّٰه [بهاثیان] اِیومِ نَظَرِ حَصرِ در اِین لَطِيفَةُ رَبّٰنِیِ نَمائِیم تا جمیع امور به محورِ مَطْلُوبِ دُورانِ نماید.»^{۳۵}

«اَمَّا بَيْتُ عَدْلِ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ مَصَدَّرَ كُلِّ خَيْرٍ وَ مَصُونًا مِنْ كُلِّ خَطَايَا بَیْدِ به اِنْتِخَابِ عَمُومِي یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مَظَاهِرِ تَقْوَايِ الهی و مَطَالِعِ عِلْمِ و دَانَائِي و ثابت بر دین الهی و خیر خواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عمومی انتخاب نماید. اِین مَجْمَعِ مَرَجِعِ كُلِّ اُمُورِ است و مَوْسَسِ قَوَانِینِ و اِحْکَامِي که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در اِین مَجْلِسِ حَلِّ گُردد... اِین بَیْتِ عَدْلِ مَصَدَّرِ تَشْرِیحِ است و حُکُومَتُ قُوَّةِ تَنْفِیذِ. تَشْرِیحِ بَیْدِ مُؤَيَّدِ تَنْفِیذِ گُردد و تَنْفِیذِ بَیْدِ ظَهیرِ و مَعینِ تَشْرِیحِ شود تا اِرْتِبَاطِ و التَّیَامِ اِین دُو قُوَّتِ بَنیَانِ عَدْلِ و اِنصَافِ مَتینِ و رَزینِ گُردد و اِقَالِیمِ جَنَّةِ النِّعِیمِ و بَهِشْتِ بَرینِ شود.»^{۳۶}

«مَرَجِعِ كُلِّ، کِتَابِ اِقْدَسِ و هَرِ مَسْأَلَةِ غَیْرِ مَنصُوبِهِ رَاجِعِ به بَیْتِ عَدْلِ عَمُومِي و بَیْتِ عَدْلِ اَنچِه بِالاتِّفَاقِ و یَا بَاکْتَرِیْتِ اَرَاءِ تَحْقِيقِ یَا بَدِ هَمَانِ حَقِّ و مَرَادُ اللّٰهِ است مِنْ تَجَاوَزَ عَنَّهُ فَهُوَ مِمَّنْ اَحَبَّ الشِّقَاقَ وَ اَظْهَرَ اَلِنِفَاقَ وَ اَعْرَضَ عَن رَبِّ المِیثَاقِ و لِي مَرَادِ بَیْتِ العَدْلِ عَمُومِي است که که از طرف جمیع بلاد انتخاب شود
...»^{۳۷}





«از حکمت حواله بعض احکام مهمّه به بیت العدل سؤال نموده بودید... مسائل کلّیه که اساس شریعة است منصوص است ولی متفرّعات راجع به بیت عدل و حکمت اینست که زمان بر یک منوال نماند تغیر و تبدّل از خصائص و لوازم امکان و زمان و مکان است، لهذا بیت العدل به مقتضای آن اجراء می نماید. و همچه ملاحظه نشود که بیت العدل به فکر و رأی خویش قراری دهد اَسْتَغْفِرُاللهُ بیت العدل به الهام و تأیید روحُ القُدُس قرار و احکام جاری نماید زیرا تحت وقایت و حمایت و صیانت جمالِ قِدم است و آنچه قرار دهد اتّباعش فرض مسلّم و واجبِ مُتَحَتّم است اَبداً مَفَرّی از برای نفسی نه»^{۳۸}

«ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم [حضرت عبدالبهاء] باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احتبای جمالِ اَبهی [بهاثیان/ دوستان حضرت بهاءالله] توجّه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدّسه مبارکه اینات شده و از اِقتران دو فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده، یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیه الله و عُصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احتبای الله است و مُبیین آیاتُ الله و مِنْ بَعْدِهِ بِكْرًا بَعْدَ بِكْرٍ؛ یعنی در سلاله او و فرع مقدّس و ولی امرالله و بیئت العدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانتِ جمالِ اَبهی و حراست و عصمتِ فائض از حضرت اَعلی رُوحی لَهُمَا الفِداء است آنچه قرار دهند مِنْ عِنْدِ الله است.»^{۳۹}

«اعظم امتیاز ظهور حضرت بهاءالله که در هیچ یک از ظهورات سابقه نبوده است حکم تعیین مرکز میثاق است. حضرت بهاءالله با چنین انتساب و تدبیری





امرُالله را از تفرقه و تَشَعُّب حفظ و صیانت فرموده و دیگر کسی نمی‌تواند فرقه‌ای تازه یا گروهی با معتقدات خاص ایجاد نماید.»^{۴۰}

«حضرت باب تأسیس نظم جدید را بشارت دادند، حضرت بهاءالله قوانین آن را اعلام و حضرت عبدالبهاء خطوط اصلی طرح آن را در الواح وصایای خود ترسیم نمودند و اکنون مبانی آن به وسیله مجامع شور محلی و ملی که مُنتَخَبِ پیروان جامعه هستند تدریجاً استقرار می‌یابد. این نظم اداری بر خلاف نظاماتی که پس از رحلت مؤسسین ادیان سلف به وجود آمده‌اند، دارای منشاء الهی است و براساس قوانین و تعالیم و اوامر و مؤسساتی استوار شده که شارع این آیین بِنَفْسِهِ الْمُقَدَّس بنیان‌گذارده و قاطعانه تأسیس فرموده و نظمی است که مطابق با تَبییناتِ مُبْتَنِينَ منصوص آثار مقدسه بهائی عمل می‌کند.»^{۴۱}

«نظم اداری که در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء تأسیس گشته نظر به اصل و مبدأ و کیفیت و عظمتش در تاریخ ادیان عالم فرید و بی‌مثیل و عدیل است و به یقین مُبیین می‌توان گفت که در هیچ یک از کتب و صُحُفِ مقدسه و ادوار ماضیه حتّی در دور فُرُقان که احکام و سنن الهی در کتاب مجید به کمال صراحت و اِنقان نازل گردیده هیچ گونه حکم محکم و دستور قاطع مُبَرَمی که بتواند با این اساس عظیم برابری نماید موجود نیست. وضع اصول اداری و انشاء تأسیسات بدیعه منبیه و تفویض حقّ تبیین آیات به وَلِيِّ امرالله، آئین الهی را در این ظهور اعظم به نحوی که در ظهورات گذشته سابقه و نظیر نداشته از تَحَرُّب و انشعاب و تَجَرّی و انشقاق حفظ خواهد نمود.»^{۴۲}





«اما در باره معنای میثاق بهائی: حضرت ولیّ امرالله به وجود دو نوع میثاق اشاره می فرمایند که هر دو در آثار بهائی مذکور است، یکی عهد و میثاقی است که انبیاء با بشر مخصوصاً با پیروانشان می بندند تا مظهر ظهور آینده را که بعد از ایشان ظاهر می شود و تجدید ظهور حقیقت الهیه است قبول نمایند و از او پیروی کنند. دیگر عهد و میثاقی است از آن نوع که حضرت بهاءالله از پیروانش گرفت که پس از او حضرت عبدالبهاء را قبول نمایند و چنین میثاقی برای آن است که بعد از خود مظهر ظهور شمع های روشن هدایت افروخته گردند و محفوظ مانند بر همان وجه است میثاقی که حضرت عبدالبهاء از بهائیان گرفت که بعد از ایشان باید تشکیلات بهائی را قبول و پیروی نمایند...»^{۴۳}

«این نظم بدیع... ولید میثاقی جمال قدّم و اسم اعظم است زیرا از اقران معنوی بین قوه فاعله فائضه دافعه شریعت الله که از شارع قدیر مندفع و مندفع گشته و لطیفه میثاق که در حقیقت مرکز عهد و مبیین آیات الله مستور و مخزون و مندمج بوده ظاهر گشته و به وجود آمده، تاروپود این نظم الهی احکام مقدسه متعالیه مصّرحه در کتاب اقدس که از مخزن قلم اعلیٰ [قلم حضرت بهاءالله] صادر و مبادی سامیه روحانی و اداری که در الواح و خطاب های مرکز عهد و میثاق و مبیین آیات نبی آفاق و کتاب وصایایش مَدَوْن و مسطور.»^{۴۴}

«نظم اداری حضرت بهاءالله که مقدر است کافل سعادت جامعه جهانی انسانی گردد بالمّره با انظمه دیگر که پس از صعود مظاهر مقدسه سابقه به وجود آمد





تفاوت عظیم دارد. فرق در اینست که این نظم از سرچشمه الهام الهی فیض و برکت یافته و برای صیانت و اعتلای این شریعتِ غَرا و ترقّی آن بوجود آمده و نیز به خاطر آوریم که این نظم خارق العاده، خارق حجاب‌هایی است که تعصبات بوجود آورده و ملل را از یکدیگر جدا ساخته است، این نظم بِالمَرّه از سیاست متمایز و برکنار است و قطعاً مخالف هر نوع عقیده و فکرتی است که بخواهند نژادی یا طبقه ای و یا ملّتی را برتر و بالاتر از نژادها و طبقات و ملل دیگر سازد. این شریعتِ سَمحاء مقدّس از وجود طبقه ای به اسم رؤسای دین و کشیش و منزه از تقالید و رسوم است این گونه امور ابداً در آن راه نمی یابد و قوّت مالی این دستگاه عظیم از تبرّعاتی است که فقط متمسکین به ذیلِ اَطْهَرِ الهی در هر وقت و زمان و به طیبِ خاطر و میل و ارادهٔ خویش تقدیم می نمایند.»^{۴۵}

«این نظم اداری اساساً با آنچه انبیای سَلَف وضع فرموده‌اند متفاوت است زیرا حضرت بهاءالله بِتَفْسِیهِ اصولش را بیان و تأسیساتش را استوار و مُبَیّن کلمه‌اش را معین فرموده‌اند و به هیئتی که مأمور تکمیل و تنفیذ احکام شرعیه‌اش بوده اختیارات لازم عنایت کرده‌اند.»^{۴۶}

«قیاس این نظم فریدِ الهی با انظمهٔ متنوعه ای که عقول بشری در ادوار مختلف تاریخ برای ادارهٔ مؤسّسات خود ابداع نموده گمراه کننده خواهد بود. زیرا این قیاس به خودی خود می رساند که به عظمتِ صنْع بی مثیل مؤسّس عظیمِ الشّأنش بی نبرده ایم و چون درنظر آریم که این نظم اداری بمنزلهٔ الگوی





مَدَنِيَّةِ الْهَيْهَةِ است که مُقَدَّر است شریعت غَرَّای حضرت بهاءُالله را برکرة ارض مستقر سازد، البته چنین مقایسه ای را جایز نشمریم. هیچ یک از انظمة متنوعه و دائمُ التغيير بشری چه در گذشته و چه در حال، چه شرقی و چه غربی، معیار کاملی ارائه نمی دهند تا بدان وسیله بتوان نیروی خصائص مکنونه و استحکام اساس مَتِينَةَ این نظم بدیع را سنجید و ارزیابی نمود.^{۴۷}

«روحي که حضرت بهاءُالله برعالم دمید... وقتی می تواند بر عالم انسانی تأثیر و نفوذی پایدار داشته باشد که در قالب نظمى مشخص تجسم یابد. این نظم که به نام حضرت بهاءُالله موسوم است طبق اصول و مبادی و قوانین حضرتش عمل خواهد کرد... نظم بهاءُالله سفینه نجات بشری باید طبق این اصول اداری که منشأ الهی دارد شکل گیرد و قالب پذیرد. زیرا برکات آینده از این اصول و مبادی سرچشمه می گیرد و مرجعیت قاطع نظم جهانی بهائی نیز بآمال بر همین مبادی و اصول استوار خواهد بود. باید دانست که حضرت بهاءُالله نه تنها روحی جدید و خلاق در عالم انسانی دمیده اند و نه تنها به بیان یک سلسله اصول و مبادی جهانی پرداخته اند، و نه تنها جهان بینی خاصی را اعطاء کرده اند که واجد جامعیت و سندیت است، بلکه بر خلاف شرایع قبل، نفس آن حضرت و پس از ایشان حضرت عبدالبهاء با صراحت و قاطعیت قوانینی را وضع کرده اند، نهادهایی را تأسیس نموده اند و اجزاء اصلیة اقتصادی الهی را تدارک دیده اند که مقدر است آن اصول و قوانین و نهادها و بنیادها الگوی جهان آینده و وسیله ای ممتاز برای استقرار صلح اعظم و یگانه عامل تحقق وحدت عالم و اعلان حاکمیت حق و عدالت بر کره ارض باشد... حکومت متّحده آینده بهائی





که این نظم عظیم اداری یگانه قالب و حافظ آن بشمار می رود نظراً و عملاً نه تنها در سراسر تاریخ نظامات سیاسی بی نظیر است، بلکه در نظام های مذهبی ادیان معتبر عالم نیز مثیلی ندارد.»^{۴۸}

«پایه و اساس عقیده ما مبنی بر اقرار به سلطنت الهی است. ذاتی که ورای شناسائی و صانع قدیر است. وظیفه ما تسلیم به اراده و مشیت او است که در این عصر و زمان به وسیله حضرت بهاءالله نازل شده است، شناسایی فرستاده خداوند در یوم الله و متابعت اوامیر و تعالیم وی دو وظیفه اصلی و تفکیک ناپذیری است که هر انسانی برای وصول به آن خلق شده است. انسان این دو تکلیف توأمان را بنا بر تمایل و انتخاب شخصی بجا می آورد و اقدام او در این مورد را باید عالی ترین جلوه آزادی و اختیار انسانی به شمار آورد. موهبتی که خالق مهربان به نوع انسان عطا کرده است. در این عصر درخشان وسیله حصول موفقیت در انجام این دو تکلیف توسل به عهد و پیمان حضرت بهاءالله است. عهد و میثاق وسیله ای است که از طریق آن ایمان به مظهر ظهور الهی به صورت اعمال و رفتار مفید و ثمربخش جلوه گر می شود. وحدت عالم انسانی محور اصلی و هدف نهائی رسالت الهی حضرت بهاءالله است... عهد و میثاق حضرت بهاءالله متضمن مفهوم، وسیله و روش لازم برای وصول به این هدف اساسی است... این عهد و پیمان ضامن ممانعت از تفرقه و تشعب است... قوای محرکه و نیروی مؤلفه روحانی این میثاق و اصول وحدت بخش آن و همچنین تأسیس مبادی و نظامات عملی مودوعه در این عهد و پیمان الهی به





منزلهٔ طریقی برای بهبودی از عوارضی است که جوامع از هم پاشیده و نظامات ناقص و نارسای اجتماعی امروز بدانها مبتلاست.^{۴۹}

«عهد و میثاق "محور وحدت عالم انسان است" زیرا وحدت و اصالت نفس امرالله را محافظت نماید و آن را از فساد افرادی مصون دارد که فهم خویش را یگانه ملاک اعتقاد صحیح تعالیم الهی شمارند. این نفوس در ادوار گذشته سبب انشقاق ادیان بوده‌اند. به علاوه عهد و میثاق الهی مستند و متکی به نصوص قاطعهٔ حضرت بهاءالله است لهذا اگر نفسی عهد و پیمان جمال آبهی را قبول نماید حضرت بهاءالله را قبول کرده و اگر ردّ نماید حضرت بهاءالله را انکار کرده است.»^{۵۰}





مقام و لزوم و مقصود از دین

«دین نوری است مُبین و حِصْنی است مَتین از برای حفظ و آسایش اهل عالم... اگر سیراج دین مستور ماند، هرج و مرج راه یابد، تیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز ماند... دینُ الله و مذهبُ الله محض اتّحاد و اتّفاق اهل عالم از سماء مَشیتِ مالِکِ قَدَم نازل گشته و ظاهر شده آن را علت اختلاف و نفاق مکنید.»^{۵۱}

«ای دوست در روضهٔ قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حبّ و شوق دست مدار مصاحبِ آبرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار.»^{۵۲}

«دینُ الله و مذهبُ الله محض اتّحاد و اتّفاق اهل عالم از سماء مَشیتِ مالِکِ قَدَم نازل گشته و ظاهر شده، آن را علّت اختلاف و نفاق مکنید. سبب اعظم و علّت کُبری از برای ظهور و اشراق تیر اتّحاد دین الهی و شریعهٔ ربّانی بوده و نموّ عالم و تربیت اُمم و اطمینان عباد و راحتِ مَنْ فی البلاد از اصول و احکام الهی. اوست سبب اعظم از برای این عطیهٔ کُبری. کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرّمدیه مَبذول دارد.»^{۵۳}

«بگو ای عباد و صایای مظلوم [حضرت بهاءالله] را بشنوید. اوّل هر امری و هر ذکری معرفهٔ الله بوده. اوست مُمِدّ کَلّ و مرتبی کَلّ. و اوّل امری که از معرفت





حاصل می شود اُلْفَت و اِتِّفَاق عباد است، چه به اِتِّفَاق عالم منور و روشن. و مقصود از اِتِّفَاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر. و اسبابی که در ظاهر سبب اِتِّحَاد و اُلْفَت و ارشاد و مَحَبَّت است برد باری و نیکو کاری است. در یکی از الواح به این کلمه عُلْبَا نطق نمودیم: طوبی از برای نفسی که در لیالی در فراش وارد شود در حالی که قلبش مُطَهَّر است از ضغینه و بغضاء.»^{۵۴}

«مقصود از آفرینش عِرْفَانِ حَقِّ و لِقَای او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیّه و صُحُفِ مُتَقَنَةِ رَبَّانِیّه مین غیر حجاب این مطلبِ اَحْلٰی و مقصد اَعْلٰی مذکور و واضح است.»^{۵۵}

«انشاء الله جمیع فائز شوند به آنچه که مقصود است و آن این که کَلِّ لَوْجِهِ اللّٰه حرکت نمایند و مذهب الهی را سبب و علّت ضغینه و بغضا ننمایند، با کَلِّ به کمال رفق و مدارا و مَحَبَّت ملاقات کنند و کلمه را اِلْقَا نمایند، اگر قبول شد و از وجهه اش نَضْرَهٗ رَحْمَن مشاهده گشت حَقِّ متعال را شاکر شوند و اِلَّا او را به او واگذارند بدون آنکه ادراک عدم مَحَبَّت نماید. نفوس رَکِبَهٗ مَطْمَئِنَهٗ رَاضِیَهٗ مَرَضِیَهٗ را لِاَجَلِ صِفَاتِ پَسَنَدِیْدَهٗ و اخلاق روحانیّه هر نفسی اظهار مَحَبَّت می نماید و دوست می دارد ولکن نفوس غافله را باید لَوْجِهِ اللّٰه مَحَبَّت نمود که شاید مبدء رحمت و فضل را سبب و علّت عناد ندانند و اَرْضِ فِی الْجَمَلِهٖ مُسْتَرِیْحِ شُود.»^{۵۶}





«جمع انبیاء هیاکل امرُ الله هستند که در قمائن مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمایی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امرُ امیر. این است اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیرمحدود و معدود.»^{۵۷}

«الیوم دینُ الله و مذهبُ الله آنکه مذاهب مختلفه و سُئل متعدده را سبب و علت بغضاء ننمایند این اصول و قوانین و راه های محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مُشرق و این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل بها [بهائیان] کمرهمت را محکم نمایند که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حُبّاً لِلَّهِ وَ لِعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمایند ضغینه و بغضای مذهبی ناراست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب، مگر یَدِ قدرتِ الهی ناس را از این بلاء عَقیم نجات بخشد.»^{۵۸}

«مقصود از جمع آنچه ظاهر شد آنکه گوش ها مُستعدّ شود از برای یک کلمه عُلّیا و آن اینست: یا مَلَأَ الْأَرْضَ لَا تَجْعَلُوا دینَ اللَّهِ سَبَباً لِلْبَغْضَاءِ. و اگر این کلمه در عالم محلّ اخذ نماید کلّ خود را فارغ و مُستریح مشاهده نمایند. بگو لَعَمْرُ لِلَّهِ مذهب الهی و دینش از برای اتحاد و اتفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق.»^{۵۹}





«بدان که همه احکام الهی در عهد و عصر به اقتضای وقت تغییر می کند و تبدیل می شود مگر شریعه حبّ که همیشه در جریان است و هرگز تغییر به او راه نیابد و تبدیل او را نجوید. این است اسرار الهی که ذکر نموده برای عباد خود و اوست بر همه بخشنده و مهربان.»^{۶۰}

«براستی می گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است.»^{۶۱}

«مقصود از ارسالِ رُسُل و انزال کتب، معرفتُ الله و اُلفت و اتّحاد عباد بوده»^{۶۲}

«اصل مذهب که از سماء امر الهی نازل شده مقصود اتّحاد و اتّفاق خلق بوده. یا طیب، حال ملاحظه کن که این گوهر پاک چگونه به غبار اوهام آلوده گشته و از ظلم نادانان به مقامی رسیده که سبب و علّت بغضا ما بین عبادُالله شده.»^{۶۳}

«جنود عشق و محبّت الهی بر وجود توجّه نمود، هر قلب را مقبل یافت مستخر نمود، اخذش فرمود. قلب عرش است از برای استوای حبّ الهی. سُبْحَانَ اللَّهِ این حبّ گاهی به شکل نور ظاهر و هنگامی به هیئت نار باهر و ناطق. از کره خاکِ اِلٰی افلاکِ مُلکِ اوست. نفحاتش سبب ترقّی عالم و وصل اُمَم. طوبیٰ از برای نفسی که عَرَفَش را یافت و به کوی دوست شتافت.»^{۶۴}





«عَلَّتْ أَفْرِينِشِ مَمَكْنَانْتُ حُبِّ بُوْدَه، چنانچه در حدیث مشهور مذکور که می‌فرماید: كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَكُنِي أَعْرَفَ. لهذا باید جمیع بر شریعت حُبِّ الهی مجتمع شوند بقسمی که بهیچوجه راحه اختلاف در میان احباب [بهائیان] و اصحاب نوزد. کلّ ناظر بر حُبِّ بُوْدَه، در کمال اتّحاد حرکت نمایند، چنانچه خلافی ما بین احدی ملحوظ نشود. در خیر و شرّ و نفع و ضرر و شدّت و رخا جمیع شریک باشند. انشاءالله امیدواریم که نسیم اتّحاد از مدینه رَبِّ العیاد بوزد و جمیع را خَلَعِ وحدت و حُبِّ و انقطاع بخشد.»^{۶۵}

«مَحَبَّتِ نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید»^{۶۶}

«دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست. دیانت عبارت از تعالیم الهی است که مُحیی عالم انسانی است و سبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مَبادی عَزّت اَبَدیّة عالم انسانی است»^{۶۷}

«حضرت بهاءالله اعلان فرمود که دین باید سبب اُلْفَت و محبّت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد، بی دینی بهتر است، زیرا سبب عداوت و بغضاء بین بشر است. و هر چه سبب عداوت است مَبغوض خداوند است و آنچه سبب اُلْفَت و محبّت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و درندگی شود، آن دین نیست؛ بی دینی بهتر از آن است. زیرا دین به مَنزلهٔ علاج است؛ اگر علاج





سبب مرض شود البتّه بی علاجی بهتر است. لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البتّه بی دینی بهتر است.»^{۶۸}

«دین الهی روحِ عالم امکان است... دین سبب ظهور کمالات انسان است... اگر نفسی از فیوضات روحِ القُدُس محروم شد، مَیت است ولو کمالات صُوریه داشته باشد و دارای صنایع و علوم باشد.»^{۶۹}

«آیین الهی درمان هر دردی است، زیرا به مقتضای حقایق اشیاست. علمای قانون در این مسئله خیلی بحث کرده اند؛ مشاهیر آن ها گفته اند که قانون باید از روابط ضروریّه باشد و آن به مقتضای حقایق اشیاست. لکن مظاهر مقدسه الهیه فرمودند که تشریح چنین قانون از عهدهٔ بشر خارج است، زیرا عقل بشری احاطه به حقایق اشیا ندارد و محیط به مقتضیات روابط ضروریّه نیست؛ لهذا قانون الهی لازم است که محیط به حقایق و نافذ در اشیاست.»^{۷۰}

«اعظم روابط و وسیله به جهت اتّحاد بین بشر قوّه روحانیّه است. چون که محدود به حدودی نیست. دین است که سبب اتّحاد عالم می‌شود... لکن مقصد از دین نه این تقالیدی است که در دست ناس است. اینها عداوت است. سبب نفرت است، سبب جنگ و جدال است... مقصد از دین انوار شمس حقیقت است و اساس ادیان الهی یکی است، یک حقیقت است، یک روح است، یک نور است، تعدّد ندارد.»^{۷۱}





«از جمله اساس مَدَّتِیَّتِ رَحْمَانِیَّهٔ وحدتِ عالم انسانی است... فضائل عالم انسانی است... تحسین اخلاق است... صلح عمومی است و این اساس عظیم را یک قُوَّةٔ عظیم لازم تا ترویج یابد. این واضح است به واسطهٔ قوای مادّیه ترویج نشود؛ به واسطهٔ قُوَّةٔ سیاسی تاسیس نگردد... به واسطهٔ قُوَّةٔ جنسی و وطنی نیز ترویج نشود... ممکن نیست مگر به قُوَّةٔ روحانیّه... جمع انبیا به جهت این آمدند.»^{۷۲}

«چون نظر به تاریخ کنیم ملاحظه می نماییم که از اوّل عالم الی یومنا هذا بین بشر جنگ و جدال بوده؛ یا جنگ بین ادیان بوده یا حرب بین اجناس بوده یا نزاع و جدال بین دُول بوده یا بین دو اقلیم و جمیع این ها از جهل بین بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت مُنْبَعِث و از اعظم نزاع و قتال بین ادیان بوده و حال آن که انبیای الهی به جهت اتّحاد و اُلفت بین بشر آمدند؛ زیرا آنان شبان الهی بودند نه گرگان... ادیان الهی سبب اُلفت و مَحَبَّت بود. دینُ الله سبب نزاع و جدال نیست. اگر دین سبب جدال گردد عدم آن بهتر است... این نزاع ها مُنْبَعِث از تقالیدی است که بعد پیدا شد... اگر چنان چه جمیع ادیان عالم ترک تقالید کنند و اصل اساس دین را اتّباع، جمیع مُتَّفِق شوند.»^{۷۳}

«ظهورات الهیّه استمرار داشته و رو به ترقی؛ و تمام ادیان عظیمهٔ دنیا اساس و پایهٔ ملکوتی دارد و تعالیم اساسی آنها کاملاً هماهنگ و مُتوافق است و نوایا و مقاصد آنها متحد و یکسان بوده، اوامر و احکام آنها وجوهٔ مختلفهٔ یک حقیقت





بیش نیست و اعمال آنها مکمل یکدیگر است و بالجمله ادیان تنها از جهت احکام فرعی تفاوت دارد و به طور کلی در رسالت های خود به منزله مراحل متابعه تکامل روحانی جامعه انسانی به شمار می آیند.»^{۷۴}

«مواهبی که نوع انسان را از سایر مظاهر وجود ممتاز می کند در لطیفه ای مکنون است که از آن به روح انسانی که عقل نیز از خواص ذاتی آنست تعبیر می شود. این مواهب سبب شده که انسان را قادر بر ساختن بنیان تمدن سازد و از لحاظ مادی مرّقه اش نماید. اما موفقیت در این امور هرگز سبب ارضاء روح انسانی نگشته است زیرا روح انسانی لطیفه ای است که به عالم برتر مایل و به جهان غیب راغب است پروازش به سوی حقیقت مطلقه و ذات لایدرک یا جوهر الجواهری است که نامش خدا است و ادیان که بی در پی در هر زمان بواسطه شومس ساطعه روحانی ظاهر شده و مهم ترین رابطه بین بشر و آن حقیقت غیبیه مطلقه بوده اند همه سبب شده اند که استعداد و قوای بشری بیدار و مُصفا گردد و توفیقات روحانی انسان با ترقیات اجتماعی همعنان شود. لهذا هیچ کوشش معتبری در راه اصلاح امور انسانی و تأسیس صلح جهانی نمی تواند از امر دین غافل ماند. سعی بشر در فهم حقیقت دین و عمل به فرائض دینی در صفحات تاریخ ثبت است. یک مورخ بزرگ دین را به قوه ای تعبیر نموده که در طبیعت بشری سرشته شده است. هر چند نمی توان منکر شد که سوء استفاده از این قوه در بروز بسیاری از فتنه ها و آشوب ها در جامعه و ظهور جنگ و جدال بین افراد سهمی بسزا داشته است ولی در عین حال هیچ ناظر منصفی قادر بر انکار تأثیر کلی دین بر آثار اساسی مدنیّت انسانی نمی باشد بعلاوه لزوم دین





برای نظم جامعه و تأثیراتی که دین بر قوانین و اخلاقیات بشری داشته مکرراً به ثبوت رسیده است. حضرت بهاء الله در وصف دین در مقام یک نیروی اجتماعی می فرماید: "دین سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الإمكان است." و در باره فساد و زوال دین چنین می فرماید: "اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد و تبیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند." و آثار بهائی در باره نتایج حاصله از چنین وضعی حاکی است که "اگر عالم از پرتو دین محروم گردد، انحراف طبیعت بشری و تدتی اخلاق و فساد و انحلال مؤسسات انسانی به شدید ترین و بدترین وجه صورت پذیرد. طبیعت بشری به ذلت گراید. اطمینان سلب گردد. نظم و ضبط قانون از میان برخیزد و ندای وجدان مسکوت ماند و پرده حیا دریده شود و حس مسئولیت و هم بستگی و وفا و رعایت یکدیگر خاموش گردد و نعمت آرامش و شادمانی و امید بتدریج فراموش شود." پس اگر بشریت به تضاد فلج کننده ای دچار گشته باید به خود بنگرد و غفلت خویش را به یاد آورد و به ندهای گمراه کننده ای که به آن دل بسته بیندیشد و متوجه شود که چگونه به نام دین این همه سوء تفاهم و سرگردانی و آشفتگی بوجود آمده است. کسانی که چشم بسته و خود خواهانه اصرار به معتقدات مخصوص و محدود خود و تفاسیری غلط و ضد و نقیض از کلام پیغمبران خدا به پیروان و مریدان خویش تحمیل نموده اند مسئولیت سنگینی در ایجاد این سرگردانی و آشفتگی دارند علی الخصوص که این آشفتگی بر اثر موانع و سدهای مصنوعی که میان عقل و ایمان و علم و دین برپا گشته غلیظ تر و شدیدتر می گردد چون با نظر انصاف در کلام مؤسسین ادیان بزرگ تحقیق شود و محیط اجتماعی زمانی که آن بزرگواران به رسالت خویش پرداخته





اند در نظر آید معلوم می‌گردد که این مشاجرات و تعصباتی که سبب تَدَتّی جامعه‌های دینی و بالتّیجه تَدَتّی تمام شوّون انسانی گشته در پیشگاه دین مردود است. شاهدهی که نظر مذکور را تأیید می‌کند آن که در تمام ادیان بزرگ جهان این پند مکرّر آمده که آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگری مپسند و این تعلیم از دو طریق مؤید آن نظر است یکی آن که جوهر و چکیده مفاهیم اخلاقی و آشتی بخش تمام ادیان است در هر زمان و مکان که ظاهر شده باشند و دیگر آن که نفس این تکرار جنبه وحدت ادیان را که حقیقت ذاتی آنهاست به ثبوت می‌رساند؛ حقیقتی که مَعَ الْأَسْفِ بشر با تعابیر نارسا و نادرستی در تفسیر تاریخ بکلی از درک آن غافل مانده است. اگر نوع بشر مرتباً روحانی عصر طفولیت خویش را با دیدگانی واقع بین می‌نگریست و در فطرت حقیقی آنان بعنوان وسائط بنای تمدّن عالم غور و تحقیق می‌کرد یقیناً از نتایج و ثمرات ظهور پی در پی آنان بهره‌ای صد چندان می‌گرفت. افسوس که چنین نشد. اِحیاء حَمِیَّتِ مفرطه از جانب متعصبان مذهبی را که حال در بسیاری از نقاط جهان بوجود آمده نباید چیزی جز سَکرات موت شمرد زیرا نفس عُنْف و تعدّی و تجاوز که همراه این گونه نهضت‌ها است خود نشانه ورشکستگی و افلاس آنهاست. واقعاً از غم انگیزترین و عجیب‌ترین خواصّ این تعصبات مذهبی آنست که هم ارزش کمالات معنوی را که اسباب حصول وحدت عالم انسانی است پامال می‌کند و هم موقّیّت اخلاقی و معنوی را که نصیب هر یک از آن ادیان گشته خوار و بی اعتبار می‌سازد. دین قطع نظر از این که قوّه‌ای حیاتی در تاریخ بشری بوده و قطع نظر از اِحیاء تعصبات جاترانه مذهبی در این ایّام، در نظر عدّه روزافزون مردم جهان امری لغو و باطل و در قبال حلّ مشکلات دنیای جدید





بسیار نارسا به شمار آمده است. لهذا مردم یا در پی کسب لذّات و ارضاء شهوات مادی رفته اند و یا مرام های ساخته بشر را جانشین دین ساخته اند و آنها را سبب نجات جامعه از یوغ کمر شکن شرّ و فساد دانسته اند. اما افسوس تقریباً همه این مرام ها بجای آن که مفهوم وحدت عالم انسانی را در بر گیرد و به ترویج توافق و آشتی در میان مردم مختلف پردازد، از طرفی از حکومت های ملی بئی ساخته و سایر مردم جهان را مُنقاد و مُطیع یک ملّت یا یک نژاد یا یک طبقه قرار داده و مباحثه و مبادله افکار را ممنوع و متوقّف دانسته و میلیون ها مردم گرسنه را بی رحمانه رها کرده تا قربانی معاملات خود سرانه بازار های جهان گردند که خود باعث تشدید مصائب اکثریت نوع بشر گشته است و از طرف دیگر اجازه داده است که عدّه قلیلی از آدمیان در ثروت و رفاهی غوطه ور شوند که آباء و اجداد شان حتّی خوابش را هم نمی دیده اند. چه رقت انگیز است کار نامه مرام هایی که اصحاب عقل و دانش این جهان به جانشینی دین ساخته و پرداخته اند. قضاوت قاطع و ثابت تاریخ در باره ارزش آن مرام ها را باید در یأس و حرمان انبوه مردمانی جستجو نمود که در محراب آن مرام ها نماز می گزارند. این مرام ها که ده ها سال توسط نفوسی که از این مَمَر در جامعه انسانی مقام و منصبی یافته و با قدرتی بی حدّ و حصر و روز افزون به اجرای آنها پرداخته اند چه ثمر داشته و جز مفاسد و امراض اقتصادی و اجتماعی مهلکی که در این سالیان اخیر قرن بیستم هر گوشه جهان را مبتلا ساخته چه نتیجه ای بیار آورده است؟ تمام این مصائب ظاهری یک ضرر و آسیب معنوی داشته که انعکاسش در لاقیدی و بی مبالاتی متداول کنونی و نیز در خاموش شدن شراره امید در قلوب میلیون ها نفر از مردم محروم و بلا کشیده جهان بخوبی دیده





می‌شود. دیگر وقت آن فرا رسیده تا به حساب مروّجین مرام های مادّی، چه در شرق و چه در غرب چه منسوب به کاپیتالیسم و چه به کمونیسم، که مدّعی رهبری اخلاقی جهانیان بوده اند رسیدگی کرد و پرسید که آیا جهان جدیدی که این مرام ها وعده داده بودند در کجاست؟ آیا صلح جهانی که دعوی تحصیلش را داشته و خود را وقف آن می‌شمرده اند چه شد؟ آیا وصول به مرحلهٔ پیروزی های فرهنگی که می‌گفتند بر اثر تفوّق فلان نژاد و فلان کشور و فلان طبقه از طبقات بشر حاصل می‌شود به کجا انجامید؟ چرا اکثریت مطلق جمعیت جهان در این زمان بیش از پیش در گرسنگی و بدبختی غوطه ورنند و حال آن که ثروت های نامحدودی که حتّی فرعون ها و قیصرها و یا حتّی امپراطوری های قرن نوزدهم خوابش را هم نمی‌دیدند اینک در دست حاکمان امور بشری انبار شده است؟ باری ریشهٔ این خطا را که می‌گویند نوع انسان ذاتاً و قطعاً خودخواه و متجاوز است باید در این نکته دانست که دنیا دوستی و مادّیت پرستی که موجد و مؤلّد و در عین حال صفت مشترک جمیع آن مرام ها است مورد تمجید و تقدیر واقع شده و همین جاست که باید زمینهٔ بنای یک جهان جدید را که شایستهٔ فرزندان ما باشد پاک و هموار ساخت. این که مقاصد و اهداف مادّی نتوانسته است حاجات بشر را روا نماید امریست که به تجربه رسیده و نفس این تجربه باید ما را بر انگیزد تا برای یافتن راه حلّ مشکلات مهلک جهان کوشش های دیگر تازه ای مبذول داریم. شرائط تحمّل ناپذیری که جامعهٔ بشری را فرا گرفته همه از شکستی مشترک حکایت می‌کند و این وضع بجای آن که گروه های متخاصم بشر را که در مقابل هم سنگر گرفته اند تشویق به آرامش و دوستی کند تهییج و تشویق به خصومت می‌گرداند. پس این مرض را علاّجی کَلّی و





فوری باید یافت و درمان این درد در رتبهٔ اوّل مربوط به طرز فکر جهانیان است. باید دید که آیا بشر در غفلت و سرگردانی خویش همچنان مداومت می‌ورزد و به مفاهیم کهنه و مُندرس و خیالبافی‌های غیر منطقی تمسّک می‌جوید یا آن که رهبران بشر پیرو هر مرام و آئینی که باشند حاضرند قدم همّت به پیش نهند و با عزمی راسخ و مشورت یکدیگر متّحداً به حلّ معقول مشکلات پردازند؟ چه نیکوست که خیر اندیشان و خیر خواهان نوع انسان به این پند گوش فرا دهند: "اگر مرام‌های مطلوب نیاکان و مؤسّسات دیرپای پیشینیان و اگر بعضی از فرضیات اجتماعی و قواعد دینی از ترویج منافع عمومی عالم انسانی عاجزند و حوائج بشر را که دائماً رو به تکامل می‌رود دیگر بر نمی‌آورند چه بهتر که آنها را به طاق نسیان اندازیم و به خاموشکدهٔ عقاید و تعالیم منسوخه در افکنیم. در جهان متغیّری که تابع قوانین مسلّم کون و فساد است چرا آن مرام‌ها را باید از خرابی و زوال که ناگزیر جمیع مؤسّسات انسانی را فرا می‌گیرد معاف و مستثنی دانست؟ وانگهی معیارهای حقوقی و عقاید و قواعد سیاسی و اقتصادی فقط برای آن بوجود آمده که منافع عموم بشر را محفوظ دارد نه آن که بخاطر حفظ اصالت یک قانون یا یک عقیده بشر قربانی شود." تحریم سلاح‌های اتمی و منع گازهای سمّی و غیرقانونی ساختن جنگ‌های میکربی ریشهٔ علل جنگ را در جهان خشک نمی‌کند. و هرچند این اقدامات عاملی از عوامل مهّم استقرار صلح محسوب است باز بخودی خود سطحی تر از آنست که بتواند نفوذی عمیق و پایدار داشته باشد و ملل عالم آنقدر زیرک و صاحب ابتکارند که اسباب و وسائلی به شکل دیگر تدارک نمایند و به مدد غذا و مواد خام و پول و اقتصاد و صنعت و مرام و تروریسم بنیان یکدیگر را بر اندازند و سیادت پایان‌ناپذیر خویش را بر





دیگران تحمیل نمایند. اختلال عظیم کنونی را که در امور بشری روی داده نمی توان از طریق رفع اختلافات و منازعات معین و مخصوص بین ممالک از میان برداشت بلکه یک شالوده صحیح و موثق بین المللی باید یافت تا چاره کار گردد. شکی نیست که رهبران کشورها از جوهر مشکلات عالم باخبرند و آن را پیوسته در مسائل روز افزونی که با آن مواجه هستند منعکس می بینند و بقدری پیشنهاد و راه حلّ مشکلات از نفوس هوشیار و اهل تحقیق و سازمان های وابسته به ملل متحد پی در پی عرضه شده و روی هم انباشته گشته که دیگر کسی نمی تواند ادّعا کند که از مسئله ضرورت مقابله با حوایج شدید زمانه غافل و بی خبر است. اما مشکل اینجاست که در عزم و اراده ما فلج و عجزی حاصل شده که باید به آن توجه نمود و با جرأت و ثبات به حلّش پرداخت. ریشه این عجز و ناتوانی چنانکه گفته شد در این پندار نهفته است که بشر بالذات جنگجو و ستیزه خو است و لذا حاضر نیست برای حفظ مصالح نظم جهانی از منافع خصوصی ملی دست بردارد و نمی خواهد برای تأسیس یک حکومت جهانی با همه مزایای عظیمی که دارد با جرأت دست به کار شود. علت دیگر آنست که جمهور خلاق که اکثراً بی خبر و تحت انقیادند نمی توانند به اظهار این آرزو پردازند که طالب نظم جدیدی هستند که در سایه اش با سایر مردم جهان در صلح و آرامش و رفاه به سر برند.»^{۷۵}

«اختلافات دینی در سراسر تاریخ باعث حدوث نزاع ها و جنگ های بی ثمر و مانع ترقّی و پیشرفت گشته و روز بروز نزد مردم دیندار و بی دین هر دو مبعوض تر و منفور تر جلوه می کند. پیروان ادیان باید با مسائل اساسیه ای که علت این





منازعات گشته رو برو گردند و جویای صریح برای آن بیابند و ببینند که این اختلافات را هم از لحاظ عملی و هم نظری از چه راهی می توان مرتفع ساخت. امر مهمی که مقابل رهبران مذهبی قرار گرفته این است که با قلبی سرشار از جوهر شفقت و حقیقت جویی نظری به حال آسَف بار بشر اندازند و از خود بپرسند که آیا نمی توانند در پیشگاه خالق متعال خاضعانه اختلافات فلسفی و مشاجرات دینی خود را با سعه صدر و جلم و مدارا به کنار افکنند و قادر گردند که با یکدیگر برای حسن تفاهم بیشتر بین آبناء بشر و ایجاد صلح و سلام همت و همکاری نمایند؟»^{۷۶}

«جمال قدم می فرمایند: "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد به شأنی که ذکر آن حال مقتضی نه." ملاحظه می فرمایید که چگونه نور ایمان در سراسر جهان رو به احماد است. اما رفتار و کردار و خلق و خوی شما برهانی است زنده از نورانیتی که دین حقیقی می تواند به عالم وجود بخشد. دین اخلاق حمیده ترویج می دهد، تحمّل و بردباری، شفقت و محبت، و بخشش و بزرگواری عطا می کند، تفکری مترقی و متعالی القا می نماید، آزار و اذیت به دیگران را بالکل نهی می کند و افراد را به جان فشانی در راه خیر عموم دعوت می نماید. دین به افراد می آموزد که جهان بین باشند نه خودبین، از تعصبات مادی و معنوی همگان کوشند، سعادت خود را در خوشبختی دیگران ببینند، علم و دانش را انتشار دهند، اسباب وجد و سرور حقیقی شوند و عالم انسانی را حیاتی





تازه بخشند. دین آینهٔ قلب را صیقل می‌دهد تا خصایل روحانی مودوعه در وجود را منعکس نماید، قوای منبعثه از صفات الهی در زندگی فردی و جمعی بندگان ظاهر شود و پیدایش نظم اجتماعی نوینی را مدد بخشد. این است مفهوم واقعی دین در تعالیم حضرت بهاء‌الله.^{۷۷}



لزوم تجدید ادیان

«نگارش رفته بود که کدام از کیش آوران بر دیگری برتری دارد. در این جا خداوند یگانه می فرماید میان پیمبران جدایی نهمیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان جدایی و برتری میان ایشان روا نه. پیمبر راستگو خود را به نام پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی به نمان این گفتار پی نبرد به گفته‌های ناشایسته پردازد دانای بیبا را از گفته او لغزش پدیدار نشود اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی به نمایش جداگانه پدیدار با آن که هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه. پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایداری شایسته این گونه رفتار است چه هرگاه که خداوند بی مانند پیمبری را به سوی مردمان فرستاد به گفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد. خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود نخستین رهنمایدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمایی به روشنایی دانایی دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راه های آن. پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا به درمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری های آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین به فراز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را به خورشید تابان دانش درخشان نمودند به هر



چه سزاوار آن روز بود مردم را به سوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به روشنایی دانایی راه نمودند. پس باید دیدهٔ مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمایی گمگشتگان و آسودگی درماندگان است... مردمان را بیماری فرا گرفته بکوشید تا آنها را به آن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است رهایی دهید. باز در چگونگی کیش‌ها نگارش رفته بود. خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند چنانکه او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامهٔ اوست هرگاه کهنه شود به جامهٔ تازه او را بیاراید هر گاهی را روش جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی به آنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار. دیگر در گفته‌های آئین داران گذشته نگاشته بودند. دانش ستوده از این گفتارهای بیهوده دوری جوید. آفرینندهٔ یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همهٔ آفریدگان بزرگی داده؛ پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته به کوشش اوست هر که بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که از زمین دل به یاری باری ژالهٔ بخشش لالهٔ دانش برآید و مردم را از تیرگی آرایش بشوید.»^{۷۸}

« شریعتُ الله بر دو قسم منقسم: یک قسم اصل اساس است: روحانیت است... ابداً منسوخ نمی شود... این فضائل عالم انسانی در هر دوری ازادوار تجدید گردد؛ زیرا در اواخر هر دوره شریعتُ الله روحانیه یعنی فضائل انسانیه از میان می رود و صورتش باقی می ماند... [بنابراین] در دورهٔ هر پیغمبری تجدید می گردد... قسم ثانی از شریعتُ الله که تعلق به عالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوات و عبادت و نکاح و عتاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص بر





قتل و ضرب و سرقت و جروحات... در هر دوری از ادوار انبیاء، تبدیل و تغییر یابد و منسوخ گردد؛ زیرا در سیاست و معاملات و مجازات و سایر احکام، به اقتضای زمان، لابد از تغییر و تبدیل است»^{۷۹}

«دین الهی یکی است ولی تجدد لازم... درختی را چون بنشانی... بعد از مدت مدید کهن گردد؛ از ثمر باز ماند؛ لهذا باغبان حقیقت، دانه همان شجر را گرفته در زمین پاک می‌کارد، دوباره شجر اول ظاهر می‌شود. دقت نمایید در عالم وجود هر چیز را تجدد لازم. نظر به عالم جسمانی نمایید که حال چنان تجدد یافته، مشروعات و اکتشافات تجدد یافته، ادراکات تجدد یافته؛ پس چگونه می‌شود که امر عظیم دین که کافل ترقیات فوق العاده عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیت دو جهانی بی تجدد ماند؟ این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است.»^{۸۰}





شناسایی حقیقت

«هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمالِ صُنْعَم مشهود آید پس در این صورت هر نفسی بِتَفْسِیهِ قابلِ ادراکِ جمالِ سُبحانِ بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضرِ حَشْرِ اکبرِ بَیْنِ یَدَیِ اللّهِ اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمالِ مؤمن نشده و از نَفْسَم اعراض نموده و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کَلِّ را مُعرض مشاهده نمود لذا اِقتدا به ایشان نموده از جمالِ اَبَدِیّه دور مانده‌ام هرگز این عُذرِ مَسْموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی به دونِ او مُعَلَّق نبوده و نخواهد بود.»^{۸۱}

«انسان چون به مقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و مُتَوَكَّلًا عَلَی اللّهِ وَ مَقْدَسًا عَنِ الحُبِّ وَ البُغْضِ در امری که عباد به آن مُتَمَسِّکند تفکّر کند و به سمع و بَصَرِ خود بشنود و ببیند. چه اگر به بَصَرِ غیر ملاحظه نماید از مشاهده تَجَلِّیَاتِ اَنوَارِ تَیْرِ عرفانِ الهی محروم ماند. احزابِ مُختلفه در عالم موجود و هر حزبی خود را حَقّ دانسته و می دانند.»^{۸۲}

«اول وادی طلب است. مَرکَبِ این وادی صبر است و مسافر در این سفر بی صبر به جایی نرسد و به مقصود واصل نشود و باید هر گز افسرده نگردد اگر صد هزار سال سعی کند و جمال دوست نبیند پُژمرده نشود... همتی باید تا در طلبش کوشیم و جهدی باید تا از شهد وصلش نوشیم اگر از این جام نوش کنیم عالمی فراموش کنیم. و سالک در این سفر بر هر خاکی جالس شود و در هر





بلادی ساکن گردد از هر وجهی طلب جمال دوست کند و در هر دیار طلب یار نماید با هر جمعی مجتمع شود و با هر سری همسری نماید که شاید در سری سرّ محبوب ببندد و یا از صورتی جمال محبوب مشاهده کند.»^{۸۳}

«ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شَبَحْتَه و صُورَطَلَبَه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جہتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جہتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده‌اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می چرند و باید در کلّ حین توکّل به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الأرباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و إصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فایده احتراز کند، چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سستی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افتده را بگدازد اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج مُنیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ.





مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد در آسحار به آذکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را به نار حُبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوئی الله چون برق درگذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان، و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و به حقارت ننگرد زیرا حُسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موقّق شود و خمر بقا چشد و به مَلَأَ أَعْلَى شَتَابِد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به أَسْفَلَ ذَرَكَاتٍ نیران مَقَرّ یابد. باری مقصود از جمیع این بیانات مُتَقَنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد و این شرایط از صفاتِ عالین و سَجَّیْهُ روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علمُ الیقین ذکر یافت و بعد از تحقّق این مقامات، برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق می آید و چون به عمل "وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا" (سورة العنکبوت - آیه ۶۹) مؤید شد البتّه به بشارت "لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا" (سورة العنکبوت - آیه ۶۹) مُستبشّر خواهد شد. و چون سِرّاج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وَلَه و جذب و حُبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطّر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و





قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع به آیات واضحه آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه می نماید و به عین الله بدیعه در هر ذره بایی مفتوح مشاهده نماید؛ برای وصول به مراتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه کند. قسم به خدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی به این مقام بلند اعلیٰ واصل گردد راحه حق را از فرسنگ های بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کل شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان متمیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظل فرق گذارد. مثلاً اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ما سوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و انسان، ربیع را از خریف و حرارت را از برودت، و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه راحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن راحه به مصر ایقان حضرت متان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الارباب به گوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را به چشم سر ملاحظه فرماید. چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبت الله





بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعش سِرّ ناز موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه اش نفخه روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ما سوی چنان به آن مدینه اُنس گیرند که آنی از آن مُفکّت نشوند؛ دلائل قطعیه را از سُنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال کُل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه آو آزید اَوْ اقلّ تجدید شود و تزئین یابد... و آن مدینه، کتب الهیه است در هر عهدهی مثلاً در عهد موسی توراّه بود و در زَمَن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیاُن و در عهد مَنْ یبعثه الله کتاب او که رجوع کلّ کتب به آن است و مُهیمین است بر جمیع کُتب.»^{۸۴}

«اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و به سر منزل بقا نرسد و از جام قُرب و رضا مرزوق نگردد.»^{۸۵}

«چه مقدار از عباد که از قبل و بعد مشتاق لقا بودند و بشارت آن را از کتب الهی شنیدند و لکن چون صبح یوم الهی طالع شد و بحر وصال مَوَاج، کلّ محروم مشاهده شدند الا معدودی. بعضی از ناس را غرور منع نموده و برخی را زخارف و حزبی را اوهام و ظنون و گروهی را بَعی و فَحشا. و سبب و علّت کلّ، علمای عصر بوده و هستند.»^{۸۶}





«ای بندگان، مَثَلِ ظهورِ قدسِ احدیّتِم مثلِ بحرِیست که در قعر و عمقِ آن لئالی لطیفهٔ مُنیرهٔ اَزید از اِحْصاءِ مستورِ باشد و هر طالبی البتّه باید کمرِ جهد و طلب بسته به شاطیِ آن بحرِ درآید تا قسمتِ مقدّره در الواحِ محتومهٔ مکنونه را علی قدرِ طلبه و جَهیدهٔ اخذِ نماید. حال اگر اَحدی به شاطیِ قدسش قدمِ نگذارد و در طلبِ او قیامِ ننماید، هیچ از آن بحر و لئالیِ آن کمِ شود و یا نقضی بر او وارد آید؟ فَبِئْسَ ما تَوَهَّمْتُمْ فی اَنفُسِکُمْ وَ ساءَ ما اَنْتُمْ تَتَوَهَّمُونَ. ای بندگان، تَاللهِ الحَقِّ اَنْ بَحْرِ اعْظَمِ لُجّی و مَوَاجِ، بسی نزدیک و قریب است، بلکه اَقْرَبِ از حبلِ وِردِی. به آنی به آن فیضِ صَمَدانی و فضلِ سُبْحانی و جودِ رحمانی و کَرَمِ عِزِّ اَبْهائِی واصلِ شوید و فائزِ گردید.»^{۸۷}

«تفکّر فرمایید که سببِ چه بوده که در اَزمَنهٔ ظهورِ مَظاهِرِ رحمن، اهلِ امکانِ دوری می‌جستند و بر اعراض و اعتراضِ قیامِ می‌نمودند. اگر ناس در این فقره که از قلمِ امرِ جاری شده تفکّر نمایند، جمیع به شریعهٔ باقیهٔ الهیه بشتابند و شهادتِ دهند بر آنچه او شهادتِ داده. ولکن حُجُبَاتِ اوهام، اَنام را در اِیامِ ظهورِ مَظاهِرِ احدیهٔ و مَطالِعِ عِزِّ صَمَدانیه منع نموده و می‌نماید، چه که در آن اِیامِ حَقِّ به آنچه خود اراده فرموده ظاهر می‌شود نه به ارادهٔ ناس... البتّه اگر به اوهام ناس در اَزمَنهٔ خالیه و اعصارِ ماضیه ظاهر می‌شدند، احدی آن نفوسِ مقدّسه را انکار نمی‌نمود.»^{۸۸}





«ای بندگان، سخن دوست شیرین است. کو کسی که بیابد؟ کجاست گوشه‌ی که بشنود؟ نیکو است کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جز اوست در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و به مینوی پانده راه یابد.»^{۸۹}

«ای بندگان، از خواهش‌های خود بگذرید و آنچه من خواسته‌ام آن را بخواهید. راه بی راهنما نروید و گفتار هر راهنما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان گمراه‌اند و راه راست را نیافته‌اند. راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد.»^{۹۰}

«اشتغال عباد به مُشتهیات نَفَس و هَوی در زَخارف دنیا سبب غفلت، و غفلت چون قَوّت یابد به ضلالت مُبَدّل گردد و عِنْدَ صاحبان بَصَرِ مَبَدَثی که سبب و عَلَت این امور غیر مَرَضِیّه است جزای اعمال، و إِلَّا أَمْرُ اللَّهِ أَظْهَرَ از شمس است.»^{۹۱}

«از اعظم امور تطهیر قلب است از کَلِّ ما سِوَى اللَّهِ. پس قلبت را از غیر دوست مقدّس کن تا قابل بساط اُنس شوی.»^{۹۲}

«لِلَّهِ الْحَمْدُ انوار آفتاب عنایت الهی عالم را احاطه نموده و ذرّات کائنات را روشن و منیر فرموده. ای عجب، کَلِّ الْعَجَب، اکثری از عباد محروم مشاهده می‌شوند، بعضی را سُکر غرور منع نموده و برخی را سُکر ثروت و حزیبی را شوّونات نفس و هوی و قومی را شُبّهات و اشارات علما.»^{۹۳}





«به راستی بدانید قلبی که در آن شائیه حسد باقی باشد البته به جبروت باقی من
در نیاید»^{۹۴}

«نخستین گفتار کردگار اینست: با سینه پاک از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از
رنگ های آفرینش پیش دانا و بینا و توانا بیایید و آنچه سزاوار روز اوست بیارید.
امروز روز دیدار است، چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار. به جان پاک
بشتابید شاید برسید و به آنچه سزاوار است پی برید. از آب پرهیزکاری خود را از
آز و کردارهای ناشایسته پاک نمایید تا راز روز بی نیاز را بیابید. روشنی نخستین
در روز پسین پدیدار. به سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود: پاکی
دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده.»^{۹۵}

«بگو ای دوستان، راهنما آمد. گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راه ها
نمودار. راه، راه اوست بیایید و گفتار، گفتار اوست، بشنوید. امروز ابر بخشش
یزدان می بارد و خورشید دانایی روشنی می بخشد و به خود راه می نماید. جوانمرد
آن که راه های گمان را گذاشت و راه خدا را گرفت. ای دوستان دست توانای
یزدان پرده های گمان را درید تا چشم ببیند و گوش از شنیدن باز نماند. امروز
روز شنیدن است. بشنوید گفتار دوست یکتا را و به آنچه سزاوار است رفتار
نمایید.»^{۹۶}





«الیوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که به چشم و گوش و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان به اشراقات شمس معانی مُستنیر و فائز شود. و علّتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و بِماسواهِ مشغول داشته اینست که به وَهْمِ صِرْفِ کفایت نموده‌اند و به آنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده‌اند، به راه‌های مهلک تقلید مشی نموده‌اند و از مَنَاهِجِ تجرید محروم شده‌اند. امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده. اینکه بعضی از ادراک او مُحْتَجَب مانده‌اند نظر به آنست که گوش و قلب را به آرایش کلمات ناس آلوده‌اند و الا اگر ناظر به اصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند.»^{۹۷}

«بگو ای دوستان، حق را به چشم او ملاحظه کنید، چه که بغیر چشم او، او را نخواهید دید و نخواهید شناخت. این است کلمه حق که از مطلع بیانِ رحمن ظاهر و مُشْرِق گشته. طوبیٰ لِّلْعَارَفِینَ و طوبیٰ لِّلنَّاطِرِینَ و طوبیٰ لِّلْمُسْتَقِیْمِینَ و طوبیٰ لِّلْمُخْلِصِینَ و طوبیٰ لِّلْفَائِزِینَ. الیوم آفتاب جهانتابِ حقیقت در کمال ضیاء و نور مُشْرِق و ظاهر و سَمَاءِ عِرْفَانِ به أَنْجُمِ حکمت و بیان مَزین و مشهود. طوبیٰ از برای نفوسی که به بصر خود توجه نمودند و به آن فائز گشتند.»^{۹۸}

«تا بر کذبِ قِبَلِ آگاهی نیایی، بر صدق این یومِ بدیع گواهی ندهی. باید نایی غافل را آگاه نمود تا مَطَالِعِ ظنون و اوهام را از قبل و بعد بشناسند و به صراط مستقیم و حبلِ محکمِ مَتین، تَمَسَّک و تَشَبُّث جویند. امر، بسیار عظیم است و ناس ضعیف.»^{۹۹}





«آنچه حقّ جَلِّ ذِكْرُهُ از برای خود خواسته قلوب عباد او است که کنائز ذکر و محبّت ربّانیه و خزائن علم و حکمت الهیه اند لَمْ يَزَلْ ارادةً سلطانِ لا يَزَالُ این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و مافیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیاتِ مَلِيكِ اَسْمَاءِ و صفات شوند. پس باید در مدینه قلب، بیگانه راه نیابد تا دوست یگانه به مقرّ خود آید.»^{۱۰۰}

«ای اهل بها [بهاثیان]، با جمیع اهل عالم به رُوح و ریحان معاشرت نمایید. اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون شما از آن محروم به لسانِ مَحَبَّتِ و شفقتِ إلقاء نمایید و بنمایید، اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و اِلّا او را به او گذارید و درباره او دعا نمایید نه جفا. لسان شفقتِ جَدَابِ قلوب است و مائدهٔ رُوح و بَمَثابهِ مَعَانِيسِست از برای الفاظ و مانند اُفق است از برای اشراق آفتابِ حکمت و دانایی.»^{۱۰۱}

«حال کدام ضیق و تنگی است که آزیَد از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حَقّی و یا معرفتی بخواهد نماید نمی داند نزد کدام رود و از که جو یا شود. از غایت این که رأی ها مختلف و سبیل ها مُتَعَدّد شده. و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیلِ ضلالت طالع می شود. این است که در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کُفْرُ عالم را فرو می گیرد و ظلمت احاطه می نماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد. و این عبد بواسطهٔ شهرت این





احادیث و اختصار دیگر متعترض ذکر عبارات حدیث نشده ام. حال اگر مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق به هم رساند و یا امورات دیگر که به خیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این شرط ظهور نیافته چنانچه گفته‌اند و می‌گویند. باری، مقصود از ضیق، ضیق از معارف الهیّه و ادراک کلمات ربّانیه است که در ایّام غروب شمس و مَرایای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند به که توجّه نمایند چنانچه مذکور شد.^{۱۰۲}

«یا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ... بترسید از خداوند یکتا. این مظلوم [حضرت بهاء‌الله] با شما و امثال شما مُعاشر نبوده و کتب شما را ندیده و در مجلس تدریس وارد نشده. شهادت می‌دهد به آنچه گفته شد کلاه او و زُلفِ او و لباس او. آخر انصاف کجا رفته، هیکل عدل در چه مکان آرمیده، چشم بگشایید و به دیدۀ بصیرت نظر نمایید و تفکّر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمائید و از امواج بحرِ عرفان ممنوع نشوید. بعضی از اُمرا و آحادِ ناس اعتراض نموده‌اند که این مظلوم از علما و سادات نبوده. بگو ای اهل انصاف اگر فی الجملة تفکّر نمایید صد هزار بار این مقام را اعظم شمردید و اکبر دانید. قَدْ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ مِنْ بَيْتٍ مَآكَانَ فِيهِ مَا عِنْدَ الْعُلَمَاءِ وَ الْفُقَهَاءِ وَ الْعُرَفَاءِ وَ الْأَدْبَاءِ. نَسَمَةَ اللَّهِ أَوْ رَا بیدار نمود و به ندا امر فرمود. فَلَمَّا ائْتَبَهُ قَامَ وَ نَادَى الْكُلَّ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»^{۱۰۳}

«تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و به جهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم بلکه باید به جمیع نفوس به نظر





احترام نظر کرد و در بیان و دلالت به طرز تحرّی حقیقت مکالمه نمود که بیاید مسائلی چند در میانست تا تحرّی حقیقت نماییم و ببینیم چگونه و چسانست... نباید خویش را دانا و دیگران را نادان شمرد این فکر سبب تکبر گردد و تکبر سبب عدم تأثیر بلکه باید امتیازی در خود نبیند و با دیگران بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بدارد این نوع بیان تأثیر کند و سبب تربیت نفوس شود.»^{۱۰۴}

«ای جانفشان یار بی نشان، هزار عارفان در جستجوی او ولی محروم و مهجور از روی او. اما تو یافتی تو شناختی تو نرد خدمت باختی و کار خود ساختی و عَلم فَوْز و فَلَاح افراختی. طُرفه حکایتی و غریب بشارتی آنان که جستند نیافتند آنان که نشستند یافتند! اَسْتَغْفِرُالله جستجویشان جستجوی سیراب بود نه تشنگان و طلبشان طلب عاقلان بود نه عاشقان: «عاقلان خوشه چین از سرّ لیلی غافلند کاین کرامت نیست جز مجنونِ خِرْمَن سوز را». عاشق نشسته به از عاقل متحرّک.»^{۱۰۵}

«امروز آهَمّ امور اینست که به موجب تعالیم الهی در جمیع اقالیم رفتار نماییم و با جمیع خلق مهربان باشیم و جانفشان گردیم بیگانگان را آشنا دانیم و اعدا را آحتباً شمیریم و کلّ را غمخوار و خاکسار باشیم به کمال وفا سینه را هدف تیر جفا کنیم و از خطای کلّ چشم پوشیم همدم فقراء باشیم و همراز بی نیاز گردیم به حکمت حرکت نماییم پرده دری نماییم به خوش سلوکی پردازیم. فی الحقیقه اهل عالم دلبر حقیقی را فراموش نموده اند و چنان به دام و دانه گرفتار شده اند





که از گلشن الهی و حدیقه ربّانی بویی به مشام آنان نمی رسد. البتّه مزکوم از رائحه طیبّه محروم است و نابینا از مشاهده جمال، محجوب و مأیوس و عموماً خلق بی انصاف و پُراعتساف. البتّه این اعمال و رفتار مغناطیس غضب پروردگار لهدا در جمیع آفاق آثارِ قهر تَبیرِ آفاقِ ظاهر و آشکار.»^{۱۰۶}

«وقتی که فردی به امر بهائی ایمان می آورد عملاً حاصل کار این است که بذر معنوی در قلب او شروع به رویدن می نماید و این بذر بایستی که به فیوضاتِ رُوحِ القُدُسِ آبیاری گردد. وصول این مواهب معنوی نیز از طریق دعا و تفکر و شناسایی امر و آیات الهی و خدمت به آستان مقدسش حاصل می شود. حقیقت مطلب این است که خدمت در امر شبیه به خیشی است که زمین را شخم می کند تا برای بذرافشانی آماده گردد. لذا ضروری است که زمین را شخم زنند تا قوّت یابد و موجب رشد سریع دانه گردد. عیناً به همین طریق نیز تکامل روحانی از راه شخم اراضی قلوب حاصل می گردد. پس این انعکاس دائمی رُوحِ القُدُسِ است که سبب نُمو و ترقی روح انسانی می گردد و پیمودن مراحل ترقی را تسریع می نماید.»^{۱۰۷}

«شما در مورد اجرای این اصل [تحزّی حقیقت] در ارتباط با تربیت کودکان و جوانان نگران هستید و این سؤال را مطرح کرده اید که آیا قابل قبول خواهد بود که فرزند شما دیانت بهائی را نپذیرند. راه درک منظور از تحزّی حقیقت در چنین شرایطی تشخیص این نکته است که افراد باید آزاد باشند تا در مورد ایمان و اعتقاد خود، با تحقیق شخصی و تعهد باطنی خویش شخصاً تصمیم بگیرند و به





پذیرفتن اعتقادات والدین یا دیگران مجبور و مُلزم نشوند. این نکته همچنین به این معنی است که هر فرد بالغی مسؤول انتخاب نظام عقیدتی خویش است. کودکانی که توسط والدین بهائی با آگاهی از تعالیم امر مبارک پرورش یافته اند از ماهیت تعلیمی که آموخته اند در می یابند که این مسؤولیت را باید خود شخصاً به عهده گیرند. این نکته از توصیه حضرت ولیّ امرالله در نامه ای از جانب آن حضرت خطاب به یکی از محافل ملتیه روشن می گردد که فرموده اند: "هنگامی که کودک به سنّ بلوغ می رسد... باید برای انتخاب دین خود صرف نظر از خواسته ها و آرزوهای والدینش آزادی کامل داشته باشد."

با این حال، کودکان از خردسالی نیاز به تربیت اخلاقی دارند تا حدّ اقلّ از عهده تعامل اجتماعی خود با دیگران برآیند. تعالیم مشترک اخلاقی در همه کتب مقدسه موجود است. مناسب و در واقع ضروری است که والدین بهائی بر اساس اصول اعتقادی خود در هدایت فرزندان شان کوشا باشند تا آنها به صفات روحانی آراسته شده اعضای شایسته و شریف جامعه گردند. نباید فراموش کرد که حضرت بهاءالله هر یک از پیروان خود را موظف به تبلیغ امر الهی نموده و آن را شایسته ترین اعمال توصیف فرموده اند. اگر یک مادر بهائی با علم به این موضوع، آنچه را که در باره این ظهور بدیع به دیگران می آموزد از فرزند خود دریغ نماید برآستی عجیب خواهد بود. علاوه بر این حضرت بهاءالله امر فرموده اند که پدر و مادر باید فرزندان خود را از سنین طفولیت تربیت روحانی نمایند اما این تربیت باید به روشی صورت گیرد که به تعصب منتهی نگردد.



اگر کودکان، چنانچه وضع اسف‌بار جوانان در جامعه امروز به خوبی نشان می‌دهد، به کلی رها شوند تا راه خویش را در زندگی بیابند، آینده تاریکی در انتظارشان خواهد بود. از جمله مسائلی که باید به کودکان تفهیم نمود تا برای آینده آماده گردند خصلت عدالت است که بر اهمّیت مشاهده و تحقیق و استنباط فردی و یا به عبارت دیگر تحرّی حقیقت تأکید دارد. انسان نمی‌تواند بدون هیچگونه آموزش و یا راهنمایی به جستجوی حقیقت پردازد. این مسأله در مورد یک پژوهش‌گر علمی نیز صادق است که اگر آموزش ندیده و آمادگی نداشته باشد، قادر به کشف حقایق مادّی نخواهد بود. گرایش آزاد امر مبارک در مورد یادگیری می‌بایستی به احبّا [بهائیان] اطمینان بخشد که توانایی پرورش ذهنی کاوش‌گر به آنان اعطا گردیده است. هر چه بیشتر به مطالعه تعلیم مبارکه پردازند، این توانایی در آنان بیشتر تقویت خواهد شد.^{۱۰۸}



علل مخالفت با انبیاء و اولیاء

«اَوَّلَ علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگر چه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد ولکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده اند. مشاهده کن که اگر ناس خود را معلق به ردّ و قبول علما و مشایخ نجف و دونه نمی ساختند و مؤمن بالله می شدند، مجال اعراض از برای این علما نمی ماند چون خود را بی مُرید و تنها ملاحظه می نمودند.»^{۱۰۹}

«به علماء از قول یَهاء بگو: ما به زعم شما مقصریم، از نقطهٔ اولی [حضرت باب] رُوحٌ ما سِوَاهُ فِدَاهِ چه تقصیری ظاهر که هدفِ رِصاصش [گلولهٔ سربی] نمودید. نقطهٔ اولی مُقَصِّر، از خاتَمُ التَّبیینِ رُوحُ الْعَالَمینِ لَهُ الْفِدَاءُ چه تقصیری باهر که بر قتلش مجلس شورا ترتیب دادید. خاتَمُ التَّبیینِ مُقَصِّر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید. حضرت مسیح به رَعِمِ باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذبی و افترابی آشکار که بر کذبش گواهی دادید. حضرت کلیم به رَعِمِ باطل شما کاذب و مُقَصِّر، از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آنتش انداختید. اگر بگویید ما آن نفوس نیستیم، می گوئیم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال.»^{۱۱۰}

«حضرت خاتَمِ انبیاءِ رُوحٌ ما سِوَاهُ فِدَاهِ از مَشْرِقِ اَمْرِ الهی ظاهر و با عنایتِ کبریٰ و فضل بی منتهی ناس را به کلمهٔ مبارکهٔ توحید دعوت نمودند. و مقصود آن که نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند. ولکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که مَعشَر انبیاء در جَنَّتِ





عُلَیَا نوحه نمودند. در انبیای قبل تفکر نما. هر یک به اعراض قوم مُبتلا گشتند. بعضی را به جنون نسبت دادند و برخی را سَحَار گفتند و حزبی را کَدَّاب. بِمَثَابَه علمای ایران سال ها از حَقَّ جَلَّ جَلَّاهُ ظهور این ایام را می طلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت، کَلَّ اعراض نمودند و بر سَفْکِ دَمِ أَطْهَرَش فتوی دادند.^{۱۱۱}

«مشاهده نمایید در نفوسی که در هر سنه بر مظلومیَّتِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ رُوْحُ مَاسِوَاهِ فِدَاهِ و اصحاب او نوحه و ندبه می نمایند و بر ظالمان لعنت می کنند و خود به ظلمی ظاهر شده اند که ظلم ظالمان قبل نزدش معدوم صِرْف بوده. فی الحقیقه بر خود لعنت می کنند و شاعر نیستند. و مَطَالَعِ ظَلَمِ الْیَوْمِ عُلَمَاءِ عَصَرِنْدِ که از حَقِّ اعراض نموده اند و به ظنون و اوهام خود تمسک جسته اند. قسم به أَفْتَابِ افق توحید که در اعصار قبل هم سبب ظلم امثال این نفوس شده اند. چه که به فتوهای آن اَنْفُسِ غافلَه، مَطَالَعِ عِزِّ اَحَدِیَه شربت شهادت را نوشیده اند. نفوسی که با سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ مُحَارَبَه نموده اند بعضی از نفوس بودند که در هر سنه سه ماه صائِم بودند و شب و روز تلاوت قرآن می نمودند.»^{۱۱۲}

«آیا علمای عصر همچو گمان می نمایند که در احیان ظهور مَظَاهِرِ حَقِّ، اهل ارض رَایگانِ امرِ محبوبِ امکان را پذیرفته اند؟ آیا تفکر در رزایا و بلایا و صَرَا و بَاسایِ آن نفوس مقدسه نمی نمایند؟ آیا در کلمه مبارکه «مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُوْلِ اِلَّا کَانُوْا بِه یَسْتَهْزِؤْنَ» تفکر نمی کنند؟ آیا سبب چه بود که یهود بر روح [حضرت مسیح] قیام نمودند و علمای عصر بر قتلش فتوی دادند؟ و به چه علت بر خاتَم





انبیاء خروج نمودند و اصحابش را کافر و غافل و مُفسد می‌شمردند؟ لازماً
مظاهر و مَطالع و مَشارق در دست اعداء مُبتلا. ولکن آنچه در سبیل حقّ وارد در
کامِ جان بسیار شیرین.»^{۱۱۳}



دین و تمدن

«مَدَنِيَّتِ مَادِّيَه مانند جسم است. ولو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است. مَدَنِيَّتِ الهَيَّه مانند روح است. این جسم به این روح زنده است.»^{۱۱۴}

«ای اهل ملکوت آبهی دو ندای فلاح و نجات از اوج سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کند کوران بینا نماید غافلان هوشیار فرماید کران شنوا نماید گنگان گویا کند مرده‌گان زنده نماید یکی ندای مَدَنِيَّتِ و تَرْقِيَاتِ عالم طبیعت است که تَعَلُّق به جهان ناسوت دارد و مَرْوَج اساس تَرْقِيَاتِ جسمانیه و مرَبِّي کمالات صوری نوع انسانست و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به التَّرَقِّي عالم بشر است که مُنْبِعَث از افکار عالیه و نتایج عقول سلیمه است که به هَمَّتِ حُكْمًا و فَضْلًا ی سَلَف و خَلَف در عَرَصَه وجود جلوه نموده است و مَرْوَج و قُوَه نَافِذَه آن حکومت عادلانه است و ندای دیگر ندای جانفزای الهیست و تعالیم مقدَّسه روحانی که کَافِلِ عَزَّتِ اَبَدِيَّ و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظهور سُنُوْحَاتِ رَحْمَانِيَه در عالم بشری و حیات جاودانیت و اس اساس آن تعالیم و وصایای ربّانی و نصایح و انجذابات وجدانیتست که تَعَلُّق به عالم اخلاق دارد و مانند سِرَاجِ مِشْكَاه و رُجَاجِ حَقَائِقِ انسانیه را روشن و منوّر فرماید و قُوَه نَافِذَه اش کَلِمَهٗ اللّٰه است ولی تَرْقِيَاتِ مَدَنِيَّ و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا مُنْضَمَّه به کمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد زیرا از تَرْقِيَاتِ مَدَنِيَّه و تزیین عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل و شاهد



آمال در نهایت جمال دلبری نماید ولی از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدید و بلاهای مبرمه نیز حاصل گردد. لهذا چون نظر در انتظام ممالک و مُدُن و قری و زینت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسیمه و اکتشافات عُلُوّیه و فتنیه نمایی گویی که مَدَنیّت سبب سعادت و ترقّی عالم بشریست و چون نظر در اختراعات آلاّی هلاکِ جهتمی و ایجاد قوای هادیمه و اکتشاف ادوات نارّیه که قاطع ریشه حیات است نمایی واضح و مشهود گردد که مَدَنیّت با توّحش توأم و همعنانست مگر آن که مَدَنیّت جسمانیّه مُؤید به هدایت ربّانیه و سُنوحاتِ رحمانیه و اخلاقِ الهیه گردد و مُنصَم به شئونات روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود. حال ملاحظه می کنید که مُتمدّن و معمورترین ممالک عالم مخازن مواد جهتمی گردیده و اقالیم جهان لشکرگاه حرب شدید شده و اُممِ عالم مللِ مُسلّحه گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب شدید افتاده پس باید این مَدَنیّت و ترقّی جسمانی را مُنصَم به هدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه گاه فیوضات ملکوت نمود و ترقّیات جسمانی را توأم به تجلّیات رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه وجود و معرَضِ شهود شاهد انجمن گردد و در غایت ملاحظت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزّت اَبَدیه چهره گشاید. الحَمْدُ لِلّهِ قرون و اعصار متواریه است که ندای مَدَنیّت بلند است و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقّی یافت و معموریت جهان بیفزود و کمالات صوری ازدیاد جست تا آن که عالم وجود انسانی استعداد کلی برای تعلیم روحانی و ندای الهی یافت. مثلاً طفل رَضیع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آن که





جسم به درجه بلوغ رسید چون به درجه بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنویّه و فضائل عقلیّه حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد به همچنین در عالم امکان نوع انسان ترقیّات جسمانیّه نمود و تدرّج در مدارج مَدَبَّت کرد و بدایع و فضائل و مواهب بشری را در اَکَمَل صورت حاصل نمود تا آن که استعداد ظهور و جلوه کمالات روحانیّه الهیّه حاصل کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت پس ندای ملکوت بلند شد و فضائل و کمالات روحانیّه جلوه نمود شمس حقیقت اشراق کرد و انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ساطع گشت. امیدواریم که اشراق این انوار روز بروز شدیدتر گردد و این کمالات معنویّه جلوه بیشتر کند تا نتیجه کلیّه عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر مَحَبَّتُ اللّٰه در نهایت ملاحظت و صِبَاحَت شاهد انجمن گردد. ای احتبای الهی [بهائیان] بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقیّات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط به اُلفت و مَحَبَّت عمومی بین افراد انسانی. ملاحظه در کائنات ذی روح نمایید یعنی حیوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده ای از ابناء و افراد جنس و نوع خویش جدا و به تنهایی زندگانی نماید و با هم نهایت صَدَبَت و کلفتند و چون به یکدیگر رسند فوراً به جنگ و جدال پردازند و به درنده گی جنگ باز و دندان تیز کنند مانند سیّاب ضاریه و گرگان خونخوار که حیوانات مُفترسه‌اند که جمیع بتنهالی زندگانی نمایند و تحرّی مَعِیشَت خویش کنند. اما حیوانات خوش سیرت نیک طینت صافی فطرت از پرنده و چرنده در نهایت مَحَبَّت با یکدیگر اُلفت نمایند و جَوَق جَوَق و مُجتمعاً زندگانی کنند و با کمال مسرّت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طيور شکور که





به دانه ای چند قناعت کنند و با یکدیگر با نهایت سرور اُلفت نمایند و در دشت و چمن و کوهسار و دَمَن به انواع الحان و آواز پردازند و همچنین حیوان چرنده مانند اَغنام و آهو و نَخجیر در غایت اُلفت و همدمی در چمن و مرغزار به سرور و شادمانی و یگانگی زندگانی نمایند ولی کِلَاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و سایر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و به تنهایی سیر و شکار کنند حتی پرنده و چرنده چون به آشیان و مَغَارَة یکدیگر آیند تعرّض و اجتنابی نه بلکه نهایت اُلفت و مؤانست مجری دارند. به عکس درنده گان که هر یک به مَغَارَة و مأوای دیگری تقرّب جوید به دریدن همدیگر پردازند حتی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم نماید. پس واضح و معلوم شد که اُلفت و محبّت در عالم حیوان نیز از نتایج سیرت خوش و طینت پاک و صافی فطرتست و اختلاف و اجتناب از خصائص درنده گان بیابان است. حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سیاع درنده خلق ننموده بلکه وجود انسانی به أَحْسَنُ التَّقْوِیم و به نهایت کمالات وجودی ترکیب و ترتیب شده لهذا سزاوار کرامت این خلقت و برازندگی این خلعت اینست که به اُلفت و محبّت نوع خویش پردازد بلکه به کافّة حیوانات ذی روح به عدل وانصاف معامله نماید و همچنین ملاحظه نمایید که اسباب رفاهیت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان اُلفت و یگانگیست و نزاع و جدال اعظم اسباب عُسْرَت و ذلّت و اضطراب و ناکامی ولی هزارافسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور هر روز به صفت حیوان وحشی مبعوث و مَمْسُوخ می شود دمی پلنگ درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جُنبنده ولی عُلُوّیّت انسان در خصائل و فضائلیست که از خصائص ملائکة مَلاً اَعْلَى است پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود





شخصی است آسمانی و فرشته ای است ملکوتی و حقیقتی ربّانی و جلوه ای رحمانی و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید مشابه به آردّل حیوان درنده گردد تا به درجه ای رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در یک شب صد هزار آغنام را در میدان حرب افتاده خاک و آلوده خون نماید. اما انسان دو جنبه دارد: یکی عُلُوّیّت فطریّه و کمالات عقلیّه و دیگری سُفَلیّیّت حیوانیّه و نقایص شهواتیّه. اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر نمایید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی مآثر مَدَنیّت و عمار ملاحظه فرمایید اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتالست ولی عمار و آبادی نتایج انوار فضائل و اُلفت و وفاق... چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمایی آنچه مَعْمور است از آثار اُلفت و محبّت است و آنچه مَطْمور است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبّه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جَوّالان کند و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم نمایید که هر کائنی از کائنات مرگب از اجزاء متنوّعه متعدّده است و وجود هر شیء فرع ترکیب است یعنی چون به ایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیب کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوال است چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزا گردد آن کائن معدوم شود یعنی انعدام هر شیء عبارت از تحلیل و تفریق اجزاست پس هر اُلفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیانتست و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب مَمات. بالجمله تجاذب و توافق اشیا سبب حصول ثمره و نتایج مُستفیده است و تنافر و تخالف اشیا سبب انقلاب و اضمحلالست. از تآلف و تجاذب، جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات





و حیوان و انسان تحقّق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید. لهذا آنچه سبب اثتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانیت و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است عدّت مَمات نوع بشر است. و چون به کشتزاری مرور نمایی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان به تربیت دهقان کاملی اینات شده است و چون پریشان و بی ترتیب مشاهده نمایی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباه خودروئیست. پس واضح شد که اُلُفّ و التیام دلیل بر تربیت مرّبی حقیقی است و تفرّق و تشتّت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی. اگر معترضی اعتراض نماید که طوایف و اُمَم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و آذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء مُتَباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد نامّ بین بشر حاصل گردد، گوییم اختلاف به دو قسم است: یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل مُتنازعه و شعوب مُتبارزه که یکدیگر را محو نمایند و خانمان بر اندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درنده گی آغاز نمایند؛ و اختلاف دیگر که عبارت از تنوّع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت دُوَالجَلال. ملاحظه نمایید گل های حدائق هر چند مختلف التّوع و متفاوت اللّون و مختلف الصّوَر و الأشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوّع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد. چون جهتِ جامعه که نفوذ کلمه اللّهِ است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی





گردد و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضا و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است و چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزاء سریان دارد و در عروق و شریان حکمرانست این اختلاف و تنوع مؤید ائتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت. اگر حدیقه ای را گل ها و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد به هیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد و لکن چون از حیثیت آنوان و اوراق و آزهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه سایر الوان گردد و حدیقه آئینه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود. البوم جز قوه کلیه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کل اشیا و اوست مُحَرِّک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی. الحمدُ لِه الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظل کلمه وارد و در نهایت ایتلاف مجتمع و متحد و متفقند چه بسیار محافل تشکیل گردد و به ملل و طوائف و قبائل مختلفه تزیین یابد اگر نفسی وارد محفل گردد حیران ماند گمان کند که این نفوس از وطن واحده و ملت واحده و طائفه واحده و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند و حال آن که یکی اهل امریک است و دیگری از اهالی افریک یکی از آسیاست و دیگری از اروپا یکی از هندوستانست و دیگری از ترکستان یکی عرب است و





دیگری تاجیک یکی ایرانیست و دیگری یونانی با وجود این در نهایت اُفت و یگانگی و محبت و آزاده‌گی و وحدت و فرزاندگی با هم دمساز و هم آواز و همدستانند و این از نفوذ کلمه الله است اگر جمیع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تأسیس محفلی از این محافل نگردند که به این محبت و مودت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و اُفت و یگانگی عالم انسانی باشد. آیا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمه الله تواند لا وَاَلله. برهان واضح و حجت بالغ اگر نفسی دیده انصاف باز کند مدهوش و حیران گردد و انصاف دهد که جمیع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید از تعالیم و وصایای بهاء الله مسرور و ممنون و خوشنود باشند.»^{۱۱۵}

«با اینکه حالا این عصر نورانی رسیده عصر مَدْتِیْت است عصر ترقیات مادّیه است عقول ترقی کرده است احساسات انسانی زیاد شده با وجود این هر روز خونریزی است... خلاصه مقصد این که واضح و مشهود است که ترقیات مادّیه سبب آسایش عالم انسانی و ترقی عالم اخلاق نیست، بلکه اگر مُنضَم به احساسات روحانیه شود آن وقت ترقی حاصل می شود. اگر تعالیم الهی انتشار یابد و وصایای انبیاء تأثیر کند و نصایح الهی قلوب را روشن نماید نفوس را احساسات روحانیه حاصل گردد. چون این ترقی مادّی مُنضَم به ترقی روحانی شود نتیجه حاصل می شود زیرا تعالیم الهی مانند روح است و ترقیات مادّیه مانند جسد. جسد به روح زنده شود و الا مرده است.»^{۱۱۶}





«مَدَنِيَّتِ مَادِّيَه تنها کفایت نکند. زیرا ترقیات مَادِّيَه قوّه دینامیت و توپ کروپ ایجاد نماید آلات حرب زیاد کند خیر و شرّ را هر دو ترقی می دهد جمیع این خونریزی ها و آلات جنگ و حرب از نتایج مَدَنِيَّتِ مَادِّيَه است. هر گاه این مَدَنِيَّتِ مَادِّيَه به مَدَنِيَّتِ الهیّه مُنَصَّم شود آن وقت کامل گردد. صندوق چوبی سابق مانع از دزدها می شد اما حالا صندوق های آهنی مانع نمی شود. پس از این مَدَنِيَّتِ مَادِّيَه چنانچه خیر پیش می آید شرّ هم پیش می آید مگر آن که مَدَنِيَّتِ زمینی با مَدَنِيَّتِ آسمانی توأم شود. مَدَنِيَّتِ مَادِّيَه بَمَثابه جسم انسان است اگر مُنَصَّم به روح شود حیات یابد و آلا حیفه ای است و مُتَعَقَن می شود.»^{۱۱۷}



علم و دین

«دین و علم دو دایره است که به مرکز واحد سیر می کنند: آن مرکز، حقیقت است.»^{۱۱۸}

«آیا انصاف است که کسی بر زبان راند که دین مخالف آئین معارف و علوم است اسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ ذَلِكَ.»^{۱۱۹}

«در این دور بدیع بعد از عرفان حَقّ منیع، اعظم فضائل عالم انسانی تحصیل علوم و فنون مادی و ادبی است لهذا باید احتیای الهی [بهائیان] در تحصیل سعی بلیغ نمایند ولی اَسّ اعظم تحصیل تحسین اخلاق است.»^{۱۲۰}

«ای ارسطو، معلّم اوّل را گویند که در جمیع علوم ممتاز کلّ اُمم بود و از مشاهیر بنی آدم. ملاحظه نما که علم و دانش چه قدر سبب عزّت عالم آفرینش است که شخصی یونانی ممدوح و مقبول اُمم رومانی و ایرانی بلکه عالم انسانی شد و حال آن که علومش تعلق به عالم امکان داشت. حال تو از خدا بخواه که از علوم ملکوتِ اعلیٰ و از فنون ملاًّ ابهیّ قسمتِ عظمیّ بری تا در جهان لامکان مشهور روحانیان گردی و طیب رحمانیان شوی.»^{۱۲۱}

«دین باید مطابق علم و عقل باشد. اگر مطابق علم و عقل نباشد اوهام است. زیرا خدا عقل به انسان داده تا ادراک حقائق اشیاء کند: حقیقت بپرستد. اگر دین مخالف علم و عقل باشد ممکن نیست سبب اطمینان قلب شود، چون



سبب اطمینان نیست، اوهام است، آن را دین نمی گویند. لهذا باید مسائل دینیه
را با عقل و علم تطبیق نمود تا قلب اطمینان یابد و سبب سرور انسان شود.»^{۱۲۲}



علم و دانایی

«اَوَّلُ نِعْمَتِي كَيْفَ بِهَيْكَلِ الْإِنْسَانِي عِنَايَتِ شَدَّ خِرَدٍ بُوْدَةٌ وَهَسْتِ.»^{۱۲۳}

«طِرَازِ شِسْمِ، دَانَايِي از نِعْمَتِ هَايِ بَزْرِكِ الْهِيِ اسْتِ؛ تَحْصِيْلِ اَنِّ بَرِ كَلِّ لَازِمِ. اَيْنِ صِنَايِعِ مَشْهُودِ وَ اسْبَابِ مَوْجُوْدِ از نَتَايِجِ عِلْمِ وَ حَكْمَتِ اَوْسْتِ كِهْ از قَلَمِ اَعْلَى [قَلَمِ حَضْرَتِ بَهَاءِ اللّٰهِ] دَرِ رُؤْبِ وَ الْوَاْحِ نَازِلِ شُدِه. قَلَمِ اَعْلَى اَنِّ قَلَمِيِ اسْتِ كِهْ لِنَالِيِ حَكْمَتِ وَ بِيَانِ وَ صِنَايِعِ اِمْكَانِ از خِرَازَنَهْ اَوْ ظَاْهَرِ وَ هُوِيْدَا. اَمْرُوْزِ اَسْرَارِ اَرْضِ اِمَامِ اَبْصَارِ مَوْجُوْدِ وَ مَشْهُودِ...»^{۱۲۴}

«عَقْلُ فِي الْحَقِيْقَةِ اَيْتِ اَعْظَمِ اسْتِ از بَرَايِ اِنْسَانِ. طَوْبِيِ از بَرَايِ نَفْسِيِ كِهْ بِهْ اَنِّ فَايْزِ.»^{۱۲۵}

«مَقْصُوْدِ از عِلْمِ مَنَفْعَتِ عِبَادِ اسْتِ وَ اَنِّ صِنَايِعِ بُوْدِ وَ هَسْتِ. لَازِلِ فَرْمُوْدِ وَ مِيِ فَرْمَايِنْدِ قَدْرِ اَهْلِ صِنَايِعِ رَا بَدَانِيْدِ، چِهْ كِهْ سَبَبِ وَ عِلَّتِ تَسْهِيْلَاتِ اَمُوْرِ شُدِه اِنْدِ. اَسَاسِ دِيْنِ بِهْ شَرِيْعَةُ اللّٰهِ مَحْكَمِ وَ اَسَاسِ مَعَاْشِ بِهْ اَهْلِ صِنَايِعِ. مَقْصُوْدِ از عِلْمِ عِلْمِيِ اسْتِ كِهْ مَنَفْعَتِ اَنِّ عَايِدِ خَلْقِ شُوْدِ نِهْ عِلْمِيِ كِهْ سَبَبِ كِبَرِ وَ غُرُوْرِ وَ نَهْبِ وَ ظَلْمِ وَ سْتَمِ وَ غَارْتِ گَرْدَد.»^{۱۲۶}

«حَكِيْمِ دَانَا وَ عَالَمِ بِيْنَا دُوْ بَصْرِنْدِ از بَرَايِ هَيْكَلِ عَالَمِ. اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اَرْضِ از اَيْنِ دُوْ عَطِيَّةِ كُبْرِيِ مَحْرُوْمِ نَمَانْدِ وَ مَمْنُوْعِ نَشُوْد.»^{۱۲۷}

«تَجَلِّيِ سُوْمِ عِلُوْمِ وَ فَنُوْنِ وَ صِنَايِعِ اسْتِ. عِلْمِ بِهْ مَنَزَلَةُ جَنَاحِ اسْتِ از بَرَايِ وَجُوْدِ وَ مِرْفَاقَسْتِ از بَرَايِ صَعُوْدِ. تَحْصِيْلِشِ بَرِ كَلِّ لَازِمِ وِلْكِنِ عِلُوْمِيِ كِهْ اَهْلِ اَرْضِ از



آن مُنتفع شوند، نه علمی که به حرف ابتداء شود و به حرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم. تَشْهَدُ بِذَلِكَ أُمَّ الْبَنَانِ فِي الْمَأْبِ نَعِيمًا لِلْسَّامِعِينَ. فِي الْحَقِيقَةِ كَنْزِ حَقِيقِي از برای انسان علمِ اوست و اوست عَلَتْ عَزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط كَذَلِكَ تَطَقَّ لِسَانُ الْعُظْمَةِ فِي هَذَا السِّجْنِ الْعَظِيمِ.»^{۱۲۸}

«مظلوم [حضرت بهاءالله] در جمیع ایام مِنْ غیر بستر و حجاب، أمامِ وُجُوهِ اهلِ عالم نطق فرمود آنچه را که مِفْتَاح است از برای ابوابِ علوم و فنون و دانش و آسایش و ثروت و غنا...»^{۱۲۹}

«... علمی که اثر و ثمر از آن ظاهر و سببِ راحت و آسایش عباد است عِنْدَ اللَّهِ مقبول بوده و هست.»^{۱۳۰}

«براستی می‌گویم هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانایی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست.»^{۱۳۱}

«آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط به اوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیاتِ کُلِّ شَیْء از مَدَد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلّی او در هر مِرآت به لون او ظاهر. مثلاً در مَرایایِ قلوبِ حُکَمَا تجلّی فرمود، حکمت ظاهر شد و همچنین در مَرایایِ أَفئِدَة اهل صنعت اشراق نمود صنایع بدیعه مَنیعه ظاهر و در أَفئِدَة عارفین تجلّی فرمود، بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شد.»^{۱۳۲}





«و جمع علوم با مَحَبَّتِ إِلَهِيَّة مقبول و محبوب و بدون آن بی ثمر بلکه مورث جنون. هر علمی مانند شَجَر است و چون ثمر مَحَبَّتُ الله باشد آن شجره مبارکه است و آلا حَطَب است و عاقبت طعمه آتش گردد.»^{۱۳۳}

«انسان باید در هر فتی قبل از تحصیل ملاحظه نماید که فوائد این فن چه چیز است و چه ثمره و نتایجی از او حاصل. اگر از علوم مفیده یعنی جمعیت بشریه را فوائد کلی از او حاصل البتّه بجان در تحصیلش بکوشد و آلا اگر عبارت از مباحث بی فایده صیره و تصوّرات متتابعه متوالیه بوده و جز آن که سبب نزاع و جدال شود ثمره از او حاصل نه به چه جهت انسان حیات خود را در مُنازعات و مُجادلات بی فایده آن صرف نماید.»^{۱۳۴}

«دینُ الله مَرُوج حقیقت و مؤسّس علم و معرفت و مشوّق بر دانائی و مُمَدّن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و منوّر آفاق است با وجود این چگونه معارضه به علم نماید اَسْتَعْفِرُ الله بلکه در نزد خدا علم أَفْضَل مَنَقِبَتِ انسان و أَشْرَف کِمالات بشر است. معارضه به علم جهل است و کاره علوم و فنون انسان نیست بلکه حیوان بی شعور. زیرا علم نور است حیات است سعادتست کمال است جمال است و سبب قریبیت درگاه احدیتست شرف و مَنَقِبَتِ عالم انسانیت و اعظم موهبت الهی. علم عین هدایت است و جهل حقیقت ضلالت.»^{۱۳۵}

«اساس متین دینُ الله را ارکان مُبین مَقَرّر و مسلّم است رکن اعظم علم و دانائیتست و عقل و هوشیاری و اطلاع بر حقائق کونیه و اسرار الهی لهذا ترویج علم و عرفان فرض و واجب بر هر یک از یارانست. پس باید آن انجمن رحمانی و





آن محفل روحانی / هیأتِ مُنتَخَبِ بهائیان در سطح محلی و یا ملی برای ادارهٔ امور روحانی و اداری جامعهٔ بهائی / بتمام قوت در تربیت اطفال کوشند تا به آداب الهی و روش و سلوک بهائی از خوردسالی تربیت شوند و مانند نهال به ماء سلسالِ وصایا و نصایح جمالِ مُبارک [حضرت بهاءالله] نشو و نما کنند.»^{۱۳۶}

«الزَّم امور و أقدم تشبّهات لازمه توسیع دائرهٔ معارف است. و از هیچ ملتی نجاج و فلاح بدون ترقی این امر اَهَمّ اَقوم متصور نه چنانچه باعث اعظم تنزل و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر اهالی از امور عادیه اطلاع ندارند تا چه رسد به وقوف حقائق امور کلیه و دقائق لوازم عصریه. لهذا لازمست که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم ما یُحتاجُ اِلیه ملّت و موقوفٌ علیهِ سعادت و ترقی بشریه است در آن به براهین قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود تا اقلاً خواصّ افراد ملّت قدری چشم و گوششان باز شده در آنچه سبب عزّت مقدّسهٔ ایشانست بکوشند. نشر افکار عالیه قوهٔ محرّکه در شریان امکان بلکه جان جهان است. افکار چون بحر بی پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات و حدود امواج. تا بحر به حرکت و جوش نیاید امواج بر نخیزد و لالی حکمت بر شاطی وجود نیفشاند... باید افکار عمومیّه را متوجه آنچه الیوم لائق و سزاوار است نمود و این ممکن نه آلا به بیان کافی و اقامهٔ دلیل واضح مُبرهنِ وافی. چه که بیچارگان اهالی از عالم وجود بیخبرند و شبهه نیست که سعادت خود را طالب و آمل و لکن حُجُبَاتِ جهل حائل و حاجز گشته... و همچنین لازم است که... مکتب‌های متعدده گشوده و اهالی از هر جهة تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند. حتی





عنداللزوم اجبار گردند تا عروق و اعصاب ملت به حرکت نیاید کلاً تشبثات بی فائده است چه که ملت بمثابه جسم و غیرت و همت مانند جانند. جسم بیجان حرکت نکند.»^{۱۳۷}

«علم اعظم منقبت عالم انسانست. علم سبب کشف حقائق است ولی علم بر دو قسم است: علوم مادّیه و علوم الهیه. علوم مادّیه کشف اسرار طبیعت کند علوم الهیه کشف اسرار حقیقت نماید. عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند اکتفای به یک علم ننماید. زیرا هیچ پرنده ای به جناح واحد پرواز نکند باید به دو بال پرواز نماید یک بال علوم مادّیه و یک بال علوم الهیه این علم از عالم طبیعت و آن علم از ماوراء الطبیعه. این علم ناسوتی آن علم لاهوتی. مقصود از علم لاهوتی کشف اسرار الهی است ادراک حقائق معنوی است فهم حکمت بالغه الهی است کشف حقیقت ادیان رحمانی است و ادراک اساس شریعت الله است.»^{۱۳۸}

«مثلاً چون انسان یک مسأله از مسائل علمیه را حلّ نماید یک فرح غریبی از برای او رخ می دهد... نوشته اند که خواجه نصیرالدین طوسی که در فن ریاضیات ماهر بود بعضی شب ها بر بام می رفت و نظر در حرکات نجوم می کرد و اکتشافات مسائل فلکیه می نمود و هر وقت بعضی مسائل فلکیه مشکل را حلّ می کرد برمی خاست و از شدت سرور می رقصید و می گفت کو ملوک که بیایند و ببینند سرور در چه چیز است. سلاطین ارض بیایند و ببینند فرح حقیقی در چه چیز است. این است که در الواح الهیه جمال مبارک [حضرت





بهاءالله [اینقدر از علوم و فنون ستایش نموده اند کَلِّ را تشجیع و ترغیب بر اکتساب آن فرموده اند زیرا سعادت اَبَدیّه در آن است.]^{۱۳۹}

«اُسُّ اساس سَنَنَات، نادانی و جهالت است لهذا باید به اسباب بصیرت و دانایی تشبّث نمود.»^{۱۴۰}

«کلیهٔ برکات منشأ الهی دارد اما هیچیک از آنها قابل قیاس با قدرت تحقیق و تدبّر نیست. موهبتی اعظم از آن تصوّر نتوان نمود و ثمرات جنّیه اش را انتهای نبوده و نخواهد بود. جمیع بشر متنعم از این ثمرات اند و سایر یَعْمَات موقت است اما این غنای اَبَدیّ است. حتّی سلطنت پایدار نمی ماند و ساقط می گردد. اما ثمرات تحقیق و تدبّر یک سلطنت دائمی و اَبَدیّ است هیچگاه تغییر نمی یابد و از بین نمی رود. مختصر، این موهبت باقی و این عنایت مستمر و این فضل بی منتهاست. موهبت عظیم خدا برای بشر است پس باید در اکتساب علوم و انواع هنر نهایت سعی و کوشش و جدّ و جهد مبذول دارید. بکوشید تا بیش از پیش به مقاصد عالیّه متعالیه پی برید.»^{۱۴۱}

«هوالله ای یاران الهی این عصرِ عصرِ رحمانی است و این قرنِ قرنِ روحانی. ذرّات اشیاء در وجد و طربند و کافّه ممکنات در حرکت و اهتزاز. حرارت شمس حقیقت چنان تأثیری در حقایق موجودات نموده که جمیع اشیاء در نشو و نماست. ملاحظه نمایید که عقول بشریه و همّت انسانیّه و ادراکات قلبیّه و اکتشافات عقلیّه و فنون عالیّه و تدقیقات ریاضیّه و تعمیقات طبّیّه و سایر فنون





مادّیه و علوم روحانیّه و صنایع بدیعه و بدایع لطیفه و مَدَنیّتِ کامله و تعدیل اخلاق و تنویر آفاق در جهان انسانی به حشمتی بی پایان در نشو و نماست.»^{۱۴۲}

«هوش انسان، قدرت استدلال انسان، دانش او، ترقّیات علمی او، تمام اینها تجلّیات روح انسانی است و بهره مند از لزوم ذاتی ترقّی روحانی و به همین سبب لزوماً جاودانه است.»^{۱۴۳}

«مواهبی که نوع انسان را از سایر مظاهر وجود ممتاز می کند در لطیفه ای مکنون است که از آن به روح انسانی که عقل نیز از خواصّ ذاتی آن است تعبیر می شود. و این مواهب سبب شده که انسان را قادر بر ساختن بنیان تمدّن سازد و از لحاظ مادّی مُرفّه‌اش نماید.»^{۱۴۴}

«مقصود حضرت بهاءالله از علومی که به حرف آغاز و به حرف منتهی می شود رسائل و مقالات در مبحث و مسائل الهیات است که بجای این که فکر انسان را به وصول به حقیقت کمک نماید آن را محدود و مسدود می نماید و نفوس همه عمر خود را وقف تحصیل این علوم نموده و در خاتمه نتیجه و ثمری از تلاش خود نمی یابند.»^{۱۴۵}



درمان و اصلاح عالم

«عالم را بِمَثَابِه هیکل انسانی ملاحظه کن و این هیکل بِتَنْفِیْسِه صحیح و کامل خلق شده ولکن به اسباب مُتغایره مریض گشته و لازال مرض او رفع نشده، چه که به دست اطبای غیرِ حاذِقَه افتاده و اگر در عصری از اعصار عضوی از اعضای او به واسطهٔ طبیعی حاذِقِ صَحَّت یافت عضوهای دیگرش به امراض مختلفه مبتلا بوده. و حال در دست نفوسی افتاده که از حَمَرِ غرور تربیت یافته‌اند و اگر هم بعضی از این نفوس فی الجمله در صَحَّت آن سعی نمایند، مقصود نفعی است اِسْمًا و یا رَسْمًا به ایشان راجع شود. چنین نفوسی قادر بر رفع امراض بِالکَلْبِیَه نبوده و نخواهند بود اِلَّا عَلٰی قَدَرٍ مَعْلُوم. و دِرِیاقِ اَعْظَم که سبب و عِلَّتِ صَحَّتِ اوست، اِتِّحَادِ مَنْ عَلٰی الارض است بر امرِ واحد و شریعت و آداب واحده.»^{۱۴۶}

«ای پسران انسان دینُ الله و مذهبُ الله از برای حفظ و اِتِّحَادِ و اِتِّفَاقِ و مَحَبَّتِ و اَلْفَتِ عالم است، او را سبب و عِلَّتِ نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء منمائیید. اینست راه مستقیم و اُسُّ محکم متین. آنچه براین اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت نهد و طول زمان او را از هم نریزاند... انتهی. امید هست که علما و امرای ارض متَّحَدًا بر اصلاح عالم قیام نمایند. و بعد از تَفکَّر و مشورت کامل به دِرِیاقِ تدبیر، هیکلِ عالم را که حال مریض مشاهده می شود شفا بخشند و به طِرَازِ صَحَّتِ مَرِین دارند. حضرتِ موجود می فرماید "آسمان حکمت الهی به دو نَبِّرُ روشن و منیر: مشورت و شفقت. در جمیع امور به مشورت متمسک شوید، چه که اوست سِرَاحِ هِدَايَتِ، راه نماید و آگاهی عطا



کنند... انتهی. باید اول هر امری آخر آن ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است اطفال به آن مشغول گردند تا رائحه فساد از عالم قطع شود و کلّ به همت اولیای دولت و ملت در مهّد آمن و امان مُستریح مشاهده شوند. "حضرت موجود می فرماید "علمای عصر باید ناس را در تحصیل علوم نافع امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند. علمی که از لفظ ابتدا و به لفظ منتهی گردد مفید نبوده و نخواهد بود. اکثری از حکمای ایران عمرها به درس حکمت مشغولند و عاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نیست... انتهی. و در جمیع امور باید رؤسا به اعتدال ناظر باشند چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حرّیت و تمدّن و امثال آن، مع آنکه به قبول اهل معرفت فائز است اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرّ گردد. اگر این نقطه تفصیل شود بیان به طول انجامد و بیم آنست که سبب کسالت گردد. از حقّ جَلّ جَلالُه این فانی سائل و آمیل که جمیع را خیر عطا فرماید و فی الحقیقه هر نفس دارای او شد دارای کلّ است. "حضرت موجود می فرماید "زبان خرد می گوید هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز، پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم..." انتهی. و همچنین می فرماید "آسمان خرد به دو آفتاب روشن: بردباری و پرهیزکاری"^{۱۴۷}





«مشاهده فرمایید سالهاست نه ارض ساکن است و نه اهل آن. گاهی به حَرَب مشغول و هنگامی به بلاهای ناگهانی مُعَذَّب. بِأَسَاء و صَرَّاء ارض را احاطه نموده مَعَ ذَلِك اَحدی آگاه نه که سبب آن چیست و عَلَت آن چه. اگر ناصح حقیقی کلمه فرموده آن را بر فساد حمل نموده‌اند و از او نپذیرفته‌اند. انسان مُتَحَيِّر که چه گوید و چه عرض نماید، دو نَفْس دیده نمی شود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن مَتَّحِد باشند. آثارِ نِفَاق در آفاق موجود و مشهود، مَعَ آن که کَلِّ از برای اتِّحَاد و اتِّفَاق خلق شده‌اند. "حضرت موجود می فرماید" ای دوستان سرابردۀ یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را ببینید؛ همه بارِ یک دارید و برگ یک شاخسار. انتهی. انشاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید. اگر ملوک و سلاطین که مَظَاهِرِ اقتدارِ حَقِّ جَلِّ جَلَّالَهُ‌اند هَمَّت نمایند و بِمَا يَنْتَفِعُ بِهِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ قیام فرمایند عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منوّر سازد. "حضرت موجود می فرماید "خیمهٔ نظم عالم به دو ستون قائم و بر پا: مجازات و مکافات»^{۱۴۸}

«انشاء الله از هَمَّت اولیا و حُکمای ارض، اهلِ عالم بِمَا يَنْفَعُهُمْ آگاه شوند. غفلت تا کی؟ اعتساف تا کی؟ انقلاب و اختلاف تا کی؟ این خادمِ فانی متحیر است. جمیع صاحبِ بصر و سَمَعند و لکن از دیدن و شنیدن محروم مشاهده می شوند. حُبِّ این عبد به آن جناب، خادم را بر آن داشت که به این اوراق مشغول شود و إِلَّا فِي الْحَقِيقَةِ اَرِيحِ يَأْسُ از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافاتِ عَالَمِ يَوْمًا قَيَوْمًا در تَرَائِد: آثارِ هَرَج و مَرَج مشاهده می شود چه که اسبابی که حال موجود است به نظر موافق نمی‌آید از حَقِّ جَلِّ جَلَّالَهُ می طلبم که





اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را به خیر منتهی فرماید و به آنچه سزاوار است مؤیّد دارد. اگر انسان به قدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبیه راضیه مرصّیه از او ظاهر نشود. اگر حکما و عرفای مُشفق ناس را آگاه نمایند جمیع عالم قطعاً واحده مشاهده گردد. هذا حقّ لا زبّ فيه.»^{۱۴۹}

«لَعَمْرُ اللَّهِ اگر اهل ارض به آنچه در کتاب نازل شد فائز شوند و آفتاب عدل از خَلْفِ سَحَابِ اشراق نماید جمیع عالم نَفْسِ واحده مشاهده شوند. إِذَا لَا تَرَى فِي الْأَرْضِ عَوْجًا وَلَا أَمْتًا. يَا مَلَاءَ الْأَرْضِ إِنَّهُ يُعَلِّمُكُمْ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ تَمَسَّكُوا بِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْوَاعِظُ الْتَّائِبُ الْمُبِينُ الْمُدَبِّرُ الْمُشْفِقُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. انتهى. حال ملاحظه فرمایید اگر اهل ارض به آنچه از لسانِ عظمت جاری می شود عمل نمایند کل خود را غنی و فارغ و آزاد مشاهده کنند. آنچه سبب آسایش اهل ارض است از آن غافل، و آنچه علت آلایش و زحمت و ابتلای نفوس است به آن مُتَمَسِّکند. ولکن آنچه از قلمِ اعلیٰ [قلم حضرت بهاءالله] جاری شده البتّه ظاهر خواهد شد. عَن قَرِيبِ صَاحِبَانِ دَرَايَتٍ و عقول مشاهده می نمایند که مَقَرّي نیست مگر به عمل به آنچه در کتاب الهی نازل شده. در سنین ماضیه ملاحظه فرمایید که به واسطه هواهای نفسانیه چند نَفْسِ چه مقدار از بلایا و رزایا بر اهل ارض وارد شد. هر یوم شدّت و بلا زیاد می شود تا آن که بالاخره به آنچه از لسانِ عظمت در مراتبِ صلح نازل شده به آن مُتَمَسِّک شوند و به آن عمل نمایند. قَوْلُهُ جَلَّ كِبْرِيَاءُتُهُ هُوَ الْتَّائِبُ الْأَمِينُ. عالم را بِمَنَابِه هیکل انسانی ملاحظه کن و این هیکل بِنَفْسِیه صحیح و کامل خلق شده و لکن به اسباب مُتغایره مریض گشته و لازال مرض او رفع نشده چه که به دستِ اطّبای غیر حاذقه افتاده و اگر در عصری از





اعصار عضوی از اعضای او به واسطه طبیعی حاذِق صحت یافت عضوهای دیگرش به امراض مختلفه مبتلا بوده و حال در دست نفوسی افتاده که از حَمَرِ غرور تربیت یافته اند و اگر هم بعضی از این نفوس فی الجمله در صحت آن سعی نمایند مقصود نفعی است اسماً و یا رسماً به ایشان راجع شود و چنین نفوس قادر بر رفع امراض بالکلیه نبوده و نخواهند بود آلا علی قدر معلوم. و دریاقِ اعظم که سبب و علت صحت اوست، اتحاد من علی الارض است بر امر واحد و شریعت و آدابِ واحده. و این ممکن نه مگر به همتِ طیبِ حاذِقِ کاملِ مؤتَد که مخصوصِ نظمِ عالم و اتحادِ اهل آن از سَطَرِ قَدَمِ به عرصه عالم قَدَمِ گذارد و توجه نماید و هر هنگام که چنین نور از مَشْرِقِ اراده الهیه اشراق فرمود و طیبِ حاذِقِ از مَطَّلِعِ حکمتِ ربّانی ظاهر شد، اطبایِ مختلفه بِمَنابِه سَحَابِ جِجَابِ اشراقات و تجلیاتِ آن نور شدند. لذا اهل ارض به اختلافات خود باقی ماندند و مرضِ عالم رفع نشد و صحت نیافت. آن اطباء که قادر بر این امرِ خطیر نبوده و این طیب را هم از معالجه منع نمودند و جِجَابِ های مانعه حایله شدند. در این ایام ملاحظه کن که جمالِ قَدَمِ و اسمِ اعظم [حضرت بهاءالله] کشفِ جِجَابِ فرموده و نفسِ خود را لِاجْلِ حیاتِ عالم و اتحاد و نجاتِ اهل آن فدا نموده مَعِ ذَلِکِ کَلِّ بر صَرَشِ قیام نمودند تا آن که بالاخره در سِجْنِ که در اَحْرَبِ بِلادِ واقع است مَسْجُونِ شده و ابوابِ خروج و دخول را مسدود کرده اند. یار را اَغْیَارِ دانسته اند و دوست را دشمن شمرده اند: مُصْلِیحِ را مُفْسِدِ گمان نموده اند. ای اهل ثروت و قدرت، حال که سَحَابِ شده اید و عالم و اهل آن را از اشراقاتِ انوارِ آفتابِ عدل و فیوضاتِ لا تُحْصِی منع نموده اید و راحتِ کبری را مشقتِ دانسته اید و نعمتِ عَظْمِی را بِقَمْتِ شمرده اید اَقْلًا وصایایِ مُشْفِقانَه جمالِ اَحَدِیَه را در





اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است إصغاء نمایید. در هر سنه بر مصارف خود می افزایید و آن را حمل بر رعیت می نمایید و این به غایت از عدل و انصاف دور است. این نیست مگر به سبب آریاح نَفْسَانِیَه که مابین در هُبُوب و مرور است و تسکین آن ممکن نه مگر به صلح محکم که سبب اعظم است برای استحکام اصول آئینه ملت و مملکت. چاره اکنون آب و روغن کردنی است. صلح و اتّحادِ کلیه که دست نداد، باید به این صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی الجمله تخفیف یابد. صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل مملکت بوده و خواهد بود. در این صورت محتاج به عساکر و مَهْمَات نیستند إِلَّا عَلٰی قَدْرِ یَحْفَظُونَ بِهَا بُلْدَانَهُمْ وَ مَمَالِکَهُمْ. و بعد از تحقیق این امر مصروف قلیل و رعیت آسوده و خود مُستریح می شوند. و اگر بعد از صلح مِلْکی بر مِلْکی برخیزد بر سایر ملوک لازم که متحداً او را منع نمایند. عجب است که حال به این امر نپرداخته اند اگر چه بعضی را شوکت سلطنت و کثرت عساکر مانع است از قبول این صلح که سبب آسایشِ کلّ است و آن وَهْمِ صِرْفُ بوده و خواهد بود. چه که شوکت انسان و عزّت او بِمَائِلِیُّ لَه بوده نه به اسباب ظاهره. اهلِ بصرِ حاکم را محکوم مشاهده نمایند و غنی را فقیر و قوی را ضعیف می شمردند. در حُکّام ملاحظه نمایید که حکومت و ثروت و قوّت ایشان به رعیت مَنُوط و مُعَلَّق است. لذا نزد صاحبان بصر این امور بر قدرِ انسان نیفزاید. جوهرِ انسانیّت در شخص انسان مستور، باید به صِیْقَلِ تربیت ظاهر شود. این است شأنِ انسان و آنچه معلق به غیر شد، دَخَلی به ذاتِ انسانی نداشته و ندارد. لذا باید به قَلت و کثرت و شوکت و عظمت ظاهره ناظر نباشند و به صلح اکبر پردازند.^{۱۵۰}





«عالم منقلب است و انقلاب او یوماً قیوماً در تزايد، و وَجِه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد به شأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نَهَج ایام می رود و إِذَا تَمَّ المِیقَاتُ یَظْهَرُ بَعْتَهُ مَا یَزْتَعِدُّ بِهِ فَرَائِضُ الْعَالَمِ. إِذَا تَرْتَفَعُ الْأَعْلَامُ وَ تَعَزَّدُ الْعُنَادِلُ عَلَی الْأَفْئَانِ.»^{۱۵۱}

«لازال این مظلوم [حضرت بهاءالله] عباد را به آنچه سزاوار مقامات و حفظ مراتب بود وصیت نمود و مقصودی جز تسکین نارِ بغضا که در افئدة احزاب عالم مُشْتَعِل است نبوده، چه که اصلاح قبل از اطفاء نارِ مشتعله ممکن نه. در لیالی و ایام ذکر نمودیم آنچه را که سبب اصلاح و اتحاد و اتفاق نفوس است و لکن اهل عالم اکثری نصیحتِ مظلوم را نپذیرفتند و عمل نمودند آنچه را که آذانِ عالمِ اصغا نموده. از حق می طلبیم توفیق عطا فرماید تا کلّ به طراز اعمالِ طیبیه و اخلاقِ مرضیه مزین گردند و یما یُحِبُّ وَ یَرْضی مُتَمَسِّک. از عُسْر و شدت محزون مباشید، بعد هر عُسری، یُسِرْ مُقَدَّر، و همچنین بعد از شدت، رَخا و این امور عالم را احاطه کرده و این نظر به اختلافِ مظاهرِ قدرت و مطالعِ اقتدار است، اگر به صلح اکبر فائز شوند عالم به نور اتفاق منور گردد.»^{۱۵۲}

«الیوم کلّ مَنْ عَلَی الْأَرْضِ مُکَلَّفند به متابعتِ أوامرِ الهی، چه که اوست سبب نظم عالم و علّت آسایش اُمم. إن شاء الله باید جمیع یما أراد الله فائز شوند و به آنچه حکم فرموده عامل گردند. دنیا را وفائی نبوده و نیست. جهد نمایند تا در این ایام فانیه کسبِ لثالی باقیه نمایند. عمل پاک و مقدّس البتّه در کتاب





حفظِ الهی محفوظ خواهد ماند. طوبی از برای نفسی که به این مقام فائز شد.»^{۱۵۳}

«أُسُّ أعظم که ادارهٔ خلق به آن مربوط و منوط آن که: اول باید وزرای بیت عدل، صلحِ اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریفِ باهظه فارغ و آزاد شود. این فقره لازم و واجب چه که مُحاربه و مُجادله أُسِّ زحمت و مشقّت است. دوّم باید لغات، منحصر به لغتِ واحده گردد و در مدارس عالم به آن تعلیم دهند. سوّم باید به اسبابی که سبب اُلُفت و مَحَبَّت و اتّحاد است تشبّث جویند. چهارم جمیع رجال و نساء آنچه را که از اِقتراف و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آن را از برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی و دِعیّه گذارند و به اِطّلاع اُمّنائِ بیت عدل صرف تربیت ایشان شود. پنجم توجّه کامل است در امر زراعت. این فقره اگر چه در پنجم ذکر شد و لکن فی الحقیقه دارای مقام اولست.»^{۱۵۴}

«رگ جهان در دست پزشک داناست؛ درد را می بیند و به دانایی درمان می کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. دردِ امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از بادهٔ خود بینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند؛ این است که خود و همه را گرفتار نموده اند. نه درد می دانند، نه درمان می شناسند؛ راست را کژ





انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنوید آواز این زندانی [حضرت بهاء‌الله] را؛ بایستید و بگویید. شاید آنان که خوابند بیدار شوند.»^{۱۵۵}

«هر یوم شدت و بلا زیاد می شود تا آن که بالاخره به آنچه از لسان عظمت در مراتب صلح نازل شده به آن متمسک شوند و به آن عمل نمایند.»^{۱۵۶}

«به الواح مقدّسه مراجعت نمایید: اشراقات و تجلیات و کلمات و بشارات و طرازات و کتاب اقدس؛ ملاحظه می نمایید که این تعالیم الهیه الیوم درمان درد عالم انسانی است و مرهم زخم جسد امکانی. روح حیاتست و سفینه نجات و مغناطیس عزّت ابدیه و قوه نافذه در حقیقت انسانیه.»^{۱۵۷}

«امروز اعظمّ علاج عاجل و تریاق فاروقی که حکیم الهی تجویز فرموده، وحدت عالم انسانی و صلح عمومی است و توضیح و تبیین اصول ادیان الهیه و دفع تقلید و رسوماتی که مُنافی علم و عقل است... لهذا حضرت بهاء‌الله فرمودند هر مسئله ای که مخالف علم و عقل صحیح است و مُنافی اساس اصلی ادیان الهی، آن مانع ترقّی است و سبب اجتناب و دوری نفوس از آئین یزدانی.»^{۱۵۸}

«علّت عظمای جور و فتور و عدم عدل و حقانیت و انتظام امور از قَلتِ تدبّین حقیقی و عدم معارف جمهور است.»^{۱۵۹}





«الیوم جز قوۃ کلمۃ الله که محیط بر حقائق اشیاست، عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند. اوست نافذ در کلّ اشیا و اوست مُحَرِّکِ نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی.»^{۱۶۰}

صفحه | ۱۰۱

«ای یاران بکوشید هر صَرفی را دَخلی لازم. امروز عالم انسانی جمیع به صَرف مشغولند زیرا حَرَبِ صَرفِ نفوس و اموال است اقلّاً شما به دَخلِ عالم انسانی پردازید تا اندکی تلافی آن صَرف گردد بلکه به تأییدات الهیّه موفق بر آن گردید که اُلفت و مَحَبّت بین بشر ترویج یابد عداوت به مَحَبّت مبدل شود جنگ عمومی به صلح عمومی انجامد و ضرر و زیان به ربح و مَحَبّت منقلب شود و این آرزو به قوَتِ ملکوت حصول یابد.»^{۱۶۱}

«این جهان چون هیكلی مرده و ناتوان؛ جانش کلمه الله است و قوَتش تعالیم حضرت یزدان. تا کلمه الهیّه بِمَثابهِ روحِ رحمانیّه در هیكلِ امکان در کمال قوَت نافذ نگردد، هیكلِ امکان به حرکت نیامده جسم ممکنات زنده نشود عالم ظلمانی نورانی نگردد و شوونِ شیطانی به مواهبِ ربّانی مبدل نشود. پس احتیای الهی [بهائیان] باید بجان و دل بکوشند تا علوّ کلمه الله ظاهر گردد و آثار باهره اسم اعظم [حضرت بهاء الله] منتشر شود. آن وقت مشاهده نمایید که هیكلِ آکوان در نهایت مَلاحت و صَباحت و جمال جلوه نماید و مَطَلَعِ آنوارِ حضرت یزدان گردد.»^{۱۶۲}





«ای عزیز من، امروز جهان وجود مانند شخصِ علیل است لهذا محتاجِ طبیبِ جلیل تا تشخیصِ مرضِ کند و علاجِ سریعِ نماید. و این مرض به داروی سیاسی و درمانِ آزادیِ مداوا نگردد و علاجِ نپذیرد زیرا مرضِ تعلق به اخلاق و وجدان دارد و مُستولی به جان و دل انسان. علاجی خواهیم که جان را زنده نماید و وجدانِ بی‌پرورد و قلوب را حیات تازه بخشد و نوع انسانی را به کمالاتِ رحمانی تربیت نماید. یعنی شمسِ حقیقت بتابد و ابرِ رحمت بیارد و نسیمِ جانپروار بوزد بهارِ روحانی جهان بیاراید و کوه و صحرا از فیضِ نامتناهیِ الهی سبز و خرم گردد طَرْفِ بُستانِ حیات تازه جوید درختانِ برگ و شکوفه نماید و میوه تر برآرد صحنِ چمن گلزار و گلشن گردد و آرها و ریاحین برویاند و مرغانِ حدائقِ گلبانگی از اسرارِ حقایقِ زند و سامعان به وَجد و طرب آیند. باری حال آنِ طبیبِ روحانی به عالمِ ظهورِ قدم نهاد و تشخیصِ مرضِ آفاق نمود و به تعالیم و وصایا و نصایحِ علاجِ سریعِ کرد و دواى بدیعِ بیان نمود تا جنگ و جدالِ برخیزد و صلح و صلاحِ برانگیزد عداوت و نفاق که مرضِ شدیدِ آفاق است علاجِ گردد و خصومت و شقاق از بنیاد بر افتد جنگ بدل به صلح شود جفا نماند وفا رخ بگشاید تعصبِ دینی و نزاعِ مذهبی و جدالِ وطنی و مُباینّت و مُغایرتِ جنسی نماند کُلّ احزابِ حزبِ واحد گردد و جمیعِ قبائل و اُمَم از یک چشمه بنوشد و روی زمینِ وطنِ مألوفِ عموم گردد و نوع انسان را مُباینّتِ اصول و فروع نماند وحدتِ عالمِ انسانی در قطبِ این جهان خیمه زند عمومیتِ بشری به تأیید و توفیقاتِ الهی رایت بر تلال و جبال و سُهول و قصور و بُروجِ افرازد و به آریاحِ مَحَبَّتِ حقیقی موج زند. حال آن عزیزِ مهربان را همتی نمایان باید و نیتِ خیر به جان و وجدان شاید تا خدمت به وحدتِ عالمِ انسانی نماید و خیرخواه عموم





بشر گردد و به وصایا و نصایح الهی عمل نماید و به تعالیم جان پرور حضرت بهاءالله قیام فرماید غرب منور کند شرق مُعطر نماید تا حیات اَبَدیّه جوید و مانند کوكب صبحگاهی بر أعصار و قرون بنابد.»^{۱۶۳}

«آرزوی ما وحدتِ عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی... البوم یک قوّه عظیمه ای لازم تا این مقاصد جلیله مُجری گردد. شماها می دانید که امرِ صلح اکبر خیلی امر عظیمی است، و جمیع قوای آفاق امروز ضدّ استقرار این امر. این ملل چنان گمان می کنند که حرب سبب سُرور است و چنان گمان می کنند که تفرقه سبب عزّت است... حال آن که این خطاء مَحض است. ملل را می توان قیاس بر افراد عائله کنیم. عائله متشکل از افراد است و هر ملتی نیز متشکل از افراد و اشخاص و اگر جمیع ملل را جمع کنید یک عائله عظیمه گردد و این واضح است که نزاع و جدال بین افراد یک عائله سبب خرابی است. همین نوع جنگ و حرب ما بین ملل مورث انهدام عظیم است. خلاصه کلام، جمیع کتب الهی و جمیع انبیاء الهی و جمیع عقلاء بشر جمیعاً متحد و متفق بر آنند که جنگ سبب خرابی است و صلح سبب آبادی. کل متفقند که جنگ بنیان انسانی براندازد. ولی یک قوّه عظیمه لازم که این صلح را اجراء نماید و این حرب را منع کند و وحدت عالم انسانی را اعلان کند. زیرا مُجَرّد علم به شئ کفایت نمی کند. انسان اگر بداند غنا خوب است غنی نمی شود. انسان اگر بداند که علم ممدوح است عالم نمی شود انسان اگر بداند عزّت مقبول است عزیز نمی شود و علیّ هذا اَلْقَیاس دانستن سبب حصول نیست. کِراراً بگوئیم از دانستن خوبی صحت انسان صحت نمی یابد، بلکه معالجه لازم دارد استعمال آدویه لازم دارد





حکیم حاذق لازم دارد که مُطَّلَع بر جمیع آسرار امراض باشد و مُطَّلَع بر جمیع معالجات باشد و حکمت تامّ دستورالعمل دهد تا صحت کامل حاصل گردد. مُجَرَّد بدانیم که صحت خوب است صحت حاصل نمی شود قوت و عمل لازم است. دیگر آن که حصول هر شیء مشروط به سه چیز است: اول دانستن، دوم اراده، سوم عمل. در تحقق هر مسأله جمیع این سه چیز لازم. اول تصوّر خانه است؛ بعد اراده ساختن؛ و عمل موقوف به قوه ثروت. آن وقت امید حاصل گردد. لهذا ما محتاج یک قوه عظیم هستیم که سبب اجرای امیدها شود و این واضح است که به قوای مادّیه این مقصد و آمال حاصل نمی شود. اگر بگوئیم به قوه جنسیّت حاصل می شود اجناس مختلفند. اگر بگوئیم به قوه وطنیّت می شود اوطان مختلف است و اگر بگوئیم اتحاد وحدت عالم انسان و صلح عمومی به قوه سیاسی می شود سیاسات ملوک مختلف است زیرا منافع دُول و ملل مختلف است. پس واضح شد که جمیع اینها مختلف و محدود است و ممکن نیست جز به قوه معنویّه و قوه روحانیّه و فیوضات الهیّه و نَفَثَاتِ رُوحِ الْقُدُسِ که در این قرن عظیم جلوه نموده. جز به این ممکن نیست و الا این مقصد در حَیْزِ قوه می ماند به حَیْزِ فَعْلِ نَخَوَاهِدْ آمَد.»^{۱۶۴}

«جمیع ملل عالم شهادت می دهند که تا وحدت عالم انسانی حاصل نگردد از برای بشر راحت و سعادت حاصل نخواهد شد. مَحَبَّت است که سبب حیات عالم انسانی است اتحاد است که اسباب سعادت بشر است. لکن هر چیز منوط به اسباب است تا اسبابش مهیّا نشود حاصل نمی شود... ما می خواهیم که در میان بشر مَحَبَّت حاصل شود. مَحَبَّت را روابطی لازم است. یک وقتی است





روابط محبت روابط عائله است. یک وقتی است که اسباب محبت روابط وطن است. یک وقتی است که اسباب محبت وحدت لسان است. یک وقتی است که روابط محبت روابط جنسی است. یک وقتی است که روابط محبت وحدت منافع است. یک وقتی است که سبب محبت وحدت سیاسی است. یک وقتی است که اسباب محبت تعلیم و تعلم است. این اسباب جمیعاً خصوصی است و محبت عمومی حاصل نخواهد شد به جهت این که سبب محبت است میانه اهل یک وطن اما اهل اوطان دیگر محرومند. روابط جنسی سبب محبت میان آن جنس است. این روابط سبب رابطه عمومی نمی شود که روابط جنسی و تجارتی و سیاسی و وطنی اسباب ارتباط عمومی شود زیرا روابط جسمانی است، مادی است. روابط مادیّه محدود است زیرا ماده ای که محدود است روابطش نیز محدود است. پس معلوم شد اعظم روابط و وسیله به جهت اتحاد بین بشر قوه روحانیّه است. چگونه محدود به حدودی نیست.»^{۱۶۵}

«در عالم انسانی صلح و وحدت یا از ارتباط وطنی است که به واسطه هموطنی جمعی به هم مربوط می شوند یا از ارتباط جنسی است یا از ارتباط سیاسی ولی هیچ یک کفایت ننماید. چه بسیار هموطنان که با یکدیگر در جنگ و جدالند و علاوه، هر کسی وطن خود را دوست دارد، دوستی وطن خود سبب دشمنی با دیگران می شود همین طور ارتباط جنسی و سیاسی سبب اختلاف قومی و اختلاف منافع ممکن نیست سبب صلح و اتحاد عمومی گردد پس چه باقی مانده قوه الهی لازم است تا سبب چنین صلح و اتحادی گردد.»^{۱۶۶}





«الیوم قوّة انقلاب شدید است و اختلاف عظیم. ممکن نیست که اهل عالم سکون و قرار یابند مگر به قوّه ای که مُحیط بر عالم انسانی است. آن قوّه چون غلبه نماید جمیع این انقلابات مُنقلَبْ به سکون و قرار گردد و همه این اختلافات مُبَدَلْ به اَلْفَتْ و محبّت و اتحاد شود و آن قوّه کلمه الله است. قوّه آسمانی است جلوه الهی است نورانیّت مَحْضُ است قوّه رُوحُ القُدُس است. همچنان که در قرون سالفه بر جمیع قوا غالب شد و اختلافات جنسی و اقتصادی حتّی وطنی را تعدیل نمود. همین طور آن قوّه قاهره الهی جمیع این عناصر را به یکدیگر مُمْتَزَج نماید و خیمه وحدت عالم انسانی را در قطب عالم برافرازد و عِلْم صلح عمومی بر جمیع آفاق موج زند.»^{۱۶۷}

«جمیع اینها رَواجُ است؛ از جانب خداست تا سبب تذکّر و تَنْبِیّه ناس شود ولی این مردم مانند اطفال می مانند که در گهواره باشند. هر چند تکان می دهی بیشتر خوابشان می برد. در شرق و غرب امور جمیع ناس پریشان شده تا ببینیم خدا چه مُقَدَّر فرموده دعا کنید در حَقّ خلق که یک اسباب آسایشی فراهم آید خیلی در سختی هستند از جمیع جهات در پریشانی و سختی هستند بلکه این شاء الله اینها مُتَنَبّه شوند مُتذکّر گردند از غفلت رهایی یابند از ظلم و بیدادگری بگذرند با همدیگر به عدل و انصاف رفتار کنند. امید ما بر این است از سَرّ نَفْس و هَوی نجات یابند؛ نَفْس و هَوی حاکم بر اینها نشود توجّهی به خدا پیدا کنند قلوب یک قدری نورانی شود افکار به یک اندازه اتّساع یابد از عالم الهی خبر گیرند حرص و طمع نماند توکّل به خدا کنند و به حقوق خودشان راضی باشند تعدّی نکنند. آنچه سبب این بلاها و رزایا شد این شاء الله بلکه زایل شود. زیرا این





بلايا که امروز وارد و اين مشکلات که امروز حاصل مردم سزاوار آن هستند. بايد راحت و آمان نماند بايد پريشاني و بي سر و ساماني حاصل شود مردم مضطرب گردند استحقاق ناس اين است. خداوند وقتي که از هر جهت الطاف و عنايات بي پايان مي نمايد و در اينها اثری پيدا نمی شود بلکه غفلتشان بيشتر می شود، آن وقت بلايا را بر اينها مسلط می کند که شايد مُتَنَبِّه شوند. اين ديگر آخِرِ دَوا است. می گویند علاجِ آخِر، داغ کردن است؛ بعد از اين دوايي نمی ماند. زيرا هر چه رحمتِ الهی بيشتر غفلت آنها بيشتر؛ هر چه در کَهْفِ حمايتِ الهی محفوظ تر، انکار و استکبارشان بيشتر. باری شماها در حقّ اين خلق دعا کنيد بلکه مُتَنَبِّه شوند مُتَذَكَّر شوند و توجّه به خدا نمايند و از شرِّ نَفْس و طبيعت رهايی يابند.»^{۱۶۸}

«آيين الهی درمان هر دردی است زيرا به مقتضای حقايق اشياست. علمای قانون در اين مسأله خيلي بحث کرده اند مشاهير آنها گفته اند که قانون بايد از روابط ضروريه باشد و آن به مقتضای حقايق اشياست لکن مَظَاهِرِ مُقَدَّسَةِ الهيه فرمودند که تشريع چنين قانون از قوهٔ بشر خارج است زيرا عقل بشری احاطه به حقايق اشياء ندارد و مُحيط به مقتضياتِ روابطِ ضروريه نيست لِهَذَا قانون الهی لازم است که محيط به حقايق و نافذ در اشياست.»^{۱۶۹}

«اما مسائل اجتماعيه ما يعنی تعاليم حضرت بهاءالله که پنجاه سال پيش منتشر شده جامع جميع تعاليم است و واضح است که نَجَاح و فلاح بدون اين تعاليم از برای عالم انسانی مُستحيل و مُمتنع و مُحال، و هر فرقه ای از عالم انسانی نهايت





آمال خویش را در این تعالیم آسمانی موجود و مشهود بیند. این تعالیم مانند شَجَری است که میوهٔ جمیع اشجار در او موجود به نحوِ اَکْمَل.^{۱۷۰}»

«أمرُ الله [دین بهائی] جامع جمیع مسائل الهیّه است و دارای لوازم و مایحتاجِ اُمَم و ملل مختلفه و علاوه، این تعالیم الهیّه را یک قوّه غیبی و تأییدِ لارِئِبی در پی است که این قوّه و تأییدُ مخصوص دینُ الله و کلمهٔ الله است. مُقَلَّبِ قلوب است سبب تحسین اخلاق عموم است و علّت اتّحاد اقوام و احزابِ هر مَرز و بوم.»^{۱۷۱}

«جز قوّهٔ جامعهٔ روح حضرت بهاءالله هیچ امری دیگر تقلیب ماهیّت ننماید و خلق جدید نکنند. این است یگانه اسباب نجات و ظفر الهی.»^{۱۷۲}

«الحمْدُ لله که در این ظهورِ بدیعِ الواح و آثار الهیّه راجع به امور اصلیه و فرعیه، جزئیّه و کلیّه، علمیه و فنیّه، مادّیه و ادبیه، سیاسیّه و اقتصادیه چنان عالم را احاطه نموده که شبه آن از اوّل ابداع در هیچ مَظْهَری از مَظَاهِرِ قبل و هیچ عصری از اَعصارِ غابره دیده و شنیده نشده.»^{۱۷۳}

«الیوم در عالم وجود هیچ قوّه ای و هیچ ندایی تا به حال مذاهب و طبقات و احزاب و اجناس متنوعهٔ عالم را به یکدیگر کَمَا یَبْنِی اَلْفَت و اتّحاد حقیقی دائمی نداده... چه قوّه ای مگر قوّهٔ قاهرهٔ تعالیمِ بهاء این التیام و امتزاج را فراهم آرد.»^{۱۷۴}

«ملاحظه نمایید که چگونه قلمِ اَعْلَى [قلم حضرت بهاءالله] و کِلکِ اَطْهَرِ حضرت عبدالبهاء در ألواحِ قُدسیه و زُبُرِ قَیْمَهٔ مقدسهٔ الهیّه تلویحاً و تصریحاً





اخبار از وقوعاتِ حالیه نموده و تصریح فرموده که این تعصباتِ جاهلیّه ازدیاد یابد و مفاصدِ قویّه شدّت نماید و حرکت های تازهٔ عمومی بر هیجان و انقلاب بیفزاید و غفلت و لامذهبی در بین جمیع طبقات رواج یابد و آفات و بلیات من کلّ الجهات هیأت اجتماعیه را احاطه نماید و عاقبتُ الامر طغیان این طوفان منتهی به انقلابی گردد که شبیه آن را چشم عالم ندیده و در هیچ تاریخی ثبت و مدوّن نگشته و این انقلاب اعظم بنفّسه مُمدّ آئین الهی است و مؤسس وحدت عالم انسانی؛ تعصبات را زائل نماید و کافهٔ دُول و اُمم را در بسیطِ زمین متوجه و متمسک و مروّج وحدت اصلیه گرداند؛ جهانیان را به تأسیس مَحکمه کُبری الهی دلالت فرماید و رؤسای ارض را به رفع لواءِ صلح اعظم مطابقاً لِمَا نَزَلَ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى وَ مِنْ مُبَیِّنِ آيَاتِهِ الْكُبْرَى مُؤَيَّد و مقتخر گرداند. عالم را یک وطن نماید و مصداقِ اِذَنْ تَرَى الْأَرْضَ جَنَّةَ الْأَبْهَى بر کافهٔ اَنام ظاهر و آشکار فرماید و ملکوتُ الله را ترویج و تأسیس نماید و بسیطِ غُبراء را آئینهٔ مَلَاءِ اَعْلَى گرداند

...»^{۱۷۵}

«هر چند امروزه منظره ای که در پیش روی ما قرار دارد منظر دنیایی است که در دام های خود نومیدانه گرفتار آمده و نسبت به ندای ملکوتی که یک قرن است [این توقیع در سال ۱۹۴۴ عَزَّ صَدور یافته است] او را به حق دعوت می کند بی اعتنا می باشد و به نحوی فلاکت بار مغلوب و مسحورِ ندهایِ اغواگری گشته که در صَدَدَنَد او را به اعماقِ پرتگاهی مخوف بکشانند، ولکن خداوند بنحوی اسرارآمیز، تدریجی و مقاومت ناپذیر، نقشه و طرح خود را به اجراء در





خواهد آورد. اراده الهی جز این نیست که به ترتیبی که تنها خود بر آن واقف است و تنها خود می تواند آن را ممکن سازد، عصرِ ذَهَبی یعنی عصرِ عظیمِ عالم انسانی برای بشریتی که مدتهاست از هم منقسم و زمانی دراز است به مصائب و بلاها مبتلا است تحقق بخشد. اوضاع کنونی دنیا و آینده نزدیک آن تاریک است و به نحو غم انگیزی تاریک است و لکن آینده دور آن مُسَعَّع است. تَشَعُّعی پُرفروغ و جلال، آن چنان فروغی که هیچ فکری نمی تواند آن را تصوّر کند.»^{۱۷۶}

«... تنها یک نظر به فصول خونین تاریخ بشر کافی است نشان دهد که هیچ چیز جز آلام و شدائدِ روحی نتوانسته است تغییراتی را که نقاطِ عَطَفِ تاریخ تمدن بشر را مشخص می سازد تسریع بخشد... تنها نیروی مصیبت و بلیه ای جهانی می تواند باعث تسریع در ظهور عصر جدیدی در تفکر انسان گردد... هیچ چیز جز آتش رنج و عذاب شدید که منجر به تطهیر و آمادگی بشر شود نمی تواند رهبران آینده را برای قبول مسؤلیت های خود آماده سازد... حضرتش [حضرت بهاءالله] در حالی که بی یار و یاور در دست دو تن از مقتدرترین حکمرانان خاور زمین گرفتار بود فقط به مرتفع ساختن ندای وحدت اکتفا نمود بلکه ندای ملکوتیش در عین حال هم مُنضمّنِ اِنذار بود و هم بشارتی با خود داشت: اِنذار بدین حقیقت که تنها وسیله نجات دنیای رنجور و دردمند، قبول وحدتِ عالمِ انسانی است؛ و بشارت بدین حقیقت که تحقق آن قریبُ الوقوع است.»^{۱۷۷}

«برای ظهور موهبتی چنین عظیم طیّ دوره ای که با تشجّات شدید و رنج و آلمی عمومی همراه خواهد بود حتمی و اجتناب ناپذیر به نظر می رسد. علی رَعَم





همه برکت و غنای عصری که شاهد تکوین رسالت حضرت بهاء‌الله بوده است به طوری که تدریجاً آشکار می‌گردد، در مدّت زمانی که باید طی شود تا آن عصرِ ثمراتِ بهیّته ممتازة خود را پدیدار سازد لزوماً ظلمتِ اجتماعی و اخلاقی مُفرطی احاطه خواهد نمود تا بشر سرکش و یاغی را برای دستیابی به موهبت عظیم مُقدّر برای وی آماده و مُستعدّ سازد.»^{۱۷۸}

«رنج و عذاب شدیدی که در زمان حاضر عالم انسانی را احاطه کرده در واقع راه را برای وصول بدین مرحله کمال به نحوی اسرار آمیز هموار می‌سازد. مقدرات و مقاصد آئین بهائی با این مرحله از تکامل بشری پیوندی ناگسستنی دارد و قوای خلاقه مُنبعث از ظهور حضرت بهاء‌الله قابلیت وصول بدین مرحله نهایی از تکامل را به جامعه بشر ارزانی داشته است.»^{۱۷۹}

«دوران صباوت و طفولیت عالم انسانی به سر آمده و هرگز تکرار نخواهد شد. ولی عصر عظیمی که نقطه اوج جمیع آدوار بشری و نشانه بلوغ عالم انسانی است هنوز فرا نرسیده است... عالم انسانی اکنون بدین مرحله از کمال نزدیک می‌شود... فی الحقیقه دنیا به سوی سرنوشت خود در حرکت است و صرف نظر از اعمال و اقوال رهبران قوای تفرقه انگیز جهان، ارتباط و اتکاء متقابل میل و دُول جهان به یکدیگر هم اکنون واقعیتی تحقّق یافته است. وحدت جهان در قلمرو اقتصاد هم اکنون شناخته و پذیرفته شده است. رفاه و آسایش جُزء، مفهومش رفاه و آسایش کُلّ است و زحمت و گرفتاری جُزء، باعث گرفتاری کُلّ می‌شود. ظهور حضرت بهاء‌الله به فرموده حضرتش به جریان وسیعی که هم اکنون در جهان در کار است "نیروی محرکه ای جدید و جهتی بدیع" بخشیده





است. رنج و محنت عظیمی که اکنون جامعه بشری را در بر گرفته نتیجهٔ قصور آدمی در شناخت این جریان است و در عین حال بر سرعت آن می افزاید. این بلایا و مَحَنِ طولانی جهانی و مصیبت بار همراه با هَرَج و مَرَج و انهدام و خرابی عمومی باید مَلَّتْ ها را نکان دهد؛ وِجْدانِ عَالَم را برانگیزد، توده ها را از خواب غفلت بیدار کند و حتّی در مفهوم جامعه نیز تغییری بنیادی پدید آورد و بِالْمَأَلِّ اعضاءِ منفصلِ هیکلِ بشری را به صورتی واحد، متشکّل و تجزیه ناپذیر درآورد. در مکاتیب قبلی به صفات عمومی و مشخصات جامعهٔ متّحد جهانی که مُقَدَّر است دیر یا زود از میان کشتارها، رنج ها و ویرانی های مولود این تشنّج عظیم جهانی سر برآورد، اشاره شده و در این مقام همین قدر کافی است گفته شود که نیل به اوج کمال طبیعتاً تدریجی خواهد بود و طبق پیشگویی حضرت بهاءالله ابتدا به صلحِ اصغَر مُنجر خواهد شد، یعنی ملل عالم که هنوز از ظهورِ حضرت بهاءالله بی خبرند ولی ندانسته اصول کلی آن حضرت را اجراء می کنند موقّق به استقرار آن خواهند شد. این اقدام عظیم و تاریخی که شامل تجدید بنای عالم خواهد بود در نتیجهٔ معرفت عموم به یگانگی و وحدت اصلیهٔ نوع انسان و اِحیاء معنویّت و روحانیّت در جمهورِ ناس حاصل می شود که آن نیز ثمرهٔ شناختِ ماهیّتِ مُدعای حضرت بهاءالله و اِذعان به حقانیت آن است و این شناخت خود شرط ضروری امتزاج نهایی اجناس، مذاهب، طبقات و مِلَل به شمار می رود و طلوع نظم بدیع جهانی بهائی را اعلام می دارد. آن وقت است که دورهٔ بلوغ نوع انسان فرا می رسد و جمیع اقوام و مِلَلِ عالم به تجلیل و تهلیل آن می پردازند. آن وقت است که عَلِم صلحِ اعظم به اهتزاز در می آید. آن وقت است که سیطرهٔ جهانی حضرت بهاءالله مؤسّسِ ملکوتِ پدرِ آسمانی که حضرت





مسیح بدان بشارت داده و همه پیامبران پیشگویی کرده اند، شناخته می شود و در نهایت اِتقان استقرار می یابد. آن وقت است که مَدَنیَّتِ جهانی تولّد می یابد. شکوفا می شود و نُصْح می گیرد، مَدَنیَّتِ همراه با جلوه کمال زندگی که شبه آن را جهان هرگز ندیده و هنوز نمی تواند آن را تجسّم نماید. آن وقت است که میثاقِ الهی در نهایت کمال تحقّق خواهد یافت. آن وقت است که مَواعیدِ مندرج در جمیع کتب آسمانی جلوه خواهد نمود و کَلِمَةُ نُبُوَاتِ انبیایِ سَلَفِ ظاهر خواهد شد و مُکاشفاتِ شاعران و صاحبان بصیرت تحقّق خواهد پذیرفت. آن گاه کره ارض که بر اثر اعتقاد عموم به خدای واحد و اطاعت جمهور از آئینی مشترک، روحی جدید یافته و در حدّ استعداد خود شکوه و جلالِ سلطنتِ الهی را که در نهایت عظمت در ملکوتِ اَبهی مَتَجَلّی است مُنعکس خواهد ساخت و مَقَرِّ عَرِشِ اَعْلایِ او و بهشتِ بَرین خواهد شد و می تواند سرنوشتِ توصیف ناپذیری را که خالق یکتا به صِرْفِ مَحَبَّتِ و حکمتِ بالغه از ازل برای آن مُقَدَّر فرموده تحقّق بخشد. در این مرحله بحرانی از تاریخ پُر فراز و نشیب بشریت از قدرت ما آدمیان ضعیف و فانی خارج است که بتوانیم مراحل لازم را برای هدایت بشریّتِ ستمدیده از رنج و مصیبت کنونی خود به رستاخیزِ غائبش درک کنیم. بشریّتِ ستمدیده ای که از روی رُبونی و بیچارگی خدای خود را فراموش کرده و نسبت به ندای حضرت بهاءالله بی اعتنائی نشان داده است.»^{۱۸۰}

«ما اَمَنایِ امر بهائی بنا به وظیفه روحانی و وجدانی خویش بر آنیم که فرصت را مغتنم شماریم و انظار اهل عالم را به کلام نافذ حضرت بهاءالله مؤسس آئین بهائی که بیش از یک صد سال پیش اوّل بار به فرمانروایان جهان ابلاغ فرمود





متوجه سازیم. می فرماید: «اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزايد. آثار هرج و مرج مشاهده می شود چه که اسبابی که حال موجود است به نظر موافق نمی آید.» اتفاقات عالم و تجارب عمومی بشری این قضاوت و پیش گویی را تأیید نموده است. معایب و نواقص نظم کنونی جهان بخوبی واضح و نمایان است زیرا کشورهای جهان که به صورت ملل متحد متشکل شده اند از نابود کردن شَیخ جنگ عاجز و از منع تهدیدی که متوجه انهدام نظم اقتصادی جهان و شیوع هرج و مرج و ترور گردیده ناتوانند و قادر نیستند مصائب و بلاهایی را که این مشکلات و صدمات دیگر متوجه ملیون ها نفر از بشر نموده از میان بردارند. حتی اینگونه تعدیات و مخاصمات چنان تار و پود نظام های اجتماعی و اقتصادی و دینی ما را فرا گرفته که بسیاری را بر آن داشته که زور گویی و تجاوز را در خمیره طبیعت بشری سرشته دانند و از میان بردنش را مُستحیل و غیرممکن شمارند. اِتكاء به چنین نظر و اعتقادی نتیجه اش تضادی است که امور بشری را دچار فلج می سازد زیرا از طرفی مردم تمام کشورها اعلان می کنند که نه تنها حاضر به صلح و سلامند بلکه آرزومندند که صبح صلح و آشتی بدمد و ترس و هراس وحشتناکی که زندگی روزانه شان را معذب ساخته نابود شود. از طرف دیگر بی دریغ مُهر قبول بر این نظر می نهند که چون نوع انسان ذاتاً خودپرست و متعدی است از بنای یک نظام اجتماعی که در عین حال مترقی و صلح آمیز و متحرک و هم آهنگ باشد عاجز و ناتوان است نظامی که هم ابتکار و خلاقیت افراد انسانی را آزاد گذارد و هم مبتنی بر تعاون و تعاضد و تفاهم متقابل باشد. هر چه نیاز ما به صلح جهانی بیشتر شود لزوم ارزیابی درباره تضاد مذکور که مانع حصول صلح





است بیشتر می‌گردد و باید دربارهٔ تصوّرانی که معمولاً معیار وضع نامساعد تاریخ بشر است تحقیقی بیشتر شود و اگر منصفانه تحقیق شود معلوم می‌گردد که آن وضع نه تنها مُبَيَّن فطرت اصلیهٔ انسان نیست بلکه نمایش نادرستی از روح بشری و حقیقت انسانی است. قبول این نکته مردم را بر آن می‌دارد که قوای سازندهٔ اجتماعی را به حرکت آورند و چون آن قوا موافق با فطرت بشری است باعث هم آهنگی و همکاری می‌گردد نه جنگ و ستیز. اختیار چنین نظری مستلزم آن نیست که آنچه را که در گذشته بر سر بشر آمده منکر شویم بلکه سبب می‌شود که علل بروز آن وقایع را درک نماییم. آئین بهائی آشوب کنونی جهان و مصائب حاصله در حیات انسان را به منزلهٔ یک مرحلهٔ طبیعی از مراحل رشد و نمو یک جریان حیاتی و زندهٔ بشری می‌شمارد که مآلاً و حتماً به وحدت نوع انسان در ظلّ یک نظم اجتماعی که حدود و مرزی جز مرز کرهٔ زمین ندارد مُنجر خواهد شد. عالم بشری به منزلهٔ یک واحد ممتاز و زنده مراحل تکامل چندی را مشابه مراحل شیرخوارگی و کودکی یک فرد طی کرده و در این زمان به آخرین مراحل پُر شور و شر نوجوانی رسیده که خود مقدّمهٔ ورود به مرحلهٔ بلوغ موعود است. اگر صادقانه اذعان کنیم که تعصب و جنگ و استثمار همه مظاهر مراحل کودکی و نابالغی بشر در مسیر گسترده تاریخی اش بوده و اگر قبول کنیم که این سرکشی و طغیان که امروز نوع بشر ناچار بدان مبتلاست علامت وصول هیئت اجتماع به مرحلهٔ بلوغ اوست آن وقت جایی دیگر برای یأس و جرمان باقی نمی‌ماند. زیرا دیگر همهٔ آنها از لوازم ضروری و از عزم جزم بشر در بنای یک عالم مقرون به صلح و آرامش بشمار می‌آید. اینکه آیا چنین امر خطیری ممکن الحصول و قوای سازندهٔ جنان بنایی موجود است و اینکه آیا می‌توان بنیان





هایی نهاد که جامعهٔ انسانی را متحد سازد، مطالبی است که از شما تقاضا داریم تا در باره اش به تجربه و تحقیق بپردازید. هر قدر سال های آینده محتملاً مَشحون از عذاب و مصیبت باشد و هر قدر افق کنونی عالم تیره و تاریک دیده شود، جامعهٔ بهائی معتقد است که نوع بشر بر مقابله با چنین امتحان و انقلاب بزرگی تواناست و از نتایج مطلوبهٔ حاصله اش مطمئن است. به عقیدهٔ ما این انقلابات مُدهشه ای که عالم انسانی به سرعت با آن رو برو می شود سبب نابودی تمدن بشری نمی گردد بلکه باعث بروز قوای مکنونه در حقیقت انسان می شود و "مقام و رتبه و شأن هر انسانی را" ظاهر و عیان می سازد.^{۱۸۱}

«وقتی حضرت بهاءالله در قرن نوزدهم پیام خود را به عالم اعلام فرمودند، کاملاً به وضوح مشخص کردند که اولین قدم ضروری و اساسی برای حصول صلح و ترقی عالم انسانی عبارت از اتحاد است. ایشان می فرمایند، "اصلاح عالم و راحت اُمم... ظاهر نشود مگر به اتحاد و اتفاق"»^{۱۸۲}

«مردم سرخورده از تئوری های بی نتیجهٔ سیاسی و سیستم ها و نظامات نادرست اجتماعی همگی از روی آگاهی یا ناخودآگاه در آرزوی حصول عشق الهی و وصول به مقام قُرب یزدانی هستند.»^{۱۸۳}

«اما تا این زمان شما اکثر مردم را مشاهده می کنید که دارای نقطه نظری متفاوت و متضاد هستند، یعنی آنها به اتحاد به عنوان هدفی غائی و تقریباً غیرقابل حصول نگاه می کنند و در بدایت امر نظر را بر مداوای سایر امراض نوع بشر متمرکز می سازند. اگر آنها فقط بر این موضع واقف بودند، می دانستند که





سایر امراض صرفاً علائم مختلف و عوارض جانبی این بیماری عمده و اساسی،
یعنی اختلاف و افتراقند.»^{۱۸۴}



بلوغ عالم انسانی

«ای سلمان... از علُو و دُنُو و عِزَّت و ذَلَّت دنیا مَنال. در کُلِّ احوال به ما ناظر باش چه که کُلِّ آنچه مشهودُ مَقْقود خواهد شد. این که مشاهده می نمای که بعضی از ناس به عِزَّت دنیا مسرورند و به علُو آن مغرور این از غفلت آن نفوس است و هر ذی بَصَر و ذی نظری شهادت می دهد که این قول حق است و این بیان از مَشْرِقی تَبیان اشراق نموده چه که کُلِّ عالمند به اینکه جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است و چون رسول موت وارد شود جمیع مُتَغَیِّر. لذا معلوم و مُحَقَّق است نفوسی که به این امور دل بسته اند غافلند و از غفلت است که به این اسباب ظاهر مشغول شده اند. در لوحی از الواح نازل که از جمله علامتِ بلوغِ دنیا آن است که نفسی تحمّل امرِ سلطنت ننماید. سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وَحَدَه تحمّل آن نماید. آن ایام، ایام ظهور عقل است مابین برتیه. مگر نفسی لِإِظْهَارِ أَمْرِ اللَّهِ و انتشار دین او حمل این ثِقَلِ عَظِيمِ نماید. و نیکو است حال او که لِحَبِّ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَوَجْهِ اللَّهِ وَ إِظْهَارِ دِينِهِ خود را به این خطر عظیم اندازد و قبول این مَشَقَّت و زحمت نماید. این است که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و مَحَبَّتِ او لازم است. ای سلمان دنیا در مُرُور است و عَنْ قَرِيبٍ كُلِّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ از آنچه مشاهده می نمایی به تَرَاب راجع خواهند شد. از خدا می طلبیم که جمیع احتیای [بهاثیان] خود را مُؤَيَّد فرماید که اِسْتِنْشَاقِ طَيْبٍ گلزار معنوی نمایند و هر نفسی به آن فائز شد اَبَدًا بِتَغْيِيرِ اللَّهِ ناظر نبوده و نخواهد بود.»^{۱۸۵}





«حیات اجتماعی عالم انسان نیز مراحل و مراتبی دارد: در وقتی در مرحله طفولیت بوده و در وقت دیگر در عُقُوانِ سَبَاب. اما حال به مرحله بلوغ موعود رسیده: آثارش از جمیع جهات نمودار است... آن چه در مراحل بدوی و محدود گذشته بشر، نیازمندی های نوع انسانی را برطرف می ساخت از عهده حوائج دوره تجدد و بلوغ بر نیاید؛ زیرا انسان دیگر از آن مراحل بدوی محدود گذشته است و باید امروز به فضائل و قوای جدید فائز گردد و قوانینی جدید و استعدادی جدید یابد.»^{۱۸۶}

«حال هنوز عالم انسانی به درجه بلوغ نرسیده. وقتی این مَدَنیَّتِ مَادّی با مَدَنیَّتِ الهی توأم شود و صلح عمومی جاری گردد و نفوس به منزله ملائکه رسند آن وقت زمان بلوغ است.»^{۱۸۷}

«دیگر عصر شیرخوارگی و کودکی بشر بسر رسیده و عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت ترین دوره تکاملش یعنی دوره بلوغش مُلازمت دارد، دوره ای که غرور جوانی و سرکشیش به حدّ اعلی رسیده به تدریج فروکش می کند و آرامش و معقولیت و متانت که مخصوص دوره بلوغ است به جایش می نشیند.»^{۱۸۸}





بیگانگی و وحدت عالم انسانی

«اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم به رُوح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظم عالم و حیات اُمم است. طوبیٰ از برای نفوسی که به حَبَل شَفَقَت و رَأْفَت متمسکند و از ضعیفه و بَغْضَاءِ فارغ و آزاد. این مظلوم [حضرت بهاءالله] اهل عالم را وصیت می نماید به بردباری و نیکوکاری. این دو، دو سِرْاَجند از برای ظلمتِ عالم و دو معلّمند از برای دانایی اُمم. طوبیٰ لِمَنْ فَارَّ وَ وُئِلٌ لِلْغَافِلِینَ.»^{۱۸۹}

«اگر نفسی را دوست دارید سبب آن وحدت عائله و وحدت وطن و وحدت جنس نباشد، بلکه باید نفوس را از برای خدا دوست داشته باشیم.»^{۱۹۰}

«ای خیرخواه بریتانیا... البتّه اتحاد جزایر بریتانیا سبب ترقّی و حصول سعادت کَلْبَه گردد؛ امّا من می خواهم که تو همت را بلند نمایی و مقصد را ارجمند کنی. ائتلاف و اتحاد نوع بشر خواهی و اتفاق جمیع دُول و مِلَل جویی. روی زمین را مانند جزایر بریتانیا دانی و کرهٔ ارض را یک وطن شمری. خیرخواه کُلّ باشی و اتحاد و اتفاق از برای کُلّ جویی... امیدوارم که تو از کسانی باشی که به عالم انسانی خدمت کنی و در فکر آبادی کرهٔ ارض باشی تا شرق دست در آغوش غرب نماید و جنوب و شمال به مُعَانَقَه و مُصَافَحَه پردازد و به کَلّی نزاع و جدال از میان برخیزد.»^{۱۹۱}

«ای یاران این مظلوم [حضرت عبداله‌بهاء] نظر را از مشاهدهٔ غیر پاک ننماید بیگانه نبینید بلکه جمیع را آشنا دانید زیرا با وجود ملاحظهٔ بیگانگی محبت و





یگانگی مشکل است و در این دور بدیع به نصوص الهی باید با جمیع طوائف و ملل یگانگی نمود و نظر به عُنف و شَدّت و سوء تَبّیت و ظلم و عداوت ننمود بلکه به افق عزّت قدیمه باید نظر کرد که این کائنات هر یک آیتی از رَبُّ الْآیَاتِنْد و به فیض الهی و قدرت ربّانی به عرصه وجود قدم نهادند. لهذا آشنا هستند نه بیگانه یار هستند نه اغیار و به این نظر باید معامله نمود. پس یاران باید در نهایت مهربانی و محبّت با دوست و بیگانه هر دو اُلفت و مَحَبّت نمایند و ابدأً نظر به استحقاق و استعداد نکنند در هر صورت نهایت مهربانی فرمایند از شَدّتِ عِناد و جدال و بَغضا و عُدوانِ خلق شکست نخورند. اگر آنان تیر ززند اینان شهد و شیر بخشند اگر زهر دهند قند بخشند اگر درد دهند درمان بیاموزند اگر زخم ززند مَرَهْم بنهند اگر نیش ززند نوش روا دارند.»^{۱۹۲}

«ادیان الهی باید سبب وحدت بین بشر گردد و اسباب اُلفت و مَحَبّت باشد و مَرُوج صلح عمومی گردد انسان را بکلی از تعصّب ها بیزار نماید و رُوح و رَیحان بخشد و به عموم بشر مهربانی کند فرق و امتیاز را از میان بردارد چنانکه حضرت بهاءالله خطاب به عالم انسانی می کند که ای نوع انسان همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار نهایتش اینست که بعضی نفوس جاهلند باید آنان را تعلیم نمود بعضی مریضند باید آنان را شفا داد بعضی اطفالند باید آنان را بالغ کرد و بنهایت درجه مهربان باید بود. اینست مَسَلکِ اهلِ بَها [بهائیان].»^{۱۹۳}

«هر امر عمومی الهی است و هر امر خصوصی ناسوتی. لهذا مَبَادِی مَظَاهِرِ مَقَدَّسَةِ الْهَیَّه جَمِیع عمومی بود و شامل عالم انسانی بود. هر انسان ناقصی





خودپرست و در فکر راحت و منفعت خویش است. چون یک قدری فکرش اِتِّسَاع یابد در فکر راحت و نعمت خاندانش اُفتد. اگر فکرش اِتِّسَاع بیشتر یابد در فکر سعادت اهل شهرش افتد و چون افکار مُتَّسِع بیشتر شود در فکر عزّت و وطن و مَلَنَش افتد و چون افکار اِتِّسَاع تامّ یابد و به منتهی درجه کمال رسد در فکر عُلوّیّت نوع انسان افتد، خیر جمیع خلق طلبد و راحت و سعادت جمیع ممالک را؛ این دلیل بر کمال است. لِهَذَا مَظَاهِرِ مَقَدَّسَةِ الْهَيْتَةِ در فکر عموم بودند و در حیات عموم کوشیدند و به تربیت عموم پرداختند مقاصدشان محصور نبود بلکه شمول و اِتِّسَاع عمومی داشت. پس شماها نیز باید در فکر عموم بشر باشید که نوع انسانی تربیت شود و اخلاق بکلی تعدیل یابد و روی زمین بهشت برین شود. جمیع اهل ادیان و ملل را دوست داشته باشید یعنی دوستی حقیقی صمیمی و این دوستی را به عمل بنمایید نه به لسان چه که به لسان اهمیتی ندارد اکثر بشر به لسان خیر خواهند و لکن عمل امتحان است.»^{۱۹۴}

«بجان و دل بکوشید تا میان سیاه و سفید اُلْفَت اندازید و وحدت بهائی را اثبات کنید که ابدأً اَلْوَان حُکْمی ندارد بلکه قلوب حکم دارد. الْحَمْدُ لِلهِ قُلُوبِ احْتِبَا [بهائیان] مَتَّحِد و مَتَّفِق است ولو یکی شرقی و یکی غربی یکی جنوبی یکی شمالی یکی آلمانی و یکی فرانسوی یکی ژاپانی یکی امریکایی یکی اَبْيَض یکی اَسْوَد یکی اَحْمَر یکی اَصْفَر یکی اَسْمَر. اِخْتِلَافِ اَلْوَان و اِخْتِلَافِ اوطان و اِخْتِلَافِ اجناس در اَمْرِ بهائی [دین بهائی] حُکْمی ندارد بلکه وحدت بهائی بر کُلِّ غَالِب، جمیع این اوهمات را زائل می نماید.»^{۱۹۵}





«دستور العمل خواسته بودی؛ مؤمن به خدا باش و ناظر به ملکوتِ اعلیٰ و مُنجذب به جمالِ ابهتی [حضرت بهاء الله] ثابت بر میثاق باش و مشتاقِ عروج به آسمانِ تَبَرِّ آفاق. مُنقطع از دنیا شو و زنده به نَفَحَاتِ قُدس در ملکوتِ اعلیٰ مُنادی حُبِّ گرد و مهربان به نوع انسان مُحِبِّ بشر شو و غمخوارِ جمیع نفوس در آفاق؛ صلحِ پرورِ گرد و دوستی و راستی جو؛ هر زخمی را مَرهم شو و هر دردی را درمان گرد؛ سببِ اَلْفَتِ نفوس شو و آیاتِ هدایتِ ترتیل نما به عبادتِ حق مشغول شو و به هدایتِ خلقِ برخیز زبان به بیانِ بگشا و رخ به نارِ مَحَبَّتِ الله برافروز دمی میاسا و نَفْسِ راحتِ مَجو تا آیتِ مَحَبَّتِ الله گردی و رایبِ موهبتِ الله.»^{۱۹۶}

«در جمیع احکام و شرایع سالفه جهاد است و تیغ و کمان و سهم است و سِنان و شمشیر است و زنجیر و تهدید است و ضربِ اَعناقِ هر جَبَّارِ عَنید. اَمّا این بارِ گران را جمالِ مُبارک [حضرت بهاء الله] در این دورِ بدیع از یارانِ بینداخت و نزاع و جدالِ حَتّی لَجاج را نَسَخ و فَسَخ فرمود و عاشرُوا الأَدیانَ بِالرَّوْحِ وَ الرِّیحانِ تَأسیس کرد. با جمیعِ مِلل و ادیان ما را خیرخواه و مهربان فرمود و با جمیعِ قبائلِ معامله به أَحسَنِ فضائلِ امر فرمود حَتّی دشمنان را دوستانِ شمرد و بیگانگان را آشنا جلوه داد و اَعیار را یار دانست. این بَعْض و عُدوان و استعمالِ سَهْم و سِنان چه بارِ گرانی بود بالعکس لطف و احسانِ جقدر سببِ رَوِح و رِیحان است.»^{۱۹۷}





«در دوره‌های سابق هرچند ائتلاف حاصل گشت ولی به کلی ائتلاف من علی الارض غیرقابل بود زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود... حال وسائل اتصال بسیار... لهذا اتفاق کلی و اتحاد عموم ممکن الحُصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن انوار عالمی دیگر و قوتی دیگر و نورانیتی دیگر دارد. این است که ملاحظه می‌نمایی... آثارش از افق عالم نمودار گشته. شمع اول وحدت سیاسی است و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده. و شمع دوم وحدت آراء در امور عظیمه است. آن نیز عن‌قریب اثرش ظاهر گردد. و شمع سوم وحدت آزادی است، آن نیز قطعاً حاصل گردد. و شمع چهارم وحدت دینی است، این اصل اساس است و شاهد این وحدت در انجمن عالم به قوت الهیه جلوه نماید. و شمع پنجم وحدت وطن است، در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز به نهایت قوت ظاهر شود. جمیع ملل عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند. و شمع ششم وحدت جنس است، جمیع من علی الارض مانند جنس واحد شوند. و شمع هفتم وحدت لسان است یعنی لسانی ایجاد گردد که عموم خلق تحصیل آن نمایند و با یکدیگر مکالمه کنند. این امور که ذکر شد جمیعاً قطعاً الحُصول است زیرا قوتی ملکوتیه مؤید آن.»^{۱۹۸}

«آنچه سبب ائتلاف و تجاذب بین عموم بشر است حیات عالم انسانی است و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت ممت نوع بشر است... پس واضح شد که الفت و ایتمام دلیل بر تربیت طوائف و اُمم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و آذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و آراء متباین با وجود این





چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد نام بین بشر حاصل گردد؟ گوییم اختلاف به دو قسم است: یک اختلاف سبب انعدام است، و آن نظیر اختلاف ملل مُتَنَازعه و شُعب مُتَبَارِزه که یکدیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند. و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است، آن عین کمال و سبب ظهور موهبت ذوالجلال. ملاحظه نمایید گل های حَدَائِقِ هر چند مختلفُ التَّوَع و متفاوتُ اللَّوْن و مختلفُ الصُّوَر و اشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش یابند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد. چون جهتِ جامعه که نفوذ کلمهٔ الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادت و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد. و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خَلْقِ اعضاء و اجزای متنوعه در تحتِ نفوذِ سُلْطَانِ رُوح است و روح در جمیع اعضاء و اجزاء سَرَّیان دارد و در عروق و شریان حکمران است این اختلاف و تنوع مُؤَيِّدِ ائتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوهٔ وحدت. اگر حدیقه ای را گل ها و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد به هیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد ولکن چون از حیثیت آلوان و اوراق و اثمار و آزهار گوناگون باشد هر یکی سبب تزئین و جلوهٔ سایر آلوان گردد و حدیقهٔ مُتَبَّته شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید. و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظِلِّ قوهٔ واحده و نفوذ کلمهٔ وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و عُلُوِّت و کمال ظاهر و آشکار شود. الیوم جز قوهٔ کلیهٔ کلمهٔ الله که محیط بر





حقایق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجرهٔ واحده جمع نتواند. اوست نافذ در کُلّ اشیاء و اوست مُحَرِّکِ نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی.»^{۱۹۹}

«در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دینُ الله و موضوع شریعتُ الله رَأْفَتِ کُبْرَى و رحمتِ عَظْمَى و أَلْفَت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و یَحَل و اعلان وحدت عالم انسانست.»^{۲۰۰}

«هدف یک فرد بهائی در زندگی آن است که وحدت عالم انسانی را ممکن سازد. زندگی ما بستگی به زندگی نوع انسان دارد. ما در پی رستگاری فردی نیستیم، بلکه خواهان رستگاری نوع انسان می‌باشیم... مقصد تشکیل یک مَدَنیَّتِ جهانی است تا در صفات فردی مؤثر واقع گردد. به عبارت دیگر این هدف معکوس هدف دیانت مسیحی است که از فرد آغاز شده به جمعیت منتهی می‌گردد.»^{۲۰۱}

«اولین سؤالی که جوابش را باید پیدا کرد این است که چگونه جهان کنونی را با این مخاصمات عمیقش می‌توان به جهانی دیگر تبدیل کرد که همکاری و هم-آهنگی بر آن مستولی باشد؟ نظم جهانی را فقط بر اساس محکم اعتقاد به وحدت عالم انسانی می‌توان استوار ساخت و این یک حقیقت روحانی است که به تأیید علوم بشری نیز رسیده است، علوم مردم شناسی، روانشناسی و کالبد شناسی انسان را فقط یک نوع می‌دانند. نوع انسان یکی است هر چند که در جنبه های ثانوی تفاوت های بیشماری داشته باشد اذعان به این حقیقت مستلزم ترک تمام انواع تعصبات است. تعصب قومی، طبقاتی، نژادی، مذهبی، وطنی و





جنسی، تعصّب ناشی از تقدّم در تمدّن مادی و تعصّب در اعتقاد به برتری و افضلیّت به هر سبب که باشد، باید تمام متروک و فراموش شود. قبول وحدت عالم انسانی اولین شرط ضروری و اساسی تغییر سازمان جهان و اداره آن بصورت یک کشور است که به منزله وطن نوع انسان است. قبول عمومی این اصل معنوی برای هر کوششی در راه تأسیس صلح جهانی ضرورت دارد. از این جهت اصل وحدت عالم انسانی را باید در سطح جهانی اعلان نمود و در مدارس تعلیم داد و در هر کشوری پیوسته از آن حمایت کرد تا در بنای جامعه بشری مقدمات یک تغییر اصلی بر اساس وحدت فراهم شود. در نظر بهائی قبول وحدت عالم انسانی لازمه اش تجدید بنا و خلع سلاح جهان متمدّن است جهانی که در جمیع شوون حیاتش یعنی در سازمان سیاسی اش و در آمال روحانی اش و در تجارت و اقتصادش و خط و زبانش کاملاً متحد و یگانه بوده، در عین حال در خواصّ ملی هر یک از کشورهای متّحده اش بی نهایت متنوّع باشد. در توضیح این امر اساسی حضرت شوقی افندی ولی امر بهائی در سال ۱۹۳۱ چنین بیان فرموده که "این امر [دین بهائی] در پی تخریب اساس موجود جامعه انسانی نیست بلکه مقصدش توسعه اساس و تعدیل مؤسسات آن است تا با مقتضیات و حوائج این جهان دائم التّغییر موافق و ملایم گردند. این امر با هیچ تابعیّت و وفاداری مشروعی مخالفت ندارد و روح صداقت و إخلاص حقیقی را تضعیف نمی نماید قصدش آن نیست که شعله وطن پرستی صحیح و سالم را در دل مردمان خاموش سازد و نظام حاکمیّت مستقلّ ملی را که لازمه دفع شرّ تمرکز افراطی قوّه حاکمه در مرکز واحد است از بیخ و بُن بر اندازد و یا از تنوّعات نژادی و آب و هوا و تاریخ و زبان و سنن و افکار و عادات موجود که سبب تمایز





مِلل و اقوام جهان است غفلت ورزد و سعی نماید محو و نابودشان سازد بلکه ندایش دعوت به اِعتِناق و وفاداری وسیع تر و آمالی بلندتر از آن است و به تأکیدی تمام از جهانیان می طلبد تا دَوَافِع و مَنافع مَلّی را تحت الشّعاع و مادون مقتضیات ضروریة اِتّحاد جهان قرار دهند. اگر از طرفی مرکزیت یافتن افراطی را مردود می‌شمارد از طرف دیگر از هر کوششی برای یکسان و یکنواخت ساختن جهان امتناع می‌ورزد. شعارش وحدت در کثرت است". وصول به این مقاصد مستلزم طَبّیّ مراحلی چند در تعدیل و اصلاح روش‌ها و مَسالک سیاسی است که حال به پرتگاه هَرَج و مَرَج کشیده شده است زیرا قوانین واضح و معین و اصولی که روابط بین المللی را تنظیم نماید و مقبول عامّ و قابل اجراء باشد موجود نیست.»^{۲۰۲}

«عدم وحدت در جمیع شوئون زندگانی نفوذ و رسوخ کرده و مبنای جمیع منازعات اساسی بین مِلل و اقوام عالم است. از آن وخیم تر، عدم اِتّحادی است که در بین ادیان و نیز در داخلهٔ ادیان شیوع دارد و سبب تباهی تأثیر و نفوذ روحانی و اخلاقی می‌گردد.»^{۲۰۳}

«عدم وحدت و اِتّحاد اُسّ اساس جمیع مشکلاتی است که کرهٔ ارض به کمال شدّت از آن در رنج است.»^{۲۰۴}





سیاست الهی؛ سیاست بشری

«این حزب [بهائیان] در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند.»^{۲۰۵}

«این مظلوم [حضرت بهاء‌الله] خیال ریاست نداشته و ندارد. مقصود رفع آنچه سبب اختلافات احزاب عالم و تفریق اُمم است بوده وهست تا کُلّ فارغ و آزاد شده و به خود پردازند.»^{۲۰۶}

«از جمله علامت بلوغ دنیا آنست که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید. سلطنت بماند و آحدی اقبال نکند که وَحْدَه تحمّل آن نماید. آن ایّام ایّام ظهور عقل است ما بین برّیه، مگر آن که نفسی لِإِظْهَارِ أَمْرِ اللَّهِ و انتشار دین او حمل این ثقل اعظم نماید و نیکو است حال او که بِحُبِّ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَوَجْهِ اللَّهِ وَ إِظْهَارِ دِينِهِ خود را به این خطر عظیم اندازد و قبول این مشقّت و زحمت نماید. این است که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و مَحَبَّتِ او لازم است.»^{۲۰۷}

«آنچه سبب نفع عالم است هر چه باشد لَدَى اللَّهِ مقبول و محبوب و دون آن هر چه باشد مردود چه که این ظهور [دین بهائی] محض نجات و اصلاح و اتّحاد و اتّفاق و راحت اهل عالم بوده.»^{۲۰۸}

«الیوم هیکلی عدل تحتِ مَخَالِبِ ظلم و اعتساف مشاهده می شود از حقّ جَلّ جَلَّالُهُ بخواهید تا نفوس را از دریای آگاهی بی نصیب نفرماید چه اگر فی الجمله آگاه شوند ادراک می نمایند که آنچه از قلم حکمت جاری و ثبت شده پَمَنْزِلَة





آفتاب است از برای جهان. راحت و اَمْنِیت و مصلحت کُلّ در آنست وَاَلاَ هر یوم بلای جدیدی عالم را اخذ نماید و فتنه تازه ئی برپا شود. انشاءالله نفوس عالم موفّق شوند و سُرُج بیانات مشفقانه را به مَصاییح حکمت حفظ نمایند. امید هست که کُلّ به طِرَازِ حکمت حقیقی که اُسّ اساس سیاست عالم است مزین گردند. "حضرت موجود می فرماید "آسمان سیاست به بَیْر این کلمه مبارکه که از مَشْرِق اراده اشراق نموده منیر و روشن است: یَنْبَغِی لِكُلِّ اَمْرِ اَنْ یَزِنَ نَفْسَهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ بِمِیزَانِ القِسْطِ وَ العَدْلِ ثُمَّ یَحْکُمَ بَیْنَ التَّاسِ وَ یَأْمُرُهُمْ بِمَا یَهْدِیهِمْ اِلَی صِرَاطِ الحِکْمَةِ وَ العَقْلِ. انتهی. اینست اُسّ سیاست و اصل آن. حکیم آگاه از این کلمه استخراج می نماید آنچه سبب راحت و امنیت و حفظ نفوس و دِماء و امثال آنست. اگر صاحبان اَفْتَدِه از دریای معانی که در این الفاظ مَسْتَوِر است بیاشامند و آگاه گردند کُلّ شهادت می دهند بر عُلُوّ بیان و سُمُوّ آن"^{۲۰۹}

«اگر نفسی را دوست دارید سبب آن وحدت عائله و وحدت وطن و وحدت جنس نباشد، بلکه باید نفوس را از برای خدا دوست داشته باشیم.»^{۲۱۰}

«از قرار معلوم بی خردانْ یاران را ملامت کنند و شماتت نمایند که حامی استبدادند و فدایی استقلال. سُبْحَانَ الله! هنوز این بی خردان متنَبّه نشده اند که بهائیان به امور سیاسیّه تعلّقی ندارند، نه مربوط به حکم مشروطند و نه در آمال استقلال و درحَقّ کُلّ طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیرخواهند. با حزبی خربی ندارند و با قومی لَوْمی نخواهند، مقصدشان صلح اهل عالم است، نه جنگ، و مَحَبّت بین جمیع است نه کُلْفَت. مأمور به اطاعت حکومتند و





خیرخواهی جمیع مُلوک و مَمْلوک. کسی را که چنین مقصدِ جلیل در دل، خود را به این امور جزئیّه نیالاید. کسی که صلح عمومی جوید و خدمت به عالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیم مداخله ننماید و آن که در احیاءِ کشوری کوشد، درشؤون مزرعه ای با دهقان و روستا نستیزد. چون کشور آباد گردد هر مزرعه نیز احیا شود و هر مَظموری مَعمور گردد. حال ما را مقصدِ جلیلی در پیش و مرادِ عظیمی در دل، و آن این که آفاق به نورِ وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمایند. با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال میانهٔ دو حزبِ اَصغَر نماییم؟ خیرخواه هر دو طرفیم و هر دو را به اَلْفَتْ رهبر، تا اِنْ شاءَ اللهُ دولت و مَلّت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند، و تا چنین نشود، فلاح و نَجاح رُخ نگشاید، بلکه جمیع زحمات هَدَر رود...»^{۲۱۱}

«آیا فنون قرون ماضیه امروز ثمری دارد؟ یا قوانینِ طَبِیّهٔ قدیمه امروز ثمری دارد؟ یا نظاماتِ استبدادِ ادوارِ عَتِیقَه امروز ثمری دارد؟ واضح است که هیچ یک ثمری ندارد.»^{۲۱۲}

«تا دولت و مَلّت مانند شیر و شکر به همدیگر آمیخته نشوند نتیجهٔ مطلوبه حاصل نمی شود.»^{۲۱۳}

«نوع انسانی یک قوم اند و جمیع، سُلالةٔ آدم؛ آدم یکی است... نوع انسان را وطن واحد است، ولی حدود و هَمِیةٔ بی اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداختند... خداوند یک گُره خلق





کرده، یک نوع انسان خلق نموده؛ این کُرّه ارض موطن کُلّ است. ما آمده ایم یک خطوط و همیّه فرض کرده ایم؛ در صورتی که این خطوط، و همّ است. یکی را گفتیم آلمان است؛ دیگری را فرانسه و با هم جنگ می کنیم که این وطن آلمان مقدّس است؛ سزاوار پرستش است؛ سزاوار حمایت است؛ ولی آن قطعاً دیگر بد است؛ مردمانش کشته شود؛ اموالش تاراج شود؛ اطفال و زنانش اسیر گردد. چرا به جهت این خطوط و همیّه، انسان خونریزی نماید و آبناء نوع خود را بکشد... این چه جهالتی است؟ این چه نادانی است؟ این چه بی فکری است؟»^{۲۱۴}

«حدود و همیّه بی اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداخته اند که مقصودشان شهرت بوده و غصب ممالک. لهذا این احساسات وطن پرستی را پیشرفت مقاصد شخصی نمودند. خود در قصور عالیّه زندگی می کردند از هر نعمتی بهره می بردند؛ غذاهای لذیذ می خوردند؛ در رختخواب های پَرَنَد می خوابیدند؛ در باغ های ملوکانه سیر و سیاحت می نمودند؛ هر وقت ملالی رُخ می داد در تالارهای رقص با خانم های ماهرو می رقصیدند؛ گوش به موسیقی دلپذیر می دادند؛ اما به این رنجبران، به این رعیت ها، به این بیچاره ها، به این دهقان ها، می گفتند بروید در میدان جنگ خون یکدیگر را بریزید؛ خانمان یکدیگر را خراب کنید... ولی مؤسّسین همه این جنگ ها در قصور به کیف خود مشغول بودند.»^{۲۱۵}

«ما باید اطاعت سیاست الهی نماییم آیا ما از سیاست الهی سیاستی بهتر می دانیم؟»^{۲۱۶}





«اهلِ بَہائیان» باید در گفتار و کردار از اغراض سیاسی ملت و سیاست حکومت خویش و از نقشه‌ها و برنامه‌های احزاب و دسته‌های سیاسی دوری جویند و در این قبیل مباحثات و مجادلات طرفی را ملامت نکنند و به جہتی نیبوندند و هیچ طرحی را ترویج نکنند و خود را به هیچ نظامی که مخالف مصالح وحدت جهانی، که مبداء و مقصد آیین بھائی می باشد، منسوب نسازند. زنہار زنہار کہ آلتِ دستِ سیاسیون مکار گردند و یا در دام اهل مکر و خُدعہ بعضی از هموطنان خویش افتند. باید حیاتِ خویش را چنان تنظیم نمایند و رفتارشان را چنان ترتیب دهند کہ احدی نتواند حتی اتہاماتی بی اساس بر آنان بندد. مثلاً بگوید کہ بھائیان بہ امور سَرّی اشتغال دارند و بہ تقلّب و تزویر و رشوت و تخویف پردازند. باید از ہر انتسابی بہ حزبی مُعین و از ہر تحزّب و تشعبی وارستہ گردند و از منازعات بیہودہ و حساب‌های ناپسندیدہ رہایی جویند و از اغراض نفسانی کہ وَجہِ جہان-مُتحوّل را مُتغیّر سازد پرهیز کنند. باید مَشَاغل سیاسی و دیپلماتیک را از مَشَاغل کاملاً اداری تفکیک نمایند و اگر در تشخیص مُرَدّد باشند از اُمَحاءِ مُنتخبہ در محافلِ روحانی اِستفسار نمایند و بہ هیچ وَجہِ شغلی را نپذیرند کہ بِالْمآلِ مُنجر بہ فَعَالِیَّتِ های سیاسی و حزبی در ہر کشور باشد. بالاخرہ باید در نہایت استقامت و کمال قدرت بی چون و چرا در راہ حضرت بہاءُاللہ سلوک نمایند و از درگیری‌ها و ستیزہ جویی‌هایی کہ کار سیاسیون است اجتناب کنند و لایق آن شوند کہ از وَسائِلِ اِجراءِ سیاستِ الہی بہ شمار آیند کہ مَشِیَّتِ حَقّ را نزد بشر تجسّم می بخشد. باید بہ یقین بدانیم کہ نباید از آنچه قبلاً مذکور شد این شُبہہ ایجاد گردد کہ بھائیان بہ امور و مصالح کشور خویش بی اِعتنایند و یا از حکومت رایج موجود در وطنشان





سریچی می کنند و یا از وظیفهٔ مُقدّسشان در ترویج کامل مصالح دولت و ملت خویش سر باز می زنند. بلکه مقصود آن است که آرزوی پیروان وفادار و حقیقی حضرت بهاءالله در خدمت صادقانه و بی شائبه و وطن پرستانه به مصالح عالیّه کشورشان به نحوی صورت می پذیرد که با موازین عالیّهٔ اصالت و کمال و حقیقت تعلیم آئین بهائی مُنافاتی نداشته باشد. چون بر تعداد و جمعیت جامعه های بهائی افزوده شود و قوّتشان به عنوان یک نیروی اجتماعی نمایان تر گردد. اهل بهاء ناگاه مشاهده نمایند که اولیاء امور و ارباب نفوذ در عالم سیاست آنان را تحت فشار خواهند گذاشت به این امید که برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود از آنان مدد گیرند. در عین حال جامعه های بهائی به طور روزافزونی برای مساعی خویش در تقویت و توسعهٔ اساس مؤسّسات خویش نیازمند حُسنِ نیت و مساعدت دولت های متبوعه خواهند شد. در چنین حالی جامعه های بهائی باید بر خذر باشند که مبادا در اشتیاقی که برای پیشرفت مقاصد امرِ عزیزشان دارند نادانسته آئین مقدّس خویش را بر طَبَقِ معامله گذارند و اصول و مبادی اساسیّه خود را به مُصلاحه نهند و در عوض منفعّتِ مادی که نصیب مؤسّساتشان گردد اصالت مرام های عالیّهٔ روحانیّهٔ خویش را فدا کنند. باید به جمع اعلان نمایند که بهائیان در هر مملکتی که ساکن باشند و هر قدر که تشکیلاتشان تقدّم یافته باشد و هر چند که به جان مُشتاق اجرای احکام و ترویج اصول و مبادی دینانت حضرت بهاءالله باشند، باز بی درنگ شرط اجراء احکام و ترویج اصول مذکور را در این می دانند که موافق قوانین دُولِ متبوعشان باشد. یعنی جدّ و جهدشان در اِکمال امور تشکیلاتی دینانتشان موکول به این نیست که بخواهند به نحوی از آنحاء قانون مملکت خویش را نقض نمایند، تا چه رسد به این که بخواهند





تشکیلات خود را بالاتر از تشکیلات حکومت متبوعشان قلمداد کنند. به علاوه از یاد نباید برد که توسعهٔ فعالیت‌ها و تنوع جامعه‌های بهائی که تحت انواع حکومت‌ها با موازین و روش‌ها و سیاست‌های مختلفه، به خدمت مشغولند چنین ایجاب می‌کند که بهائیانِی که عضو هر یک از این جامعه‌ها هستند کاری نکنند که سوء ظنّ جامعهٔ دیگری را در کشوری دیگر برانگیزند و سبب ایجاد خصومت آن کشور با امر بهائی شوند و برادران خویش را دچار تضییقات دیگری کنند و کارشان را مشکل سازند؛ و الاّ دیگر به چه نحو می‌توان اتّحادِ امرالله را محفوظ داشت و چگونه می‌توان این امر پُردامنهٔ الهی را که از مرزهای سیاسی و اجتماعی فراتر می‌رود و انواع نژادها و ملل را در آغوش دارد و ناچار باید در راه پیشرفتش مُتزايداً مُتکی بر حُسن ظنّ و حمایت حکومت‌های گوناگون باشد، قادر نمود که بتواند مصالح خویش را حفظ کرده، توسعهٔ آرام و مُستمرّ مؤسّسات و تشکیلاتش را تضمین نماید؟ پیروی از چنین روشی مبتنی بر این نیست که اهل بهاء بخواهند «اینُ الوقت» باشند و منافع آنی خویش را در نظر بگیرند؛ بلکه بیش از هر چیز مبتنی بر این اساس است که مواظبت می‌ورزند که مبادا نه انفراداً و نه اجتماعاً در اموری شرکت کنند که سرّ مویی از مرام‌ها و اعتقادات و حقایق اصلیّهٔ آیین خویش منحرفشان گرداند و هیچ چیز نه افتراء بی‌خبران و بدخواهان و نه طمع به کسب عزّت و افتخار و تحصیل پاداش، هیچ یک نمی‌تواند آنان را وادار کند که بار امانتی که بر دوش دارند بر زمین نهند و از راه راستی که در پیش گرفته‌اند پای بیرون گذارند و کردار و گفتارشان گواهی دهد بر این که پیروان حضرت بهاءالله در هر یلادی که ساکن باشند، نه جاّه طلب و خودپرستند و نه تشنهٔ قدرت و مقام و نه از اینکه تمسّک به موازین وجدانشان





سبب انتقاد و اعراض و سوء ظنّ دیگران شود، هراسی دارند. البتّه در این سیل کار ما بسی مشکل و دقیق است اما قدرتِ حارسه و هدایتِ ربّانیّه حضرت بهاءالله چاره ساز ما است و ما را در سلوک در صراط مستقیمش و در تمسک کامل به خبل حدود و احکامش مدد فرماید و اگر ثابت و مستقیم مانیم، انوار عنایتش را که هیچ نیرویی در جهان خاموشش نتواند، فراراه ما دارد و ما را از دام ها و چاه هایی که از مقتضای این عصر است برهاند و قادر سازند که وظائف خطیر خویش را به نحوی به انجام رسانیم که مرضیّ درگاه اوست و لایق انتساب به نام نامی او»^{۲۱۷}

«از امور سیاسیّه و مخاصمات احزاب و دُول باید کُلّ قلباً و ظاهرآ، لساناً و باطنآ به کئی در کنار و ازین گونه افکار فارغ و آزاد باشیم. با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجویم و در جمع هیچ فرقه ای از این فرقی مختلفه متنازعه داخل نگردیم. نه در سلک شورشیان در آییم و نه در شوون داخله دُول و طوائف و قبائل هیچ ملّتی ادّئی مداخله ای ننماییم. به قوه جبریّه به هیچ امری اقدام ننماییم و ازحقیقت و جوهر این امر مبارک [دین بهائی] که اساسش مودت و وفاق است آنی غافل نشویم. امرالله را چه تعلقی به امور سیاسیّه و چه مداخله ای در مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دُول و ملل. باید در نهایت سکون و حکمت و اشتعال و همت و ثبات و استقامت نصایح مشفقانه ربّ عزیز را به کزات و مزات تلاوت نماییم و عامل گردیم و به نفوس مستعدّه اعلان و إلقاء نماییم و در تعمیم و اجرائش تا نفس اخیر، به دل و جان کوشیم. به اسبابی معنوی به تعدیل عالم اخلاق پردازیم نه آن که تمسک به وسائل مادّیه سیاسیّه جویم. به قوایی ملکوتی تدریجاً قلوب را تقلیب و مُسخر نماییم و ترکیه نفوس و ارواح را منظور





نظر داریم، نه آن که در ترویج اسم و شهرت کوشیم و در فکر کسب مقام و منزلتی در این عالم فانی باشیم.»^{۲۱۸}

«در این زمان سراسر جهان را طوفان خروشانى فراگرفته که شدتش بی سابقه است و مسیرش نامعلوم، تأثیرات آتیش دَهَشْتُ زاست و نتایج نهائیش بی نهایت پُرشکوه و جلال. نیروی محرکه اش بی رحمانه بر وسعت و سرعتش می افزاید و قوّه تطهیریه نهائیش روز به روز شدیدتر می گردد. عالم انسانی در قبضه قدرت مُخَرّبه اش اسیر است و به مظاهر قَهَّارِیَّتِ مقاومت ناپذیرش گرفتار. نه از مَنشأ و مَبْدَأش آگاه است و نه بر اهمّیتش واقف و نه از نتایجش باخبر. لهذا حیران و نالان و درمانده و سرگردان به این صَرَصَرِ قَهْرِ الهی نگران است که چگونه به دورترین و آبادترین نقاط کره زمین تاخته، بنیانش را متزلزل ساخته، تعادلش را بر هم زده، مِلَلش را منقسم نموده، خانمان مردمش را بر باد داده، یلادش را مُضَمَّجَل کرده، شاهانش را به جَلایِ وطن افکنده، قلعه های محکمش را در هم کوبیده، مؤسّساتش را زیر و زَبَر نموده و نورش را خاموش و روح ساکنانش را رنجور ساخته است.»^{۲۱۹}

«بهائیان اغلب متهم می شوند که خود را از مشکلات واقعی همنوعان دور نگه می دارند. لکن نباید فراموش کنیم کسانی که این اتهام را وارد می کنند معمولاً مادیون ایده آلیست هستند که در نظر آنان کمال واقعی همانا کمال مادی است در صورتی که ما می دانیم ثمرات دنیای مادی صرفاً انعکاسی از احوال روحانی است و مادامی که احوال روحانی تغییر نیابد در جهت بهبود امور مادی تغییری پایدار حاصل نگردد. و نیز باید به خاطر داشته باشیم که اغلب مردم تصوّری





روشن دربارهٔ جهانی که مایلند بسازند نداشته و اصولاً نمی دانند چگونه باید چنین بنایی را بسازند. حتی آنهایی که نظرشان متوجه اصلاح عالم است فقط بدین اکتفا می کنند که با هر فساد ظاهری که به نظرشان می رسد مبارزه کنند. آمادگی برای نبرد با مفسد اعم از آنکه در اوضاع و احوال اجتماعی ظاهر شود و یا در هیکل انسان های فاسد متجسم گردد برای نفوس معیار داوری ارزش های اخلاقی بشمار می رود ولکن از سوی دیگر بهائیان از هدفی که در جهت آن تلاش می کنند بخوبی آگاهند و می دانند که باید با طیّ مراحل و بتدریج به آن برسند. همهٔ قوای آنان متوجه بنای خیر است، خیری که بواسطهٔ قدرت آسمانی خود همهٔ بدیها را که بالذات امرِ عَدَمی است محو گرداند و بِالْمَرَّةِ از صفحهٔ گیتی بزدايد. ورود در میدان یک نبرد تخیلی که در آن به محو مفسد عالم یک به یک قیام نماییم به نظر بهائیان ائتلاف وقت و هدم نیرو است. سراسر حیات شخص بهائی باید در جهت ابلاغ پیام حضرت بهاءالله و احياء همنوعان به حیات روحانی مصروف گردد، تا در ظلّ نظم جهانی الهی با یکدیگر متحد شوند و آن گاه چون قدرت و نفوذ این نظم رشد و توسعه یابد مشاهده خواهیم کرد که قدرت آن پیام همهٔ اجتماع انسانی را دگرگون نماید و بتدریج مشکلات پیچیدهٔ هائله را حلّ کند و مظلومی را که طیّ دوران طولانی فضای عالم را آشفته و تیره ساخته است از میان بردارد.»^{۲۲۰}

«باید متذکر بود که مقصد اصلی شریعتُ الله، حکومت جابرانه و استبدادی نیست، بلکه اساس آن دوستی و اُلفت خاضعانه و مشورت آزاد و صمیمانه است. تا شخص واجد روح بهائی حقیقی نباشد هرگز موقّق نخواهد شد که خصلت رحم





را با عدالت و حُرَّت را با انقیاد و مقدّس بودن حقوق افراد را با تسلیم و تفویض و مراقبت و خُزْم و احتیاط را با محبّت و صفا و شهامت وفق دهد. وظائف نفوسی که یاران، آنان را از روی کمال آزادی و معرفت به سَمَت نمایندگان خود انتخاب می کنند، از حیث اهمّیت و لزومیت، کمتر از وظائف انتخاب کنندگان نیست. وظیفه اعضای محفل امر کردن و تحکّم نبوده، بلکه مشورت است و آن هم نه مشورت بین خود، بلکه باید هر چه بیشتر ممکن شود با مُنتخبین خود نیز مشورت نمایند و باید صرفاً خود را به منزله وسائلی بدانند که برای معرفی امرالله [دین بهائی] به نحوی که شایسته و مؤثر باشد انتخاب شده اند و نباید هرگز چنین تصور نمایند که به منزله زینت و زیور هیکل امرالله بوده و فطرتاً از حیث استعداد و لیاقت بر دیگران برتری داشته و یگانه مروجین تعالیم و مبادی امرالله می باشند، و باید با کمال خضوع به انجام وظائف خود قیام کرده، با فکری آزاد از هر گونه تقید و از روی نهایت انصاف و وظیفه شناسی و با صراحت و سادگی و با تعلق تام به منافع و مصالح یاران و امرالله و عالم انسانیت چنان همّتی نمایند که نه تنها مورد اطمینان و حمایت واقعی و احترام موکلین خود که باید به آنان خدمت نمایند واقع شوند، بلکه باید قدر شناسی و محبّت قلبی آنان را نیز جلب کنند.»^{۲۲۱}

پیام بیّت العدل اعظم [مرکز اداری و روحانی جامعه جهانی بهائی] مورخ ۱
شهر العلاء ۱۶۹، ۱۲ اسفند ۱۳۹۱

«احتیای عزیز الهی [بهائیان] در مهّد امرالله [ایران] ملاحظه فرمایند



دوستان عزیز و محبوب.

ظلم و ستمی که جامعه ممتحن و غیور اسم اعظم در سرزمین مقدّس ایران در طی سی و چهار سال گذشته با آن مواجه بوده دنباله حملاتی است که در تاریخ صد و شصت و نه ساله آیین بهائی همواره با شدّتی کمتر یا بیشتر ادامه داشته است. بر خلاف انتظار کسانی که مصمّم بر تضعیف جمع پیروان حضرت بهاءالله در زادگاه آیین مقدّسش می باشند، دسیسه های دشمنان بالمال موجب تقویت روح ایمان احبّا و تحکیم بنیان جامعه شده است. ایرانیان گرامی که خود قربانی مظالم فراوانند نه تنها بر بی عدالتی های وارده بر بهائیان واقفند بلکه در خدمات خالصانه و مستمرّ این جامعه نیرویی سازنده در جهت تغییر و احیای ایران عزیز مشاهده می کنند. با افزایش احساس هم دردی ملّت نسبت به هم و وطن بهائی خود، ندای مردم شریف آن سرزمین برای رفع موانعی که شما را از مشارکت در عرصه های مختلف حیات اجتماع باز می دارد بلندتر می شود. پس جای تعجّب نیست اگر سوالات مربوط به موضع بهائیان نسبت به امور سیاسی اهمّیت بیشتری بیابد.

در طول تاریخ، جامعه بهائی ایران در ارتباط با امور سیاسی با موقعیت خاصی رو به رو بوده است بدین معنی که از یک طرف به غلط مورد اتهاماتی چون داشتن انگیزه های سیاسی، جبهه گیری علیه حکومت وقت و یا جاسوسی برای قدرت های خارجی قرار گرفته و از طرف دیگر در نظر برخی، تمسّک محکم بهائیان به اصل عدم دخالت در سیاست های حزبی به بی توجهی آنان نسبت به مصالح هم میهنان شان تعبیر شده است. حال که اهداف واقعی مخالفین آیین بهائی



برملا گردیده شایسته است که به علاقه روزافزون ایرانیان به درک نگرش بهائیان نسبت به سیاست پاسخ گویند مبدا سوء تفاهات موجب سستی پیوندهای دوستی و رفاقتی گردد که با نفوس بی شماری برقرار ساخته اید. سزاوار آنست که در این پاسخ فقط به چند جمله کوتاه، هرچند مهم، در باره محبت و یگانگی اکتفا نکنید بلکه تصویری از چارچوبی که رویکرد جامعه بهائی را نسبت به این موضوع شکل می دهد برای هم وطنان عزیز خود ترسیم نمایید. امیدواریم توضیحات زیر بتواند در این مورد به شما عزیزان کمک کند.

چشم انداز آیین بهائی از سیاست با مفهومی خاص از تاریخ و مسیر آن رابطه ای جدایی ناپذیر دارد. پیروان حضرت بهاءالله معتقدند که نوع بشر به آغاز مرحله درخشانی در فرایند طولانی تکامل خود رسیده، فرایندی که او را از مرحله طفولیت به آستانه بلوغ یعنی مرحله استقرار یگانگی نوع بشر رسانده است. همانند یک فرد که قبل از ورود به مرحله بلوغ جسمانی، دورانی متغیر اما نویدبخش را می گذراند و بسیاری از قوا و استعدادهاى نهفته اش آشکار می گردد، عالم انسانی نیز اکنون در بحبوحه تحوّل بی سابقه قرار گرفته و بسیاری از اغتشاشات و تلاطمات جهان امروز را می توان فوّران احساسات پر جوش و خروش این مرحله و نشانه آغاز بلوغ نوع انسان دانست. با ظهور و بروز مقتضیات این بلوغ، آداب و رسوم و نگرش ها و عادات متداوله قرون و اعصار دیرین یکی پس از دیگری از کارآیی باز می ماند.

در تغییر و تحولات کنونی جوانب مختلف زندگی بشری، بهائیان تعامل دو فرایند اساسی را مشاهده می نمایند. طبیعت یک فرایند تجزیه و تخریب و





طبیعت دیگری ترکیب و سازندگی است. هر یک از این دو به طریقی نوع بشر را به سوی بلوغ کامل خود سوق می دهد. اثرات فرایند اول در همه جا آشکار است: در دشواری های گریبانگیر نهادهایی که در گذشته مورد نهایت احترام بوده اند؛ در ناتوانی رهبران عالم از ترمیم شکاف های فزاینده ای که در ساختارهای اجتماعی به چشم می خوردند؛ در فروپاشی معیارهایی که طی قرون و اعصار تمایلات ناهنجار بشری را مهار کرده اند؛ و در یأس و بی تفاوتی نه فقط افراد بلکه اجتماعی که تماماً حس هدفمندی خود را از دست داده اند. اما نیروهای تخریب هرچند ویرانگرند ولی در عمل سدهایی را که مانع پیشرفت بشر می شوند از میان برمی دارند و فضایی برای فرایند سازندگی فراهم می نمایند تا گروه های مختلف را به هم نزدیک کند و امکانات تازه ای را برای همکاری و معاضدت در برابر دیدگانشان قرار دهد. بهائیان فرداً و جمعاً البته می کوشند تا مساعی خود را با قوای فرایند سازنده همسو نمایند زیرا معتقدند که این فرایند، هر چقدر افق های نزدیک تیره و تار باشد، روز به روز قوی تر خواهد شد، امور بشری سازمانی کاملاً جدید خواهد یافت و عصر صلح عمومی چهره خواهد گشود.

این است بینشی از تاریخ که مبنای کلیه اقدامات جامعه بهائی است.

همان گونه که از مطالعه آثار بهائی دریافته اید، اصل یگانگی نوع انسان که نشانه بارز دوران بلوغ اوست باید در تمام جوانب حیات اجتماعی تجلی کند. تعلق نوع انسان به یک قوم واحد که زمانی با ناباوری تلقی می شد امروزه به طور وسیع مورد پذیرش است. رد تعصبات عمیق دیرینه و حس روزافزون





شهروندی جهانی از جمله نشانه های این آگاهیِ رو به تزاید است. هرچند این آگاهی امیدبخش است ولی باید آن را صرفاً به منزلهٔ اولین قدم در فرایندی شمرد که تنها با گذشت سال ها بلکه قرن ها تکامل خواهد یافت زیرا اصل یگانگی نوع بشر که حضرت بهاءالله مقتضیات آن را اعلان فرموده اند فقط خواهان همکاری در بین مردمان و ملت ها نیست بلکه مستلزم نواندیشی کامل در بارهٔ روابطی است که به اجتماع تداوم می بخشد. بحران فزایندهٔ محیط زیست که محرک آن نظامی است که تاراج منابع طبیعی را برای ارضای زیاده طلبی بی پایان بشری نادیده می گیرد گویای آنست که تصوّر کنونی نوع انسان از روابطش با طبیعت تا چه حدّ نارسا است؛ وخامت اوضاع خانواده همراه با افزایش نقض مداوم حقوق زنان و کودکان در سراسر جهان روشنگر آنست که عقاید کوتاه نظرانه ای که امروزه روابط خانوادگی را توصیف می کند تا چه اندازه فراگیر است؛ تداوم استبداد از یک سو و بی اعتنایی روزافزون مردم جهان به مرجعیّت مشروع از سوی دیگر روشن می سازد که ماهیّت روابط کنونی موجود میان فرد و نهادهای اجتماع برای بشریّتی رو به بلوغ چقدر غیر قابل قبول است؛ تمرکز ثروت در دست گروهی کوچک از سکنهٔ کرهٔ زمین نشان می دهد که روابط بین بخش های گوناگون اجتماع که اکنون به صورت جامعه ای جهانی در آمده چگونه از بنیان به غلط طرح ریزی شده است. اصل یگانگی نوع بشر مستلزم تغییری بنیادین در تار و پود ساختار اجتماع در سراسر عالم است.

بهائیان بر این باور نیستند که تقلیب و تحولات مورد نظر تنها از طریق مساعی آنان صورت خواهد گرفت و همچنین به دنبال ایجاد نهضتی نیستند که بینش





خود را نسبت به آینده بر اجتماع تحمیل نماید. هر ملت و هر گروه و در حقیقت هر فرد، به فراخور توان و استعداد خود به ایجاد تمدنی جهانی که نوع بشر قطعاً به سوی آن پیش می رود کمک خواهد کرد. اتحاد و یگانگی به فرموده حضرت عبدالبهاء در عرصه های مختلف حیات بشری متدرجاً حاصل خواهد شد از جمله «وحدت سیاست»، «وحدت آراء در امور عظیمه»، «وحدت نژاد»، و «وحدت وطن». با تحقق این امور، ساختارهای لازم در دنیایی برخوردار از اتحاد سیاسی که تنوع کامل فرهنگ ها را ارج می نهد و شرایط ظهور و بروز حرمت و شرافت انسانی را فراهم می سازد، به مرور شکل خواهد گرفت.

بنابراین مشغله ذهنی جامعه جهانی بهائی آنست که چگونه می تواند به بهترین وجه به فرایند تمدن سازی کمک کند. این جامعه دو بُعد در کار خود مشاهده می کند: بُعد اول مربوط به رشد و تکامل خود و بُعد دوم مربوط به کیفیت تعاملش با اجتماع می باشد.

در زمینه رشد و تکامل جامعه خود، بهائیان در شرایط اجتماعی مختلف در سراسر جهان خاضعانه تلاش می کنند تا الگویی برای فعالیت و ساختارهای اداری مربوطه فراهم آورند که اصل وحدت نوع بشر و معتقدات زیربنایی این اصل را تجسم می بخشد. برای روشن شدن موضوع در اینجا فقط چند فقره از این اعتقادات بیان می گردد: روح انسانی عاری از جنسیت، نژاد، قومیت و طبقه می باشد و این حقیقتی است که هر نوع تعصب را غیر قابل قبول می نماید مخصوصاً تعصب نسبت به زنان که آنان را از پرورش استعداد های ذاتی خود و از اشتغال پا به پای مردان در میادین گوناگون باز می دارد؛ ریشه اصلی تعصب





جهل است که به کمک فرایندهای آموزشی می تواند بر طرف گردد، فرایندهایی که دانش را در اختیار تمامی نوع بشر قرار می دهد و آن را کالایی منحصر به اقلیتی مرقه نمی داند؛ علم و دین دو نظام مکمل دانش و عمل اند که انسان از طریق آنها دنیای اطراف خود را درک می کند و به وسیله آنها تمدن را به پیش می برد؛ دین بدون علم به سرعت به سطح خرافات و تعصبات تنزل می یابد و علم بدون دین به ابزاری برای مادی گرایی خشک تبدیل می گردد؛ مادام که مصرف گرایی به منزله افیون روح انسان عمل می نماید دسترسی به رفاه واقعی که ثمره انسجامی پویا بین نیازهای مادی و معنوی زندگی است روز به روز دشوارتر خواهد شد؛ عدالت که یکی از قوای روح انسان است فرد را قادر به تشخیص حقیقت از دروغ می سازد و جستجوی واقعیت را هدایت می کند. جستجویی که برای رهایی از عقاید خرافی و سنت های پوسیده ای که راه یگانگی را مسدود می سازند ضروری است؛ عدالت وقتی که به نحوی صحیح در مسائل اجتماعی اعمال گردد مهم ترین وسیله برای ایجاد وحدت و یگانگی است؛ هر کسب و کاری که با روح خدمت به هم نوع انجام شود به منزله عبادت و ستایش خداوند است. تبدیل این قبیل آرمان ها به واقعیت، ایجاد تقلیب در افراد و پی ریزی ساختارهای اجتماعی مناسب مطمئناً کار کوچکی نیست. با این حال جامعه بهائی یک فرایند یادگیری درازمدت را که لازمه این مشروع عظیم است با جدیت تمام دنبال می کند، مشروعی که مشارکت تعداد فراینده ای از مردم از هر طبقه و از هر گروه بشری را استقبال می نماید.





البته بسیاری مسائل که این فرایند یادگیری که اکنون در جوامع مختلف بهائی در هر گوشه از جهان در جریان است باید به آنها بپردازد از جمله: گردش آوری مردمانی از پیشینه های مختلف در محیطی دور از خطر مداوم نفاق و اختلاف، محیطی که به روح ستایش و نیایش متمایز است، ترک ذهنیت تفرقه اندازی را تشویق می کند، موازین بالاتری از وحدت فکر و عمل را ترویج می دهد و صمیمیت و همکاری قلبی را سبب می گردد؛ تواندهی به گروه های فراینده ای از مردان و زنان به نحوی که از خمودت و بی تفاوتی به در آیند و به فعالیت هایی اشتغال ورزند که به پیشرفت روحانی، اجتماعی و فکری شان منجر می شود؛ اداره امور جامعه ای که عاری از وجود طبقه روحانیون مدعی برتری و امتیاز است؛ کمک به جوانان تا در عبور از این مرحله حساس و پرمخاطره زندگی راه خود را بیابند و توانمند شوند تا انرژی سرشار خود را در مسیر پیشبرد تمدن به کار برند؛ ایجاد فضایی سازنده و منسجم در محیط خانواده تا به رفاه مادی و معنوی بیانجامد، در کودکان و جوانان احساس بیگانگی نسبت به «دیگران» القا نشود و فکر بد رفتاری با «دیگران» تقویت نگردد؛ فراهم ساختن تمهیداتی برای یک فرایند مشورتی که در آن تصمیم گیری از افکار و آرای متنوع بهره مند گردد، فرایندی که در نقش اقدامی جمعی در جستجوی واقعیت و فارغ از دلبستگی به دیدگاه های شخصی، اطلاعات مبتنی بر تجارب عملی را ارج نهد، آنچه را که صرفاً یک نظر و یک رأی است به مقام واقعیت ارتقا ندهد و حقیقت را وجه المصلحت توافق بین گروه های مخالف ذینفع نسازد. برای بررسی بهتر این مسائل و موضوع های بی شمار دیگری که مسلماً پیش خواهد آمد، جامعه بهائی شیوه عمل معینی اتخاذ کرده است که ویژگی آن اقدام، بازنگری، مشورت





و مطالعه ای است که نه تنها مراجعه مداوم به آثار امری بلکه تجزیه و تحلیل علمی الگوهای حاصله را نیز در بر می گیرد. سؤالاتی نیز از قبیل اینکه چگونه می توان یک چنین روش یادگیری در حین عمل را ادامه داد، چگونه می توان مشارکت تعداد فزاینده ای از افراد را در تولید و به کار گیری دانش مربوطه تضمین نمود، و چگونه می توان ساختارهایی برای استفاده سیستماتیک از تجربیات حاصله در سراسر جهان و برای ارائه و انتقال درس های آموخته شده طرح نمود، از جمله مسائلی است که مورد کاوش و تحقیق مستمر جامعه بهائی می باشد.

مسیر کلی این فرایند یادگیری از طریق یک سلسله نقشه های جهانی هدایت می شود که جهت و چارچوب آن را بیت العدل اعظم تعیین می کنند. واژه کلیدی این نقشه ها پرورش قابلیت است. هدف بالا بردن سطح توانمندی سه شرکت کننده در این اقدام جمعی یعنی افراد، جامعه و مؤسسات می باشد تا پایه های حیات روحانی را در همه جا - از دهکده های بی شمار در مناطق روستایی گرفته تا محله های شهرهای بزرگ - تقویت نمایند. رفع برخی از نیازهای اجتماعی و اقتصادی ساکنین محل را وجهه همت خود قرار دهند، در گفتمان های رایج مشارکت نمایند و در عین حال انسجام لازم در روش ها و رویکردها را حفظ کنند.

درک ماهیت آن روابطی که فرد، جامعه و مؤسسات اجتماع، یعنی سه بازیگری را که همواره در صحنه تاریخ گرفتار کشمکش بر سر کسب قدرت بوده اند به هم پیوند می دهد، مسئله ای مهم و اساسی در فرایند یادگیری است. در این بستر،





پیش فرضی که روابط بین سه اجراکننده مزبور را لزوماً تابع مستلزمات رقابت می داند و قدرت های عظیم و نهفته روح انسانی را نادیده می گیرد کنار گذاشته شده و به جای آن پیش فرضی واقع بینانه تر اتخاذ گردیده مبنی بر اینکه تعامل دوستانه و هماهنگ این سه می تواند مروج تمدنی باشد که شایسته بشری بالغ است. الهام بخش اقدامات بهائیان برای یافتن مجموعه نوینی از روابط بین این سه اجراکننده، بینشی از اجتماع آینده است که حضرت بهاءالله قریب یک قرن و نیم پیش در یکی از الواح خود به آن اشاره فرموده عالم بشری را به هیکل انسان تشبیه می نمایند که همکاری و تعاون اصل حاکم بر نظام آن است. همان گونه که پیدایش قوه عاقله در عالم وجود نتیجه همبستگی و اتحاد پیچیده میلیون ها سلول است که با تشکیل بافت ها و اعضای مختلف توانمندی های متمایز را ممکن می سازند تکامل تمدن بشری را نیز می توان نتیجه مجموعه ای از تعاملات بین اجزای منسجم و متنوع نوع انسان دید، انسانی که توانسته است از مقصد کوتاه بینانه تمرکز در موجودیت خود فراتر رود. همان طور که زیستایی هر سلول و هر عضو به سلامت تمامی بدن وابسته است به همین ترتیب رفاه هر فرد، هر خانواده و هر ملت را باید در رفاه تمامی نوع بشر جستجو نمود. بر اساس چنین بینشی و با آگاهی بر لزوم اقدامات هماهنگ برای حصول نتایج سودمند، هدف مؤسسات تسلط بر افراد نیست بلکه پرورش استعدادها و هدایت آنان است. افراد نیز به نوبه خود این هدایت را با میل و با ایمانی منبعث از درک و آگاهی می پذیرند نه با اطاعت کورکورانه. وظیفه خطیر جامعه ایجاد و حفظ محیطی است که در آن توانایی افرادی که مایلند خلّاقیت





خود را مسئولانه و در جهت مصالح عمومی و بر طبق نقشه های مؤسّسات ابراز نمایند از طریق اقدامات مشترک مضاعف شود.

برای شکل گیری مجموعه روابط فوق الذّکر به صورت الگویی از زندگی مبتنی بر اصل یگانگی نوع بشر، برخی از مفاهیم اساسی باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد. عمده ترین آنها مفهوم قدرت است. بدیهی است که قدرت به معنای وسیله ای برای سلطه جویی و گرایش های ملازم آن مانند رقابت، مجادله، تفرقه جویی و تفوّق طلبی باید کنار گذاشته شود. البته این بدان معنی نیست که کارکرد قدرت انکار شود زیرا حتی در مواردی که نهادهای اجتماع مأموریت و اختیارات خود را با رأی مردم کسب می کنند قدرت در اعمال حاکمیت و مرجعیت مداخلت دارد. اما قدرتش عنصری محدود نیست که باید ضبط و تصرف شود و مجدّانه محافظت گردد. قدرت، در اصل، قابلیت است نامحدود برای ایجاد تقلیب و تحوّل که در تمامیت نوع انسان جای دارد. فرایندهای سیاسی مانند سایر فرایندهای زندگی نباید از تأثیر قوای روح بشری از جمله قدرت وحدت و یگانگی، قدرت عشق و محبت، قدرت خدمت خالصانه، و قدرت اعمال خالصانه بی بهره بماند. آیین بهائی همانند دیگر ادیان امیدوار است که نوع بشر از این قدرت ها بهره بیشتری گیرد. شکوفا نمودن، تشویق کردن، جهت بخشیدن، هدایت کردن و قادر ساختن از جمله واژه هایی هستند که با این مفهوم از قدرت بستگی دارند.

جامعه بهائی ادعای کمال ندارد و به خوبی نیز آگاه است که راه درازی در پیش دارد تا تجربیاتش منجر به کسب بصیرت های لازم در باره این روابط گردد.





داشتن آرمان های والا با پیاده کردن آنها در زندگی روزمره بسی متفاوت است. چالش های بی شماری در راه است و درس های بسیاری باید آموخت. ناظری بی طرف در نگاهی کوتاه ممکن است مساعی جامعه بهائی در جهت مقابله با این چالش ها را آرمان گرایانه بخواند ولی متهم ساختن بهائیان به بی تفاوتی نسبت به امور کشورشان توجیه پذیر نیست تا چه رسد به تهمت بی وطنی. اگرچه ممکن است مجهودات بهائیان برای برخی خیال پردازانه انگاشته شود اما توجه و علاقه عمیقشان به مصالح نوع بشر را نمی توان نادیده گرفت. به علاوه در حالی که به نظر نمی رسد هیچ یک از ترتیبات کنونی جهان قادر باشد جامعه بشری را از غرقاب اختلاف و جدال نجات بخشد و رفاه و سعادتش را تأمین نماید، چرا اقدامات گروهی از شهروندان یک مملکت به منظور درک عمیق تر خود از ماهیت آن روابط بنیادینی که تعیین کننده آینده ای است که نوع انسان به سویش در حرکت است باید زیر سؤال برده شود؟ چه ضرری از این اقدامات می تواند حاصل شود؟

حال در چارچوب ارائه شده در فوق، می توان دوّمین بُعد مجهودات جامعه بهائی برای کمک به فرایند تمدّن سازی، یعنی مشارکت این جامعه در امور اجتماع را بررسی نمود. آنچه را که بهائیان به منزله یک جنبه از کمک خود به این فرایند می دانند البته نمی تواند با جنبه دیگر آن مغایرت داشته باشد بدین معنی که فی المثل آنان نمی توانند در صدد یافتن الگوهایی فکری و عملی برای متجلی ساختن اصل وحدت و یگانگی در جامعه خود باشند ولی همزمان در میدانی فعالیت کنند که مفروضاتی کاملاً متفاوت در باره زندگی اجتماعی انسان را دنبال





می کند. برای دوری جستن از این دوگانگی و تضاد، جامعهٔ بهائی بر اساس آموزه های آیین خود عناصر اصلی رویکردی را به تدریج تنظیم کرده است که مشارکت اعضایش در حیات اجتماع را شکل می دهد. اولین و مهم ترین وظیفهٔ بهائیان، چه فردی و چه جمعی، کوشش در اجرای این تعلیم حضرت بهاءالله است که می فرماید: «باید با جمیع اهل عالم به رُوح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات اُمم است.» حضرت عبدالهء با ارائهٔ توضیحات بیشتری در این مورد می فرماید: «نوع انسان محتاج تعاون و تعاضد است محتاج مروده و اختلاط است تا کسب سعادت و آسایش کند و راحت و آرایش یابد»، «آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت مَماتِ نوع بشر است» و همچنین «هر چه اُلفت و محبت بین بشر مُزدداد شود سعادتش بیشتر شود و هر چه نزاع و جدال به میان آید سبب ذلت شود.» حتی در بارهٔ دین می فرماید: «دین باید سبب محبت و اُلفت باشد اگر دین سبب جدال و عداوت شود البته عدم آن بهتر است.» بدین ترتیب بهائیان دائماً می کوشند تا به نصیحت حضرت بهاءالله گوش فرادهند که می فرماید: «از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید.» آن حضرت به پیروان خود توصیه می فرماید که «امروز انسان کسی است که به خدمتِ جمیع مَنْ عَلی الأرض قیام نماید.» نصیحت حضرتش آنست که «هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید.» حضرت بهاءالله در اهمیت وحدت و یگانگی می فرماید: «نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد.» با





توجه به این گونه عقاید و افکار، بهائیان می کوشند تا حدّی که امکاناتشان اجازه دهد با تعداد فزاینده ای از جنس‌ها، سازمان‌ها، گروه‌ها و افراد همکاری نمایند و به اقدامات مشترکی بپردازند که بر اتحاد و یگانگی می افزاید، رفاه عالم انسانی را ترویج می دهد و به همبستگی جهانی کمک می نماید. آثار بهائی پیروان این آیین را به مشارکت فعالانه در جوانب بی شماری از زندگی معاصر فرا می خواند. بهائیان برای انتخاب میادین مشارکت خود موظّفند که این اصل مُندمِج در تعالیم بهائی را نیز مدّ نظر داشته باشند که وسیله باید با هدف توافق و تطابق داشته باشد و نمی توان از راه‌های ناشایست به اهداف متعالی دست یافت. به خصوص ممکن نیست بتوان وحدتی پایدار را از طریق مجهوداتی بنیان نهاد که اختلاف را ترویج می دهد و یا مبتنی بر این باور است که تعاملات بشری کلاً و ذاتاً بر شالودهٔ تضادّ منافع استوار می باشد. در اینجا باید متذکّر شد که با وجود محدودیت‌های ناشی از پابندی به این اصل، جامعهٔ بهائی دچار کمبود موقعیت برای همکاری نبوده است؛ چه بسیاری از مردمانی که امروزه در سراسر جهان در جهت تحقّق اهدافی که مورد نظر بهائیان نیز هست مجدّانه در تلاش اند. بهائیان همچنین می کوشند تا در همکاری‌های خود با دیگران از مرزهای مشخصی فراتر نروند مثلاً هیچ اقدام مشترکی را فرصتی برای تحمیل عقاید مذهبی خود نشمرند و از خودبِرحقّ بینی و سایر جلوه‌های نامطلوب هیجانات مذهبی احتراز جویند. اما درس‌هایی را که از تجربیات خود آموخته اند بی دریغ در اختیار اطرافیان‌شان می گذارند و بینش‌هایی را که دیگران اندوخته اند با خوشنودی در مساعی جامعه‌سازی خود به کار می گیرند.





پس از بیان مطالب فوق سرانجام به مسئله فعالیت های سیاسی می پردازیم. اعتقاد بهائیان بر اینکه نوع بشر با گذشتن از مراحل اولیه تکامل اجتماعی اکنون به آستانه بلوغ خود رسیده است؛ ایمانشان به اصل وحدت نوع بشر یعنی خصیصه بارز دوران بلوغ نوع انسان و آگاهیشان بر اینکه این اصل مستلزم نواندیشی کامل در باره روابطی است که به اجتماع تداوم می بخشد؛ تمسکشان به یک فرایند یادگیری که با الهام از اصل یگانگی سعی در درک عمیق تری از ماهیت مجموعه ای نوین از روابط بین فرد، جامعه و مؤسسات دارد؛ اعتقادشان به این که مفهوم جدیدی از قدرت - فارغ از حس سلطه جویی و گرایش های ملازم آن مانند رقابت، مجادله، تفرقه جویی و تفوق طلبی - زیربنای این مجموعه روابط مطلوب است؛ و بینششان از بنا نهادن جهانی که از تنوع فرهنگی بهره مند و از هر نوع نفاق فارغ است؛ اینها از جمله عناصر اساسی چارچوبی هستند که رویکرد آیین بهائی نسبت به سیاست را، به نحوی که در زیر بیان می گردد، شکل می دهد.

بهائیان در پی کسب قدرت سیاسی نیستند. در دولت های متبوع خود قطع نظر از نوع حکومت، پست های سیاسی را نمی پذیرند هرچند مسئولیت هایی را که صرفاً جنبه اداری دارد قبول می کنند. به احزاب سیاسی وابستگی ندارند، در سیاست حزبی دخالت نمی کنند و در برنامه های وابسته به دستورالعمل های تفرقه انداز هیچ گروه یا حزبی شرکت نمی جویند. در عین حال به کسانی که با نیت خالص برای خدمت به کشور خود در اقدامات سیاسی مشارکت می نمایند و با آمال سیاسی را دنبال می کنند احترام می گذارند. رویکرد جامعه بهائی در





مورد عدم مشارکت در این گونه فعالیت ها به منزله اعتراضی بنیادین نسبت به امر سیاست به معنای واقعی آن نیست زیرا نوع بشر مآلاً از طرق سیاسی امور خود را سازمان می دهد. بهائیان در انتخابات مدنی شرکت می کنند ولی تنها در صورتی که این عمل مشروط به وابستگی آنان به احزاب سیاسی نباشد. بهائیان دولت را نظامی برای حفظ رفاه و پیشرفت صحیح اجتماع تلقی می نمایند و در هر کشوری که زندگی می کنند اطاعت از قوانین آن را، بدون زیر پا نهادن عقاید دینیشان، وظیفه خود می دانند. در هیچ توطئه و دسیسه ای برای براندازی هیچ دولتی شرکت نمی جویند و در روابط سیاسی دول مختلف دخالت نمی نمایند. این بدان معنی نیست که بهائیان از فرایندهای سیاسی جهان امروز بی اطلاع اند و بین حکومت های عادل و ظالم تمایز قائل نمی شوند. رهبران جهان در قبال مردم کشور خود که گرانقدرترین ذخایر هر مملکت شمرده می شوند وظایف سنگین و مقدسی بر عهده دارند. بهائیان در هر کجا که ساکن باشند می کوشند که موازین عدالت را رعایت نمایند و برای اصلاح نابرابری و بی عدالتی نسبت به خود و دیگران، در قالب قوانین موجود، فعالیت کنند ولی از هر نوع اقدام خشونت آمیز نیز اجتناب می ورزند. محبتی که بهائیان در قلوبشان نسبت به تمام نوع بشر می پروراند هیچ مغایرتی با احساس علاقه و وظیفه نسبت به وطنشان ندارد.

این رویکرد یا این راهبرد، همراه با آنچه در فوق بیان شد جامعه بهائی را قادر می سازد که در دنیایی که ملل و قباایل به ضدیت در مقابل یکدیگر ایستاده اند و ساختارهای اجتماعی در همه جا مردم را منقسم و از هم جدا می سازد، همبستگی





و یکپارچگی خود را در مقام یک موجودیت جهانی حفظ کند و اجازه ندهد که اقدامات بهائیان در یک کشور موقعیت همکیشانان را در سایر نقاط به خطر بیندازد. با اجتناب از درگیر شدن در منافع و اهداف متضاد ملل و احزاب سیاسی، جامعه بهائی قابلیت خود را برای کمک به فرایندهای صلح و وحدت افزایش می دهد.

دوستان عزیز: این مشتاقان به خوبی واقفند که طی طریق در این مسیر طولانی که شما عزیزان سالیان دراز آن را با مهارت و تدبیر پیموده اید وظیفه ای خطیر و مسئولیتی سنگین است. پیمودن این راه مستلزم حفظ تمسکی به اصول اخلاقی است که تزلزل نپذیرد، خواهان درستکاری و صداقتی است که تضعیف نشود، خواستار درکی روشن است که به تیرگی نگراید و لازمه اش عشقی به وطن مألوف است که بازیچه دست دسیسه گران نگردد. اکنون که هم میهنان شریف شما به بی عدالتی های وارده بر جامعه بهائی وقوف یافته اند و بدون شک امکان مشارکت شما در حیات اجتماع بیش از پیش فراهم خواهد شد، دعای این جمع به درگاه حضرت پروردگار آن است که به مدد تأییدات الهی موفق شوید که چارچوب ترسیم شده در این صفحات را برای همسایگان، دوستان، هم کاران و آشنایان خود تشریح نمایید تا در تشریک مساعی با آنان موقعیت های فزاینده ای برای کمک به بهزیستی و رفاه هموطنان خود بیابید بدون آنکه بر هویت شما در مقام پیروان نفس مقدسی که یک قرن و نیم پیش عالم انسانی را به استقرار صلح عمومی و نظم بدیع و جهانی دعوت فرمود خدشه ای وارد آید. [امضا: بیت العدل اعظم]»^{۲۲۲}





منع انواع تعصبات جاهلانه

«به قدر امکان باید سعی و کوشش نمود تا سوء تفاهمی که بین ملل حاصل شده زائل شود و لهذا باید قدری بحث در سوء تفاهمی که بین ادیان است بنمایم و اگر سوء تفاهم زائل شود، اتحاد کَلّی حاصل گردد، جمیع ملل با یکدیگر نهایت اُلفت حاصل نمایند. سبب اصلی این اختلاف و جدال از علمای ملل است زیرا آنها به ملل خود چنان تفهیم می کنند که سایر ملل مَعْضُوبِ خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار. روزی در طبریه در جنب معبد یهود بودم و خانه مُشْرِفِ به معبد بود؛ دیدم خاخام یهود وعظ می کند، می گوید ای قوم یهود شما اُمّتِ خدا هستید و سایر ملل اُمّتِ غیر او. خدا شما را از سُلالةٔ حضرت ابراهیم خلق کرده و فیض و برکت به شما داده و شما را از جمیع ملل ممتاز نموده. از شما اسحاقی برگزیده، حضرت یعقوبی فرستاده، حضرت یوسفی برانگیخته، حضرت موسائی مبعوث نموده، حضرت هارونی فرستاده، حضرت سلیمانی برانگیخته و حضرت داوودی و حضرت اَشعِیایی [نیز با تلفظ اِشعِیاء] و حضرت ایلیایی فرستاده. جمیع این پیمبران از شما هستند؛ از برای شما فرعونیان را غرق نمود و دریا را شکافت و از آسمان برای شما مائده فرستاد. از سنگ آب جاری کرد، شما اُمّتِ مَقْبُوله نزد خدا هستید، شما بنی اسرائیل اَبْناءِ خدایید و از جمیع ملل ممتازید. موعود شما مسیح می آید آن وقت شما عزیز می شوید و بر جمیع عالم حاکم و امیر می گردید و اَمّا سایر ملل، خَذَلَةُ هَزَلَةٍ رَذَله گردند. یهودی ها آنقدر از حرف او مسرور بودند که وصف ندارد. همین طور سایرین، سبب اختلاف و نزاع و جدال آنها علمای اُمّت بوده اند. اما اگر





اینها تحرّی حقیقت می کردند، البته اتحاد و اتفاق حاصل می شد، زیرا حقیقت یکی است و تعدّد قبول ننماید.»^{۲۲۳}

«تعصّب دینی، تعصّب مذهبی، تعصّب وطنی، تعصّب سیاسی هادم بنیان انسانی است. اولاًّ دین یکی است زیرا ادیان الهی حقیقت است. حضرت ابراهیم ندا به حقیقت کرد؛ حضرت موسی اعلان حقیقت نمود؛ حضرت مسیح تأسیس حقیقت فرمود؛ حضرت رسول ترویج حقیقت نمود؛ جمیع انبیاء خادم حقیقت بودند؛ جمیع مؤسّس حقیقت بودند؛ جمیع مروّج حقیقت بودند. پس تعصّب باطل است، زیرا این تعصّبات مخالف حقیقت است. امّا تعصّب جنسی، جمیع بشر از یک عائله اند، بندگان یک خداوندند، از یک جنسند، تعدّد اجناس نیست. مادام همه اولاد آدمند دیگر تعدّد اجناس اوهام است. نزد خدا انگلیزی نیست، فرنساوی نیست، ترکی نیست، فرّسی نیست. جمیع نزد خدا یکسانند. جمیع یک جنسند. این تقسیمات را خدا نکرده، بشر کرده، لهذا مخالف حقیقت است و باطل است. هر یک دو چشم دارد، دو گوش، یک سر دارد، دو پا. در میان حیوانات تعصّب جنسی نیست. در میان کبوتران این تعصّب نیست، کبوتر شرق با کبوتر غرب آمیزش کند... پس چیزی که حیوان قبول نمی کند، آیا جایز است انسان قبول نماید؟ و امّا تعصّب وطن؛ همه روی زمین یک گُره است، یک ارض است، یک وطن است. خدا تقسیمی نکرده، همه را یکسان خلق کرده، پیش او فرقی نیست. تقسیمی را که خدا نکرده، چطور انسان می کند؟ اینها اوهام است. اروپا یک قطعه است، ما آمده ایم خطوطی وهمی مُعین کرده‌ایم و نه‌ری را حدّ قرار داده ایم که این طرف فرانسوا و آن طرف آلمانیا، و حال آنکه نهر برای





طرفین است. این چه اوهامی است؟ این چه غفلتی است؟ چیزی را که خدا خلق نکرده ما گمان می‌کنیم و سبب نزاع و قتال قرار می‌دهیم. پس همه این تعصبات باطل است و در نزد خدا میغوض. خدا ایجاد مَحَبَّت و مَوَدَّت نموده و از بندگانش اَلْفَت و مَحَبَّت خواسته. عداوت نزد او مردود است و اِتِّحَاد و اَلْفَت مقبول.»^{۲۲۴}





منع جنگ و دشمنی و تعرّض و فساد

«کُلُّ عباد را به ناصح مُشفقانه نصیحت نمودیم که احدی متعرّض احدی نشود و نفسی با نفسی مجادله ننماید.»^{۲۲۵}

صفحه | ۱۵۹

«قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احتیای الهی [بهایان] کشته شوند، نزد این عبدٌ محبوب تر از آن است که به نفسی تعرّض نمایند.»^{۲۲۶}

«ابدأ نفسی تعرّض به نفسی ننماید و بر محاربه قیام نکنند. شأن اهل حقّ خضوع و خشوع و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود.»^{۲۲۷}

«لَعَمْرُ لِلَّهِ این حزب از صبر و سکون و تسلیم و رضا، مَظَاهِرِ عدل شده اند و در اصطبار به مقامی رسیده اند که گُشته شده اند و نَکُشته اند مَعَ آن که بر مظلوم های ارض وارد شد آنچه که تاریخ عالمٌ شبیه آن را ذکر ننموده و چشمُ اُمَمٌ مثلش را ندیده.»^{۲۲۸}

«عالم انسانی به مُرافقت و بردباری ساکن و مُستتریح و اِلّا هر روز جدالی و نزاعی بر پا. از حقّ متعال این فانی آمیل و سائل که ضغینه و بغضا را از عالم بردارد و اختلاف را به اتّحاد و نفاق را به وفاق مُبدّل فرماید. اوست بر هر شیئی قادر و توانا.»^{۲۲۹}





«معرضین و منکرین به چهار کلمه مُتَمَسِّک: اَوَّل کلمه فَصَّرُبُ الرِّقَاب و ثانی حرق کتب و ثالث اِجْتِنَاب از مِللِ اُخْرٰی و رابع فناى احزاب. حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سَدَّ عَظِیم از میان برداشته شد و این چهار امرِ مُبِین از لوحِ مَحُو گشت و صِفَاتِ سَبْعٰی را به صِفَاتِ رُوحَانِی تبدیل نمود.»^{۲۳۰}

«به نام دوست یکتا، قلمِ اَعْلٰی [قلمِ حضرت بَهَاءُالله] اهل بها [بهائیان] را به فیوضاتِ رَحْمَاتِیّه بشارت می دهد و جمیع را نصیحت می فرماید تا کَلِّ به نُصَحِ اللّٰهِ مَالِکِ اَسْمَاءِ بِمَا اَرَادَهُ الْمَحْبُوب فائز شوند. جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست. باید اِحْتِبَای الهی [بهائیان] به لحاظ مَحَبَّت در خلق نظر نمایند و به نَصَائِحِ مُشْفَقَانَه و اَعْمَالِ طَیِّبَه کَلِّ را به اَفقِ هِدَايَتِ کِشَانَد.»^{۲۳۱}

«هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اَوَّل به سیفِ معانی و بیانِ مَدِیْنَهٔ قَلْبِ خُود را تَصَرَّف نماید و از ذِکْرِ مَاسِوٰیِ الله محفوظ دارد و بعد به مَدَائِنِ قُلُوبِ تَوَجِّه کند. اینست مقصود از نصرت. اَبْدًا فِسادِ مَحْبُوبِ حَق نبوده و نیست و آنچه از قَبْلِ بعضی از جُهَّال اِرْتِکَابِ نَمُودَه اند اَبْدًا مَرَضِی نبوده. اِنْ تَقْتُلُوْا فِی رِضَا لَخَیْرٍ لَّكُمْ مِنْ اَنْ تَقْتُلُوْا.»^{۲۳۲}

«قَسَمِ به جِمالِم که اِگر اِحْتِبَایم [بهائیان] کِشْتَه شوند بَهِتَر است از سَفَکِ دَمِ نَفْسِی.»^{۲۳۳}

«قَرِیْبِ چَهلِ سَنَهٔ عِبَادِ را به نَصَائِحِ مُشْفَقَانَه و مَوَاعِظِ حَکِیْمَانَه از فِسادِ و نِزَاعِ جِدَالِ مَنعِ نَمُودِیم و اِینِ اِرَادَهٔ به اِرَادَهٔ مَطْلُقهٔ الهِیّهٔ و اِعَاتِشِشِ در مَمَالِکِ اِیرَانِ نَفُوذِ نَمُود، به شَأْنِی که بَد شِنِیدَنْد، خُوبِ گُفْتَنْد، زُشْتِ دِیدَنْد و زِیَا نَمُودَنْد.»





کشته شدند و شفاعت کردند. مَعَ ذَلِکَ نَهْ از دولت و نه از مَلَّتْ آخَدِی مُلْتَفْتِ نَهْ. چه مقدار از هذیانات که در لیالی و ایامِ قَوْلًا و تحریراً ظاهر شد و مظلوم های عالم به حیل صبر مُتَمَسِّک و به ذیلِ اِصْطِبَارِ مُتَشَبِّثْ بودند و در مقابل کلمه ای ظاهر نه. خاتمِ رُسُل و هادی سُبُلِ رُوحِ ما سِوَاهِ فِدَاهِ فرموده: «یا أَبَاذَر، لِكُلِّ شَیْءٍ دَلِیْلٌ، دَلِیْلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِیْلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ». و همچنین فرموده: «یا أَبَاذَر، أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّمْتُ بِاللَّهِ». باری در جمیع موارد ظلم و اعتساف صبر نمودیم و به خدا گذاردیم.»^{۲۳۴}

«مقصود این مظلوم [حضرت بَهَاءُ اللَّهِ] آن که اَوَّلًا نَارِ ضَعِیْنَه و بغضا که در افتده و قلوب مشتعل است به کوثرِ نُصْح و سَلْسَبِیلِ حَکْمَتِ ساکن شود و انوارِ نَبِیِّ اتِّحَاد و اتِّفَاقِ از آفاقِ قلوبِ عبادِ اِشْرَاقِ نماید و ثانیاً حَکْمِ جِدَال و نزاع و فساد و قتل و مَیْتَنَکَدُّرِ بِهِ الْوُجُودِ را مرتفع نماید و در اکثری از الواحِ نَهی شده. باید کَلِّ الیوم به اسبابی تمسک نمایند که سبب اصلاح عالم و دانایی اُمَم است و دانایی اسبابی است که انسان را حفظ نماید از آنچه سزاوار نبوده و نیست و همچنین تعلیم نماید به آنچه که منفعتش شامل او و اهل عالم گردد... امید هست به نصایحِ مُشْفِقَانَه عالم به طِرَازِ عَدَل و انصافِ مَزِینِ گردد.»^{۲۳۵}

«جِدَال و نزاع و فسادِ مَرْدُودِ بوده و هست. باید اِحْتِایِ الهی [بِهائیان] بلحاظِ مَحَبَّتِ در خَلْقِ نظر نمایند و به نصایحِ مُشْفِقَانَه و اعمالِ طَیِّبَه کَلِّ را به اُفُقِ هدایت کشانند.»^{۲۳۶}





«امروز باید دوستان طُرّاً به اخلاق و اعمالی که سبب ارتفاع کَلِمَةُ اللَّهِ و اِبْقَاءِ نفوس است مشغول گردند. رایبِ اخلاقِ مَرَضِيَّةِ از هر رایبِی سبقت گرفته و عَلِمُ اَعْمَالِ طَيِّبِهِ مقامش از جمیعِ اَعْلَى و اَقْدَمِ بوده و هست. بگو ای دوستان، لَعَمْرُ اللَّهِ جدال منع شده و نزاع و فساد و سَفَكِ دِمَاءِ و اعمال خبیثه کلّ نهی شده، نَهِيّاً عَظِيماً فِي كِتَابِهِ الْعَظِيمِ... قسم به آفتاب حقیقت که از اُفُقِ سَمَاءِ سَجِنِ اَعْظَمِ [زندان عَکَا] مُشْرِقِ و ظاهر است ابداً ارادهٔ جَمَالِ قِدَمِ [حضرت بهاء‌الله] نزاع و جدال و مَابِتَكَدَّرُ بِه القلوب نبوده و نیست. به الواح رجوع نمایید: می‌فرماید: عَاشِرُوا مَعَ الْاَدْيَانِ بِالرُّوحِ وَ الرَّيْحَانِ.»^{۲۳۷}

«سُبْحَانَ اللَّهِ قَلِمِ اَعْلَى [قلم حضرت بهاء‌الله] در لیالی و ایام اولیاء را به معروف امر فرموده و از مُنْكَرِ نَهَى. در بعضی الواح این کلمهٔ عَلِیاً نازل: طوبی از برای نفسی که بشنود و نگوید. اگر نیکویی از کسی بینند به مکافات قیام کنند. اگر ضَرِّی مشاهده کنند صبر نمایند و به خدا گذارند. ضرب و شتم و جنگ و جدال و قتل و غارت کار درنده‌های بی‌شۀ ظلم و نادانی است. اهل حق از جمیع آن مقدّس و مبرّأ.»^{۲۳۸}

«کلّ عباد را به نصایح مُشْفَقَه نصیحت نمودیم که اَحَدی مُتَعَرِّضِ اَحَدی نشود و نفسی با نفسی مجادله ننماید. بِالْمَرَّةِ حکم قتل در الواح بدیع ممنوع شده... نصرت حقّ به نصایح حسنه و مواعظ حکیمه بوده نه به منازعه و مجادله. بشنوید نصایح قلمِ اَعْلَى [قلم حضرت بهاء‌الله] را و از حُكْمِ اللَّهِ تجاوز ننمایید. در این ظهور [دین بهائی] فساد بِالْمَرَّةِ نهی شده... قسم به آفتاب افق تقدیس





که اگر أَحْبَابِم [بهائیان] کشته شوند محبوب‌تر است نزد این عبد از سَفْكَ دَمِ نفسی... لازال حَقَّ آنچه خیر ناس بوده فرموده و به آن حکم نموده. اگر به هدایت اقبال نمودند این خیر راجع به آن نفوس مُقبِله خواهد بود وَاللَّاءِ إِنَّ رَبَّكَ لَعَنِيَّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^{۲۳۹}

«هر امری که به قدر رأسِ شَعْرِي [سر مویی] رائحهٔ فساد و نزاع و جدال و یا حزن نفسی از او ادراک شود، حزب الله [بهائیان] باید از او احتراز نمایند، بِمَثَابِه احتراز از رَقْشَا [مار گزنده]... باری در هیچ امری از امور، این ظهور اعظم شریک فساد نبوده و نیست. يَشْهَدُ بِذَلِكَ لِسَانِي وَ قَلْبِي وَ زُبْرِي وَ صَحْفِي وَ كُتْبِي وَ أَلْوَاحِي»^{۲۴۰}

«مکَرَّر وصیت نموده و می‌نمایم دوستان را که از آنچه رائحهٔ فساد استشمام می‌شود اجتناب نمایند، بَلْ فرار اختیار کنند. عالم منقلب است و افکار عباد مختلف»^{۲۴۱}

«با احزاب مختلفه به کمال مَحَبَّت رفتار نمایید و مُعَاشِرَت کنید. ضغینه و بغضا مردود بوده و هست»^{۲۴۲}

«ای احْبَائِي الهی [بهائیان] در این دور مقدّس نزاع و جدال ممنوع و هر مُتَعَدّی محروم... اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمایید، ظلم کنند عدل بنمایید، اجتناب کنند اجتناب کنید، دشمنی بنمایند دوستی بفرمایید، زهر





بدهند شهد ببخشید، زخم بزنند مرهم بنهید. هذا صِفَةُ الْمُخْلِصِينَ وَ سِمَةُ
الصادِقِينَ»^{۲۴۳}

«هر چند قازۀ اروپا مَهْدِ مَدَّتِیَتِ غَریبی است که به عدم معرفت وجود خالق یکتا و فساد اخلاق دچار شده و متأسفانه بدان افتخارمی نماید ولی ناشرین این مَدَّتِیَتِ محکوم به فنا، اهالی امریکا می باشند و اگر به دقت مطالعه در احوال آن کشور بنمایید، می بینید که در وقت حاضر چگونه مَظَاهِرِ این احوال پُرملال در جمیع اطراف و أنحاء آن خِطّه نمودار است؛ مادَّتِیَتِ لجام گسیخته چنان مردمان آنجا را فرا گرفته و به خود مشغول نموده که به جمیع عالم نیز سرایت نموده است.»^{۲۴۴}

«میزان فساد اخلاق به نحوی تدنّی یافته که شدّتِ جُنحه و جنایات روز افزون شاهد بر آن است؛ فساد سیاسی آنچنان است که دامنه اش روز به روز وسیع ترمی گردد و این فساد در جمیع أنحاء کشور [آمریکا]، حتّی در اعلیٰ طبقات رسوخ می یابد روابط مقدسه ازدواج ازهم گسیخته، اختیارات والدین را در منازل خود از بین برده، به طوری که آنان را تحقیر می نمایند و این امور از مُدهش ترین مَظَاهِرِ فسادی است که دامن گیر این جامعه عظیمه گردیده و به نحوی آشکاراست که دیگر مُحال است مُبهم و مَسْتور بماند و هر شخص بصیری آن را مشاهده می کند. به موازات این فساد جریان دیگری در کار است که در جمیع جوانب حیات رسوخ یافته و آن سَرّی است که در این مَلّت و فی الواقع هر مَلّتِ سرمایه داری وجود دارد و آن تأکید شدیدِ مُستمری است که در رفاه و آسایش





مادی نفوس به کار می رود و بالمَرّه از آنچه که تعلق به عالم روح دارد غافلند و حال آنکه تنها شالوده ای که بر آن با نهایت اطمینان و اعتماد می توان شالوده ای رزین و اعمده متین برای سعادت عالم انسانی برپا داشت همین جنبه روحانی حیات انسانی است. این مادّیت سرطانی است که در اروپا بوجود آمده و حال در قاره امریکای شمالی به حدّ اعلاّی نفوذ و رسوخ خود رسیده و از آنجاست که پنجه های قوی خود را به ملل آسیایی نیز کشیده و آثار شومش در سواحل قاره افریقا مشهود است. اکنون همین سرطان به غارت قلب خود پرداخته که حضرت بهاءالله با نهایت قوّت و صراحت آن را محکوم فرمودند و این را شعله خانمانسوز دانستند و مقدمه فتنه کبری شمردند و موجب بلاّی عقیم گرفتند که چون صاعقه فرود آید و شهرها را در شراره های خود بسوزاند و رعب و وحشت و ناامنی در قلوب ساکنین کره ارض به وجود آرد.»^{۲۴۵}

«بهائیان باید همت در ترویج و اقتباس از حَسَنَاتِ اَهِلِّ غَرَبِ نمایند، نه تقلید سَیِّئَاتِ اَنان.»^{۲۴۶}





صلح، منع مسابقهٔ تسلیحاتی، اصل امنیت جمعی

«از حقّ جَلِّ جَلالُه سائل و آمیل که مشارق ثروت و اقتدار و مطالع عزّت و اختیار یعنی ملوک ارض آيَدَهُمُ اللهُ را بر صلح اکبر تأیید فرماید. این است سبب اعظم از برای راحتِ اُمَم. سلاطینِ آفاق وَفَقَهُمُ اللهُ باید باتفاق به این امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تَمَسُّک فرمایند. امید آن که قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است. باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح به اصلاح توجّه کنند. و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند. در این صورت عَساکر و آلات و آدواتِ حَرَب لازم نه، إِلَّا عَلَي قَدْرِ مَقْدُورٍ لِحَفِظِ بِلَادِهِمْ.»^{۲۴۷}

«اُسُّ اعظم که ادارهٔ خلق به آن مربوط و منوط آن که: اوّل باید وزرای بیتِ عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریفِ باهظه فارغ و آزاد شود. این فقره لازم و واجب چه که مُحاربه و مُجادله اُس زحمت و مَشَقَّت است.»^{۲۴۸}

«لَا بُدَّ بر این است مجمع بزرگی در ارض بر پا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مُفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن اینست که دُولِ عظیمه برای آسایش عالم به صلح محکم متشبّث شوند و اگر مَلِکی بر مَلِکی برخیزد جمیع مُتَّفَقاً بر منع قیام نمایند در این صورت عالم محتاجِ مُهَمّاتِ حَرِبيه و صفوفِ عَسکریه نبوده و نیست إِلَّا عَلَي قَدْرِ يَحْفَظُونَ بِه مَمَالِكِهِمْ وَ بِلْدَانِهِمْ. اینست سبب





آسایش دولت و رعیت و مملکت. انشاء الله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الٰهیند به این مقام فائز شوند و عالم را از سطوتِ ظلم محفوظ دارند.»^{۲۴۹}

«ما جمیع می‌دانیم صلح خوب است، سبب حیات است، لکن محتاج ترویج و عمَلیم. اما چون این عصرِ نورانی است و استعداد صلح حاصل، لا بُدّ بر این است این افکار منتشر شود، به درجهٔ اجرا و عمل آید.»^{۲۵۰}

«از جمله تعالیم حضرت بهاء‌الله حُرَّیَّتِ انسان است که به قوّه معنویه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعهٔ بقا از خصائص عالم طبیعت است و این مسألهٔ منازعهٔ بقا سرچشمهٔ جمیع بلایا است و نکبتِ کُبری.»^{۲۵۱}

«اوّل باید صلح و سلام بین افراد انسانی تأسیس شود تا منتهی به صلح عمومی گردد.»^{۲۵۲}

«تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند، هیچ امرعظیمی تحقق نیابد. حال صلح عمومی امریست عظیم، ولی وحدتِ وجدان لازم است که اساس این امرعظیم گردد.»^{۲۵۳}

«اروپا آنبارِ اسلحه شده و یقین است که این تدارکاتِ حربی بالاخره به جنگ بزرگی منتهی گردد زیرا همین تسلیحات سبب بروز جنگ می‌شود و این زرادخانه





منفجر خواهد شد و چنین استنباطی غیب‌گویی لازم ندارد، هر عقل سلیمی آن را تصدیق می‌کند.»^{۲۵۴}

«این روزِ روزِ بدیعست و این عصر عصر خداوند عزیز. عَنْ قَرِيبِ جِهَانِ بَهْسْت بَرِينِ گَرَدَد. روز وحدت عالم بشر است و اِتِّحَادِ جَمِيعِ مَلَل. تَعَصُّبَاتِ مَوْرِثِ جِهَالْتِ بُوَد و اَسَاسِ صُنْدِيَّتِ بَشَر. عنایت خداوند این روز فیروز را محقق فرمود. عَنْ قَرِيبِ وَحْدَتِ عَالَمِ اِنْسَانِي در قطبِ آفاق موج زند. جدال و نزاع نماند. صَبْحِ صِلْحِ اكْبَرِ بَدْرخَشْد. جهانِ تازه شود و جمیع بشر برادران گردند.»^{۲۵۵}

«امروز عالم انسانی ظلمانی است زیرا از عالم الهی بی خبر گشته، اینست که قلوب بشر از آیاتِ الهی خالی است، نَفَثَاتِ رُوْحِ الْقُدُسِ تَأْثِيْرِي در اهل عالم ندارد. اما چون انوار روحانی بر عالم انسانی بتابد و تعالیم و أوامِرِ الهی رواج یابد وجدان بیدار گردد و روحی جدید بدمد و قوای تازه برسد و حیاتی جدید ظاهر شود و چنان است که گوئی از عالم حیوان به عالم انسان ارتقاء یافته... من دعا می‌کنم، شما نیز دعا کنید که چنین فضل و موهبت آسمانی نصیب گردد، عداوت و دشمنی زائل شود، جنگ و خونریزی نماند، قلوب به هم مرتبط شود و جمیع بشر از یک چشمه بنوشند.»^{۲۵۶}

«امروز اعظم مصائب عالم حرب است. عالم انسانی راحت نیست و حرب دائمی است زیرا جمیع دول مستمراً در تهیه حربند. جمیع اموال صرف حرب می‌شود. این بیچاره زارع به کدِّ یمین [دسترنج] و عَرَقِ جَبِينِ شَب و روز می‌کوشد تا چند دانه به دست آید و خرمنی اندوخته گردد ولی چه فایده زیرا





حاصل آن تجهیز حرب می شود و خرج توپ و تفنگ و قورخانه و کشتی های جنگ می گردد و این حربِ مالی دائمی است. دیگر ملاحظهٔ اِتلافِ نفوس نمایند که در میدان حرب چگونه پامال می شوند. هر چند حربِ جانی یعنی نفوس محدود و مخصوص است اما حربِ مالی دائمی است و عمومی و ضرر آن راجع به عموم بلکه عالم انسانی از آن مُنضرر.^{۲۵۷}

«بلی تمدّن حقیقی وقتی در قطب عالم عَلمِ افرازد که چند ملوک بزرگوار بلند همت چون آفتاب رخشندهٔ عالم غیرت و حمیت به جهت خیریت و سعادت عموم بشر به عزمی ثابت و رأی راسخ قدم پیش نهاده مسئلهٔ صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و به جمیع وسائل و وسائط تشبّث نموده عقَدِ انجمن دول عالم نمایند و یک معاهدهٔ قویّه و میثاق و شروط محکمّه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق عموم هیئت بشریّه مؤکد فرمایند. این امرِ اَنَمِّ اَقَوْمِ را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کُلِّ سُکَّانِ اَرْضِ مقدّس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشند. و در این معاهدهٔ عمومیّه تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دُولیّه و روابط و ضوابط مابین هیئت حکومتیّه بشریّه مقرر و معین گردد و کذلک قوّهٔ حربیّهٔ هر حکومتی به حدّی معلوم مخصّص شود. چه اگر تدارکات محاربه و قوّهٔ عسکریّهٔ دولتی ازدیاد یابد سبب توهمِ دول سائره گردد. باری اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دُولِ مِنْ بَعْدُ شرطی از شروط را فسخ نماید کُلِّ دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریّه بکمال قوّت بر تدمیر آن حکومت





برخیزد. اگر جسم مریض عالم به این داروی اعظم موفق گردد البته اعتدال کئی کسب نموده به شفای باقی دائمی فائز گردد. ملاحظه فرمایید که اگر چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تَهْنَأُ و تدارکات مهتات جنگ و حرب نباشد و مُضَطَّرَّ به اِصْطِنَاعِ آلاَتِ حَرْبِيَّةٍ جدیده بجهت مقهوریت نوع انسان نگردد بلکه به عَسْكَرِ قَلِيلِي که سبب تأمین مملکت و تأدیب اهل فساد و شقاوت و منع فِتَنِ داخلیه است محتاج و بس. از این جهت اولاً بندگان الهی عموم اهالی از تحمّل اَثْقَالِ مَصَارِفِ باهِظَةُ حَرْبِيَّةٍ دول راحت و مُسْتَرِيحِ شوند ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را دائماً در اِصْطِنَاعِ آلاَتِ مُضَرِّه که شواهد درندگی و خونخواری و مُتَأَفِي موهبت کَلِيَّةٍ عالم انسانی است صرف ننمایند بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگی جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نَجَاحِ نوع بشر گردند و عموم دُولِ عالم بکمال عَزَّتِ بر سریر تاجداری مستقرّ و کَافَّةٍ قبائل و اُمَمِ در مَهْدِ آسایش و راحت آرمیده و مُسْتَرِيحِ شوند. و بعضی اشخاص که از هَمَمِ کَلِيَّةٍ عالم انسان بیخبرند این امر را بسیار مشکل بلکه مُحَالِ و مُمْتَنِعِ شمرند. نه چنانست بلکه از فضل پروردگار و عنایت مقربین درگاه آفریدگار و هَمَّتِ بیهمتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراءِ فَرَائِدِ زمانه هیچ امری در وجود مُمْتَنِعِ و مُحَالِ نبوده و نیست. هَمَّتِ، هَمَّتِ: غیرت، غیرت لازمست. چه بسیار امور که در آرزمنه سابقه از مَقُولَةُ مُمْتَنِعَاتِ شمرده می شد که ابداً عقول تصوّر و وقوع آن را نمی نمود حال ملاحظه می نمائیم که بسیار سهل و آسان گشته و این امرِ اعظیمِ اَقْوَمِ که فی الحقیقه اَفْتَابِ اَنْوَرِ جهان مَدَبِيَّتِ و سبب فوز و فلاح و راحت و نَجَاحِ کُلِّ است از چه جهت مُمْتَنِعِ و مُحَالِ فرض شود؟ و لابد بر اینست که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد. چه که آلات





و آدواتِ حَرَبیّه بر این مینوال به درجه ای رسد که حَرَب به درجهٔ ما لا يُطَاقِ هیئتِ بشریّه واصل گردد. از این تفصیل مشروحهٔ گذشته مَبْرَهَن است که شرف و بزرگواری انسان به خونخواری و تیزچنگی و تدمیر مداین و ممالکِ اجنبی و تَبییر [هلاک کردن] و اِهلاکِ جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب بلندِ اختری و جوانِ بختی صیبتِ عدالتِ پروری و دلجوییِ عموم رعایا از اعالی و ادانی و تعمیر ممالک و مُدُن و قُرّی و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویجِ بندگان الهی و وضع اُسّ اساسِ اصولِ ترقّی و توسیعِ حالِ جمهور و تزئیدِ ثروت و غنایِ عمومیست.»^{۲۵۸}

«نباید اشتباه کرد که اصل وحدت عالم انسانی که محور جمیع تعالیم حضرت بهاءالله است صرفاً مُنبعث از احساساتی ناسنجیده و بیانِ امیدی مبهم و نارسا نیست و نباید آن را منحصراً ناشی از آرزوی احیاء روح اُخوّتِ بشری و خیرخواهی بین مردم انگاشت و هدفش را فقط در این دانست که بین افراد بشر و ملل و اقوام تعاون و تعاضدی حاصل گردد بلکه مقصدش بسیار برتر و دعویش بسیار عظیم تر از آنست که حتّی پیامبران پیشین مجاز به اظهارش بوده باشند. کاربرد پیامش فقط متوجّه و منحصر به افراد نیست بلکه مربوط به روابطِ ضرورتیّه ای می شود که باید ممالک و ملل را به هم پیوند داده عضو یک خانوادهٔ بشری نماید و چنان نیست که فقط مرامی را اعلان کرده باشد بلکه با تشکیلات و مؤسّساتی پیوستگی ناگسستنی دارد که اعتبار و صحتِ اصل وحدتِ عالم انسانی را تجسّم می بخشند و تأثیر و نفوذش را جاودان می نمایند و نیز لازمه اش آنست که در بنیان جامعهٔ کنونی تغییراتی حیاتی (ارگانیک) صورت





پذیرد که شبهش را چشم عالم ندیده است. این اصل متضمن مقابله ای دلبرانه و عمومی با معیارهای پوسیده شعارها و مرام های ملی است که هر چند در زمان خود لازم و مفید بوده اند ولی حال بنا به جریان معمول وقایع که به اراده و تقدیر پروردگار حادث گشته است باید جای خود را به کتابی مقدس حاوی تعالیم جدیدی دهد که از آنچه جهان تا به حال مقرر داشته به مراتب عالی تر و با آن بکلی متفاوت است. بلی اصل وحدت عالم انسانی خواهان تجدید بنیان جهان متمدن است. جهانی که به مانند هیکلی زنده در جمیع جنبه های حیاتش، در نظم سیاسیش، آمال روحانیش، تجارت و اقتصادش، خط و زبانش متحد باشد و در عین حال تنوع نامحدود خصائص ملی خود را در یک واحد فدرال محفوظ دارد. خلاصه، وحدت عالم انسانی نماینده و نشانه تحقق تکامل نوع بشر در این جهان است. این تکامل با حیات خانواده شروع شد و متعاقباً به اتحاد قبیله و بعد به وحدت حکومت در یک شهر و سپس به نظام کشورهای مستقل ارتقاء جست.»^{۲۵۹}

«صلح بزرگی که آرزوی دل و جان نیک اندیشان جهان در قرون و اعصار بوده و در باره اش عارفان و شاعران در نسل های پی در پی سخن گفته و در کارگاه خیال نمودارش ساخته اند، صلحی که تحققش نوید تمام کتب مقدسه در هر دور بوده حال بدستیابی ملل عالم نزدیک گشته است. این اولین بار در تاریخ جهان است که می توان تمام کره زمین را با وجود اختلافات بی شمار مردمش به شکل یک واحد مجسم کرد. پس استقرار صلح جهانی نه تنها امکان دارد بلکه اجتناب ناپذیر است و مرحله دیگری از ترقی و تکامل عالم است که به قول یکی از





متفکرین بزرگ مرحله جهانی شدن عالم بشری است. صلح جهانی آیا فقط بعد از وقوع وحشت و بلایی عظیم که مولود تمسکِ مُصْرَانه بشر به روش های ناهنجار قدیمی است باید تحقق یابد یا آن که فی الحال صورت پذیر است و از طریق اراده و عزمی راسخ که نتیجه مذاکره و مشورت باشد حاصل خواهد شد؟ اختیار یکی از این دو راه امروز در مقابل اهل عالم قرار گرفته است. اگر بشر در این موقع بحرانی و حسّاس که مشکلات بیشمار ملل مختلفه به یک مشکل مشترک یعنی بیم در بارهٔ سرنوشت جهان مبدّل گشته در نابودی جنگ و آشوب موقّق نشود به مسؤولیت وجدانی خویش عمل نکرده است.»^{۲۶۰}

«باری در آنچه مذکور افتاد بر دو نکته باید تأکید نهاد. اوّل آن که منسوخ کردن جنگ تنها به امضاء قرار دادها و عقْدِ مُعاهدات وابسته نیست بلکه به اقداماتی مُعْضِل و پیچیده بستگی دارد که مُستلزم یک نوع تعهّد و اهتمام جدید در حلّ مسائلی است که معمولاً کمتر کسی آنها را مسائلی مربوط به حصول صلح جهانی می‌شمارد. اساساً حصول امنیت اجتماعی فقط بر مبانی پیمان های سیاسی خیالی واهی و باطل است. دیگر آن که اوّل و اَلزَم قَدَم در راه حلّ مسائل مربوط به صلح جهانی آنست که موضوع صلح از مرحلهٔ صرفاً عملی و اجرایی باید به سطحی بالاتر یعنی توجّه به موازین اخلاقی و اصولی ارتقاء داده شود. زیرا جوهر صلح و آرامش چکیدهٔ یک امر درونی است که با مفاهیم روحانی و معتقدات معنوی تقویت می‌گردد و فقط با به کار بستن این مفاهیم و معتقدات است که راه حلّ ثابت و استواری را برای تأمین صلح جهانی می‌توان پیدا کرد. برای حلّ هر مشکل اجتماعی می‌توان بر اصول روحانی یا به قول دیگر بر ارزش





های انسانی اتکاء نمود زیرا هر شخص خیر اندیشی برای مشکلات راه حلّی پیشنهاد می‌نماید ولی خیر اندیشی و داشتن دانش عملی معمولاً کافی و وافی برای حلّ مشکل نیست. اینجا است که اهمیت و ضرورت اصول روحانی بیشتر معلوم می‌شود زیرا هم سبب بوجود آوردن محیط مساعدی می‌شود که موافق و متوازن با فطرت اصلیهٔ انسانی است و هم یک رفتار و یک تحرّک و یک اراده و آرزویی را بر می‌انگیزد که به موجب آن راه‌های عملی برای حلّ مشکل مکشوف تر و اجرائیش آسان تر می‌گردد. رهبران کشورها و تمام صاحبان رتبه و مقام وقتی می‌توانند بهتر به حلّ مشاکل پردازند که ابتداء اصول مبادی مربوط به آن مشاکل را بشناسند سپس در پرتو آن‌ها به اقدام پردازند.»^{۲۶۱}

«حضرت بهاء الله چنین بیان فرموده: "لا بُدّ براین است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند". جرأت و عزم و همت و حُسن نیت و مَحَبَّتِ بی شائیهٔ ملل نسبت به یکدیگر که همه صفاتی روحانی و معنوی است برای برداشتن قدم اصلی در راه صلح لازم است و وقتی مُثمر ثمر می‌شود که در قالب اراده به عمل انجامد و برای تحریک ارادهٔ لازم باید به حقیقت انسان که متجسّم در افکار اوست توجّه نمود و نیز اگر به اهمیت نفوذ افکار انسان پی بریم و بدانیم چقدر به موضوع ارتباط دارد کاری می‌کنیم که آن سرّ مکنون از طریق مشورتی صریح و بی طرفانه و صمیمانه به نتیجه و تصمیمی منتهی شود سپس نتیجهٔ آن مشورت از قوهٔ به فعل در آید. حضرت بهاء الله مؤکداً توجّه ما را به مُحَسَّنَاتِ مشورت و ضرورت آن در اداره و انتظام امور انسانی معطوف داشته می‌فرماید: "مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظنّ





و گمان را به یقین تبدیل نماید. اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی، راه نماید و هدایت کند. از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود، بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر". جهد در راه حصول صلح از طریق مشورت چنان جَوّ مساعد و مناسبی را در میان جهانیان بوجود می آورد که هیچ نیرویی نمی تواند مانع ظهور نتیجه غالبه آن گردد. در باره مذاکرات چنین مجمعی حضرت عبدالبهاء فرزند حضرت بهاء الله و مبین منصوص تعالیمش چنین می فرماید: "مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و به جمیع وسائل و وسائط تشبث نموده عقْد انجمنِ دُولِ عالم نمایند و یک معاهده قویّه و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق عموم هیئت بشریّه مؤکّد فرمایند. این امرِ اَتَمّ اَقْوَم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کُلّ سُکّانِ اَرْضِ مقدّس شمرده جمیع قوای عالم متوجّه ثبوت و بقای این عهدِ اعظم باشند و در این معاهده عمومیه تعیین و تحدیدِ حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دُولیّه و روابط و ضوابط ما بین هیئت حکومتیّه بشریّه مُقرّر و مُعین گردد و کذلک قوّه حربیّه هر حکومتی بحدی معلوم مخصّص شود. چه اگر تدارکات محاربه و قوّه عسکریه دولتی ازدیاد یابد سببِ تَوَهُّمِ دُولِ سائره گردد. باری اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دُولِ مِنْ بَعْدُ شرطی از شروط را فسخ نماید کُلّ دُولِ عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریّه به کمال قوّت بر تدمیر آن حکومت بر خیزد. اگر جسم مریض عالم به این داروی اعظم موفق گردد البتّه اعتدال کلی کسب نموده و به شفاّی دائمی باقی فائز گردد." افسوس که انعقاد چنین مجمّع بزرگی بسیار به تأخیر افتاده است. ما از صمیم





قلب از رهبران تمام کشورها تمنا می‌کنیم که این فرصت مناسب را مغتنم شمارند و در راه تشکیل چنین مجمع جهانی قدمی محکم بردارند. تمام نیروهای تاریخ، نوع بشر را جبراً به چنین اقدامی که نشانه طُلوعِ قَجْرِ بلوغِ موعود عالم است سوق می‌دهد. آیا وقت آن نرسیده که سازمان ملل متحد با پشتیبانی تمام اعضایش به تشکیل چنین مجمعی که سرآمد وقایع عالم بشری است قیام نماید؟ چه نیکوست در همه جا زنان و مردان و جوانان و کودکان از فوائد جاودانی چنین اقدام لازمی با خبر گردند و بانگِ رضا و قبول خویش را به عَنانِ آسمان [بلندی آسمان] رسانند. چه خوش است نسل کنونی نسلی باشد که چنین عصر پُر جلالی را در تکامل حیات اجتماعی انسان آغاز نماید. سرچشمهٔ این خوشبینی ما عبارت از تجسّمِ عالمی است که از حدِّ اختتام جنگ و ایجاد سازمان های همکاری بین المللی بالاتر رود. صلح پایدار در میان ملل هر چند مرحله ای است مهمّ و ضروری اما حضرت بهاءالله آن را بِتَفْسِیهِ مقصدِ غائی تکاملِ اجتماعی نوع انسان نمی‌دانند زیرا ماورایِ مُتارکَهٔ جنگ که در مراحلِ اولیهٔ اجباراً بر اثر وحشت از فاجعهٔ جنگ اتمی بوجود آید و ماورایِ صلح سیاسی که به اِکراهٔ میان کشورهای رقیب و مَظنون به یکدیگر حاصل شود و ماورایِ اقدامات عملی برای امنیتِ متقابل و همزیستی و حتی ماورایِ بسیاری از تجارب همکاری و تعاونی که بر اثر حصول عواملی که قبلاً مذکور داشتیم در جهان پدید می‌آید، ماورایِ تمام اینها یک مقصد غائی عالی نهفته است که عبارتست از اتّحاد و اجتماع اهل عالم تحتِ لِوایِ یک خانوادهٔ جهانی. در این زمان ادامهٔ اختلاف و بیگانگی چنان خطرناک است که دیگر ملل و مردم جهان تاب تحمّلش را ندارند و نتایجش چنان وحشتناک است که تصوّرش را هم نمی‌توان





کرد و چنان واضح است که شاهدهی نیز نمی خواهد. حضرت بهاء‌الله یک قرن پیش چنین فرمود: "اصلاح عالم و راحتِ اُمَم ظاهر نشود مگر به اتحاد و اتفاق". حضرت شوقی آفندی در توضیح این نکته که "ثاله انسان بلند است و مشتاق و آرزومند که به شَطْرِ اتحادِ واصل شود و شهادتِ دیرینه اش خاتمه یابد"، چنین فرموده: "اتحادِ اهلِ عالم ما به الامتيازِ عصری است که حال جامعهٔ انسانی به آن نزدیک می‌شود. مجاهدات در حصول اتحادِ خانواده و قبیله و تأسیس حکومت شهری و وطنی یکی بعد از دیگری به مَحَكِ تجربه آمده و با موقّیّت تحقّق یافته است. حال اتحادِ جهانی هدفی است که بشرِ پریشان به سویش روان است. دورهٔ تأسیسِ اوطانِ خاتمه یافته و هَرَج و مَرَجی که مُلازمِ حاکمیتِ مُطلقهٔ حکومتِ مَلّی است حال به اوج خود رسیده است و جهانی که به مرحلهٔ بلوغ وارد می‌گردد باید این طلسم را بشکند و به وحدت و یگانگی و جامعیتِ روابط انسانی اعتراف نماید و یکباره دستگاهی اَبَدی بوجود آورد که این اصل اساسی وحدت را در حیاتش تجسّم بخشد." ^{۲۶۲}





حقوق بشر، مقام انسان، آزادی

«امروز انسان کسی است که به خدمتِ جمیعِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ قیام نماید.»^{۲۶۳}

«جمیع از برای اصلاحِ عالم خلق شده‌اند لَعَمْرُ لِلَّهِ شُؤنَاتِ درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست. شَأْنِ انسان، رحمت و مَحَبَّت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود.»^{۲۶۴}

«از برای نعمتِ مَرَاتِبِ لایزیه‌ایه بوده و خواهد بود در کتاب پروردگار تو و پروردگارِ عالمیان. اَوَّلِ نعمتی که به هیكل انسانی عنایت شد، خِرَد بوده و هست و مقصود از او عِرْفَانِ حَقِّ جَلِّ جَلَّالُهُ بوده. اوست مُدْرِك و اوست هادی و اوست مُبَیِّن. و در رتبهٔ ثانیه، بصر است چه که آگاهی عقل از گواهی بصر بوده و خواهد بود و همچنین سَمْع و فُؤَاد و سایر نعمت‌ها که در هیكل انسانی ظاهر و مشهود است.»^{۲۶۵}

«فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده، نه در جمعِ زَخارف و کبر و غرور. کَلِّ از تراب مخلوق و به او راجع. ای اهل بهاء [بهائیان] زینت انسان به اسباب دنیا نبوده بلکه به عِرْفَانِ حَقِّ عَزَّوَجَلَّ و اعزَّاه و علوم و صنایع و آداب بوده. شما لثالی بحرِ اَحَدِیَّتید. در لَوْلُؤِ ملاحظه کنید که صفا و عَزَّت او به نَفْسِ او بوده. اگر او را در حریرهای بسیار لطیف بگذارند آن حریر مانع ظهور طراوت و لطافت او خواهد شد. زینت او نفس اوست. کسب این زینت نمایید و از عدم اسباب ظاهره محزون نباشید.»^{۲۶۶}





«مقصود از کتاب های آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان به راستی و دانایی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود. هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود. مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین و آلا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده می شود. بگو ای دوستان امروز را غنیمت شمردید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمایید. از حق می طلبیم جمیع را به طراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرمایید. إِنَّهُ هُوَ الْمُخْتَارُ.»^{۲۶۷}

«رجال بیت عدل الهی [مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم] باید در لیالی و ایام به آنچه از افق سماء قلم اعلیٰ [قلم حضرت بهاءالله] در تربیت عباد و تعمیر بلاد و حفظ نفوس و صیانت ناموس، اشراق نموده ناظر باشند.»^{۲۶۸}

«امروز آنچه دیده می شود گواهی می دهد و بندگان را به خداوند یکتا می خواند. امروز آفتاب بینایی از آسمان دانایی هویدا. نیکوست کسی که دید و شناخت. آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار. بگو ای دوستان خود را از دریای بخشش یزدانی دور ننمایید چه که او بسیار نزدیک آمده. آن که پنهان بود آمده و خوب آمده. بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بگیرید؛ بگذارید آنچه در جهان دیده می شود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده. ای دوستان بشتابید بشتابید؛ بشنوید بشنوید.»^{۲۶۹}





«جمع بلايا و زرايا نظر به آن حمل شده که جمع ناس به طراز اخلاق رحمانتيه و صفات ملکوتيه مُزَيَّن شوند. و تا احتبای الهی [بهائیان] از این کَاش نباشامند. قادر بر إسقایِ دیگران نخواهند بود؛ باید اول خود بنوشند و بعد بنوشانند. لازال مقصود حَقَّ جَلِّ جَلَالُهُ از إرسالِ رُسل و تنزیلِ کتب و قوانینِ مُتَقَنه و شرایع مُتَشَرَّعه اموری چند بوده و از جمله آن، حفظ نفوس و حفظ حقوق نفوس بوده و این منوط به ظهورِ امانت است فیما بینِ ناس. وصیت کن احتبای الهی را که به کمال امانت و دیانت و ما ذَکِرَ مِنْ قَبْلِ بَيْنِ ناس رفتار نمایند. هر نفسی که به این شرایطِ مُزَيَّن است به حَقَّ منسوب و از حَقَّ محسوب و مِنْ دُونِ آن أَبَدًا مقبول نبوده و نیست.»^{۲۷۰}

«از جمله تعالیم حضرت بهاءالله حُرَّیتِ انسان است که به قوّه معنویّه از اسیریِ عالم طبیعت خلاص و نجات یابد زیرا تا انسان اسیرِ طبیعت است حیوان درنده است زیرا مُنازعهٔ بقا از خصائصِ عالم طبیعت است و این مسألهٔ مُنازعهٔ بقا سرچشمهٔ جمعِ بلايا است و نکبتِ کُبری.»^{۲۷۱}

«کسی را با کسی تَعَرُّض نباشد و کسی بر کسی نکته نگردد.»^{۲۷۲}

«اگر شخصی به دیگری تَعَدّی نماید مُتَعَدّی عَلَیْهِ باید عفو نماید، اَمَّا هِیْتِ اجتماعیه باید محافظهٔ حقوق بشریه نماید.»^{۲۷۳}

«خدامهربان است، جمع را تربیت می کند، به جمع فیض می بخشد. مادام که همچنین خدای مهربانی داریم، چرا ما نامهربان باشیم؟! او خالق ما است.





اومرتی ما است، او رازق ما است، او به همه مهربان است، پس چرا ما نامهربان باشیم؟! چرا بگوییم این موسوی است، اوعیسوی است، این مُحَمَّدی است، او بودایی است؟! اینها دَخلی به ما ندارد! خداوند همه ما را خلق کرده و تکلیف ما است که به کَلّ مهربان باشیم. اما مسائل عقائد، راجع به خداست. او در روز قیامت مُکافات و مُجازات دهد؛ خداوند ما را مُحْتَسِبِ آنها قرار نداده، ما باید شکرِ نَعْمای الهی کنیم، ممنون عنایات او باشیم که ما را به صورت و مثال خود خلق فرموده، به جمیع ما سَمع و بَصَرِ عِنایت نموده. این چه موهبتی است! این چه عنایتی است! این چه تاج درخشانی است... ما باید به شکرانه این موهبت پردازیم... تا این عالم انسانی، عالم ملکوتی گردد، این جهان ظلمانی نورانی شود تا این نزاع و جدال برآفتد و نهایت مَحَبَّت و اُلْفَت حاصل شود. این است مقصود از بَعَثِ آنبیای الهی، این است مقصود از اِنزال کتبِ آسمانی، این است مقصود از تجلّی شمسی حقیقت تا وحدت عالم انسانی ظاهر گردد.»^{۲۷۴}

« حاکم بر وجدان قیوم زمین و آسمان. در ممالک مُتَمَدّنه ابداً سؤال از صُمائر و عقاید احدی ننماید تا چه رسد به تَعَرُّض. آیا ندیدند و نشنیدند؟! و یا سائر دول از حُرّیتِ وجدان اهالی ضرری دیدند؟! آیا قوائِم حکومت بغیر از حُرّیتِ قلوب ثابت و راسخ گشت؟! دَعَائِمِ سلطنت بغیر از این وسیله محکم و متین شد؟! »^{۲۷۵}

«آزادی سه قسم است: یک آزادی الهی است که به ذاتِ باری مخصوص است و او است مُختار مطلق. کسی او را مجبور نمی‌تواند نمود در هیچ شأنی از شوون. یک آزادی اروپایی‌هاست که انسان هرچه می‌خواهد می‌کند به شرطی که به





دیگری ضرر نرساند. این حُرَّتِ طبیعی است و اعظم درجه آن در عالم حیوان. این شأن حیوان است. این طیور را ببینید به چه آزادی زندگانی می‌نماید. انسان هرچه بکند به قدر حیوان آزاد نمی‌شود، بلکه نظام مانع آزادی است. اما آزادی سوّم در تحت سُنن و احکام الهیّه است. این حُرَّتِ عالم انسانی است که قطع علاقه قلبی از جمیع اشیاء می‌کند. از جمیع مَشَقّات و احزان آسوده می‌شود. هر قدر انسان وجدانش ترقی می‌کند، قلبش آزادتر می‌شود و روحش مُستبشرتر. در دینُ الله حُرَّتِ افکار هست زیرا حاکم بر وجدان نیست غیر از خدا، اما بدرجه‌ای که خارج از آداب نباشد. در دینُ الله حُرَّتِ اعمال نیست از قانون الهی نمی‌تواند انسان تجاوز نماید ولو ضرری به غیر نرساند. چه مقصود از قانون الهی تربیت غیر و خود است، چه عندالله ضرر خود و غیر یکسان و هر دو مذموم است باید در قلوب حَشِیةُ الله باشد و انسان به آنچه عندالله مذموم است مرتکب نشود. لذا حُرَّتِ اعمالی که در قانون است در دین نیست؛ اما حُرَّتِ افکار باید از حدّ ادب تجاوز نکند و اعمال نیز مقرون به حَشِیةُ الله و رضای الهی باشد.»^{۲۷۶}

«وجدان انسانی مُقدّس و محترم است و آزادی آن باعثِ اِتّساع افکار و تعدیل اخلاق و اطوار و اکتشافِ أسرارِ خلقت و ظهورِ حقایقِ مکنونه عالم امکان است. و دیگر آن که مسؤولیتِ وجدان که از خصائصِ دل و جان است اگر در این جهان واقع گردد دیگر چه کیفری از برای بشر در روزِ حشرِ اکبر در دیوانِ عدلِ الهی باقی ماند. صَمائِر و افکار در حیطة احاطه مالکِ الملوک است نه مملوک، و جان و وجدان بینِ اِصْبَعِی [دو انگشت] تقليبِ رَبِّ قلوب است نه مملوک. لذا دو





نفس در عالم وجود هم افکار در جمیع مراتب و عقاید موجود نه. «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ يَعَدُّ أَنْفَاسَ الْخَلَائِقِ» از حقایق این معانی است و «لِكُلِّ جَعَلْنَا مَنَسَكًا» از دقائقِ قرآنی.^{۲۷۷}

«خارج از قوهٔ انسان است که بتواند به تعرّض و اعتراضِ تبدیلِ ضمائر و وجدان نماید و یا دخلی در عقاید احدی کند. در کشورِ وجدان جز پرتوِ انوارِ رحمان حکم نتواند و بر سریرِ قلوب جز قوهٔ نافذۀ مایکُ الملوک حاکم نشاید. این است که هر قوه را مُعطل و مُعوق توان نمود جز فکر و اندیشه را که جز انسان یَنقسه منع اندیشهٔ خویش نتواند و سدِّ هَواء و صَمَائِرِ خود ننماید.»^{۲۷۸}

«از وظائف و صِوَالِحِ حکومت، آزادگیِ وجدان و آسودگیِ دل و جان است و در جمیعِ اعصارِ باعثِ ترقّیِ درجات و استیلایِ سایرِ جهات است.»^{۲۷۹}

«جمیع را او خلق کرده کَلِّ را او می پروراند رزق می دهد جمیع را روح و روان مبذول می فرماید چشم و گوش عطا می کند لِهَذَا کَلِّ آیاتِ قدرت او هستند.»^{۲۸۰}

«حضرت یَهَاءُالله در ایران ظاهر شد و تأسیس وحدت عالم انسانی نمود و اساس صلحِ اکبرِ نهاد و جمیع را بندگان خداوند فرمود که خالقِ کَلِّ خداست و رازقِ کَلِّ خدا او به جمیعِ مهربان است ما چرا باید نامهربان باشیم او به بندگان رَتُوف و رحیم است ما چرا باید دشمن و مخالف باشیم. مادام خدا کَلِّ را دوست دارد ما چرا باید بُغض و عداوت داشته باشیم مادام کَلِّ را رزق می دهد تربیت می فرماید به جمیعِ مهربان است ما نیز باید کَلِّ را دوست مهربان باشیم این





است سیاستِ الهیّه. ما باید اتّباعِ سیاستِ الهیّه نماییم. آیا ممکن است بشر سیاستی بهتر از سیاستِ الهیّه تأسیس کند؟»^{۲۸۱}

«حضرت بهاءُالله از افقِ شرق ظاهر گشت و اعلانِ وحدتِ فیوضاتِ الهیّه و وحدتِ انسانیتّه فرمود که جمیع بشر بندگان یک خداوندند و جمیع از فیض ایجادِ الهی وجود یافته خداوند به جمیع مهربان است و جمیع را می پرورد به هر جنس باشد به هر نوعی به هر ملّتی مهربان است جمیع را رزق می دهد جمیع را می پروراند جمیع را حفظ می کند و با جمیع با اَلطاف معامله می نماید. مادام که خدا به کَلّ مهربان است ما چرا نامهربان باشیم؟ مادام خدا با کَلّ باوفا است ما چرا بی وفا باشیم؟ مادام خدا با کَلّ به رحمت معامله می کند ما چرا به قهر و غضب معامله کنیم؟ این است سیاستِ الهیّه، البتّه اعظم از سیاستِ بشریتّه است زیرا بشر هر قدر عاقل باشد ممکن نیست که سیاستِ او اعظم از سیاستِ الهی باشد. پس ما باید متابعتِ سیاستِ الهیّه کنیم جمیع ملل و خلق را دوست داشته باشیم به جمیع مهربان باشیم و جمیع را برگ و شکوفه و ثمر یک درخت دانیم زیرا جمیع از سُلالةِ یک خاندان، از اولادِ یک آدم، امواجِ یک دریا، جمیع سبزه یک چمن، جمیع در پناه یک خدا.»^{۲۸۲}

«جمیع بندگان یک خداوندند خدا مهربان به کَلّ است خدا رازق کَلّ است خدا مُحیی کَلّ است خدا مُعطي کَلّ است. چنانچه حضرت مسیح می فرماید که آفتاب الهی بر گنه کار و نیکو کار هر دو می تابد یعنی رحمت پروردگار عام است جمیع بشر در ظلّ عنایت حق بوده جمیع خلق غرقِ دریایِ نعمتِ پروردگار. فیض و موهبتِ الهی شامل کَلّ است.»^{۲۸۳}





«... جمع بشر بندگان خداوند هستند و خدا به جمع مهربان کل را رزق می دهد و حیات می بخشد. در حضرت ربوبیت جمع بنده اند و فیوضات الهیته یکسان مبذول... جمع روی زمین یک کره است و جمع اُمم یک سلاله اند و کل بندگان یک خداوندند.»^{۲۸۴}

«ای یزدان مهربان جمع بشر را از يك سلاله [نسل] خلق فرمودی تا اعضاء يك خاندان گردند و بندگان حضرت تو شوند؛ در ظلّ سُرّادق [سرپرده های] فضلت مأوی [پناه] بخشیدی و بر خوانِ نعمت مجتمع کردی و از اشراقات انوار عنایت منور ساختی. ای خدا، تویی مهربان، تویی ملجأ و پناه و بخشنده فیض حیات. تاج انسانی را زینت هر سری فرمودی و خلعت موهبت را زیور کل بشر، تا غریق دریای رحمت شوند. ای مولای مهربان، کل را متحد فرما و مظاهر مختلفه را به یکدیگر الفت بخش؛ جمع ملل را ملت واحد کن تا اجزاء يك خانمان گردند و روی زمین را يك وطن دانند و به نهایت اتحاد، الفت جویند. ای خدا، رایت وحدت عالم انسانی را بلند فرما، صلح اعظم را مستقر کن، قلوب را به یکدیگر التیام ده. ای خدا، ای پدر مهربان، قلوبمان را از نفحات محبت شادمان کن و دیده ها را به نور هدایت روشن نما و گوش ها را از نعمات جانپور مُتَلذذ فرما و در صون عنایت ملجاء و پناه بخش. إِنَّكَ أَنْتَ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ يَا سَتَّارَ الْعُيُوبِ وَ يَا عَفَّارَ الذُّنُوبِ.»^{۲۸۵}

«تعلیم... حضرت بهاء الله مساوات حقوق است. جمع بشر در نزد خدا یکسانند؛ حقوقشان حقوق واحد؛ امتیازی از برای نفسی نیست؛ کل در تحت





قانون الهی هستند؛ مُستثنائی نه: در نزد حقّ امیر و فقیر یکسانند، عزیز و حقیر مساوی.»^{۲۸۶}

«همه نوع انسان از حقّ و حقوق برابر برخوردار خواهند بود.»^{۲۸۷}

«دیگری پرسید اگر کسی تعدّی کند و به مال مردم دست دراز نماید چه باید کرد؟ فرمودند: «این مسأله مختصرش این است: حفظ حقوق بشر و دفع شرّ غیر از جنگ است. البته بشر حقّ انتقام ندارد، اما هیأتِ جامعه باید محافظه و مدافعه نماید. مثلاً اگر کسی فرزند شما را بکشد، شما نمی توانید فرزند او را بکشید. شخصی چشم کسی را کور کند آن کس نمی تواند چشم آن شخص را محض انتقام کور نماید. اگر نفسی مال شما را بدزدد، شما نمی توانید مال او را بدزدید. لکن هیأتِ بشریه باید مدافعه نمایند و حفظ جان و مال نوع خود کند و به حُسن سیاست مانع ظلم و تعدّی گردند و الاّ هرج و مرج شود.»^{۲۸۸}

«دقّت نمایید که چگونه معارف و تمدّن سبب عزّت و سعادت و حرّیت و آزادی حکومت و ملت می شود.»^{۲۸۹}

«وحدتِ عالم انسان که هدف اصلی شریعتِ حضرت بهاءالله است موجب تشکیل کشورهای متحد جهانی است که در آن آزادی حقوق هر کشوری محفوظ است و آزادی افراد نیز در نهایتِ قوّت و کمال مصون می ماند.»^{۲۹۰}

«وظیفهٔ مُتصدّیان امور جامعه است که به هر فردی فرصت دهند در یکی از صنایع و حرفه به حدّ کافی مهارت حاصل نماید و موجباتِ استفاده از آن حرفه





را برای او فراهم آورند، تا از طرفی فائدهٔ معنوی آن عاید شود و از طرف دیگر وسایل معیشت تأمین گردد.»^{۲۹۱}

«در بُیانِ امرِ الله [دین بهائی] اصلِ حقّ تردیدناپذیرِ فرد برای اِظهارِ مافی الضمیر و آزادی او برای اعلانِ وجدان و ابراز عقاید و نظریاتِ خود مَقَرَّر و مَحْفُوظ است.»^{۲۹۲}

«اعمال تبعیض نسبت به هر یک از اجناس و اقوام و شعوب و قبایل عالم به مناسبت تأخّر آنها در امور اجتماعی و یا عدم بلوغ سیاسی و یا قَلتِ عدّه و وجودشان در اقلیت، مُنافی با تعالیم الهی و مُغایر با روح مودوع در شریعتِ رحمانی است، روحی که آیین مقدّس حضرت بهاء‌الله بدان زنده و تَبَاض و انوارش پُرْجذبه و قِیَاض است. تصوّر و تَخَطّر هر نوع جدایی و انشقاق و تفکیک و افتراق در صفِ پیروان امر مبارک [دین بهائی] به منزلهٔ نقض صریح و مخالفت بین با اصول و مبادی سامیهٔ این آیین اقّوم است. به مجرّد آن که اعضاء جامعه مقاصد و دَعَاوی شارع این امرِ اَقْدَس اعظم را چنانکه باید و شاید دریافته و خود را در ظلّ نظمِ اداری امرِ الله وارد و اصول و احکام و اوامر و مناهی منزله از سماءِ مشیّت الهیّه را خالی از قید و شرط قبول نمودند این افکار باید بِالْمَرّه فراموش و قلوب از شائبهٔ بیگانگی و تبعیض پاک و مُنَزّه گردد و هرگونه تشخیص و امتیاز و تقیید و تحدید، چه از لحاظ عقیده و لون و چه از نظر ملیّت و قوم، مَنسوخ و مُلغی شمرده شود. باران الهی نباید به خود اجازه دهند که تحت هیچ عنوان و مُجَوّزی، ولو مقتضیات امور در بین و فشار عقاید جمهور در آشدّ ظهور محسوس و مشهود باشد، این صفت در بین آنان رسوخ کند و این فکر در هیکل جامعه





حلول و نفوذ نماید. حال اگر به فرض مُحال موقعی چنین ملاحظه و رعایت لزومیت حاصل نماید و چنین تفاوت و تمایز مقتضی شناخته شود، آن ملاحظه و رعایت باید در جهت مَصالح اقلّیت باشد، یعنی به نفع آنها تمام شود نه به زیان آنان، خواه در مسأله نژادی یا غیر آن. هر جامعه متشکله که در ظلّ لَوای اسمِ اعظم [حضرت بهاءالله] مُستظَلّ و به این نام پرافتخار مفتخر و متباهی است، باید برخلاف مِلل و نِخَل ارض، چه شرقی، چه غربی، چه حکومت عامّه و دموکراسی و چه سیاست مُطلقه و استبدادی، چه اشتراکی و چه سرمایه داری، خواه مربوط به عالم قدیم و یا متعلق به دنیای جدید که اقلّیات جنسیّه و دینیّه و سیاسیّه را در دایره قدرت و حکومت خویش نادیده انگاشته و یا حقوق آنان را پایمال نموده و یا بِالْمَرّه از ریشه افکنده اند، این امر حیاتی را اولین وظیفه خویش شمارد که هر اقلّیتی را که در بین آن جمعیت موجود از هر جنس و ملت و ازهر طبقه و رُتبت تقویت و تأیید نماید و حفظ و حمایت کند. این اصل اصیل به درجه ای مهم و حیاتی است که هرگاه در مواردی مانند امر انتخاب، تعداد آراء در حقّ افرادی از اجناس مختلف و یا مذاهب و ملیّت های متنوع در داخل جامعه یکسان و یا خصایص و شرایط لازمه جهت احراز رتبه و مقامی بین افراد مذکور علیّ حُدّ سَوَاء باشد، اولویت و تقدّم باید بالاترید به فردی تعلق گیرد که متناسب به اقلّیت است و این ترجیح و تقدّم صرفاً از لحاظ آن است که اقلّیت مورد تشویق و ترغیب قرار گیرد و به آنان فرصت و موقعیت مساعد داده شود تا در خدمت جامعه و پیشرفت مصالح عمومیّه قدم های بلندتر بردارند. نظر به این اصل خطیر و با توجه به این امر مُبرّم دقیق، یعنی لزوم اشتراک افراد اقلّیت در فعالیت های امری و قبول مسؤلیّت آنان در تمشیت امور اجتماعی است که





هر جامعه بهائی موظف است امور خویش را نوعی ترتیب دهد که افراد منسوب به اقلیت های مختلفه در داخل جامعه، خواه از اقلیت جنسی و غیر آن چنانچه مُتَّصِف به صفات لازمه و واجد خصایص و شرایط مُشَخَّصه باشند تا آخرین مرحله امکان در مؤسّسات امریه [مؤسّسات بهائی]، اَعْم از محافل روحانیه و انجمن های شور و یا کنفرانس ها و لجنة ها که فی الحقیقه نمایندگان جامعه محسوب، شرکت و عضویت یابند و خدماتشان در تشکیلات مذکوره مورد استفاده قرار گیرد. اتخاذ چنین رویه و تمسک شدید به آن نه تنها منشأ الهام و مایه تقویت و تشجیع عناصری است که از لحاظ تعداد قلیل و اشتراکشان در مسائل اجتماعی محدود و محصور، بلکه در اثر اجراء این اصلُ عمومیت آیین حضرت بهاءالله معلوم و فراغت پیروانش از لوثِ تعصباتِ باطله و حَمِیَاتِ جاهلانه در انظار عالم و عالمیان ثابت و محقق گردد. حَمِیَات و تعصباتی که چنین انقلاب و تشنج عظیم در شوون داخلی ملل، همچنین در روابط و مناسبات خارجی شان در قبال یکدیگر ایجاد نموده است. دراین هنگام که قسمت عظیم و دائمُ التّزاید جامعه بشری مَعْرَض ظلم و إجحاف و مَحَلّ این گونه تَعَدّی و اعتساف واقع گردیده، إنسلاخ از تعصباتِ جنسیّه که هادمِ بنیان انسانی است به هر صورت و نوع باید شعار جامعه بهائی و محور آراء و مجهودات یاران معنوی قرار گیرد. در هر ایالتُ مُقیم و در هر اجتماع داخل و در هر مرحله از عمر وارد و به هرگونه آداب مُؤدّب و ازهر قسم خصایص و اوصاف مُستفیض و بهره مند باشند، این شیوه مرضیه باید همواره در کلیه شوون و مظاهر حیات و خدمات و فعالیت های یاران در داخل جامعه و یا خارج از آن چه در مواقع خصوصی و چه عمومی، چه رسمی و چه غیررسمی، چه فردی و چه اختصاصی و





یا به صورت مشخص تشکیلاتی مانند هیأت های امریه و لجنه ها و محافل روحانیه مشهود و جلوه گر باشد. این امر فخیم و مقصد جلیل باید به جمیع وسایل و وسایط موجوده و فرصت های ممکنه متصوره که در حیات یومیّه افراد پیشامد نماید هر قدر جزئی و خالی از اهمّیت باشد تقویت گردد و به کمال دقّت و مُمارست مورد تأکید و تشویق واقع شود، خواه چنین فرصت و موقعیت در کانون خانواده یا در مراکز کسب و کار یا در مکاتب و معاهد علمیه یا در خفله های اجتماعیه و یا میادین بازی و تفریحات فکری و بدنی و بالاخره در احتفالات امریه و کنفرانس ها و انجمن های شور و مدارس تابستانه و یا محافل مقدّسه روحانیه چهره گشاید. این امر اساسی یعنی احتراز از تعصبات جنسیّه باید مقدّم بر کلّ، مفتاح سیاست و خط مشی هیأت عالیّه ای قرارگیرد که اقداماتشان به عنوان نُواب و وُکلاء جامعه و مدیران و گردانندگان امور سرمشق عموم و مُحَرّک و مُوجِد تسهیلات برای تنفیذ چنین اصل اصیل نسبت به حیات و فعالیت افرادی می باشد که هیأت مذکور نمایندگان و حافظان منافع آنان شمرده می شوند.»^{۲۹۳}

«ما در این رساله تمتای همکیشان خود را در سراسر دنیا برای حصول صلح و وحدت به گوش عالمیان می رسانیم و به همه مظلومانی که قربانی تعدی و تجاوزند به همه آنان که در آرزوی خاتمه دشمنی و نزاع اند، به نفوسی که تعلقاتشان به اصول صلح و نظم جهانی سبب ترویج مقاصد جلیلی است که خداوند مهربان ما را برای آن خلق فرموده، می پیوندیم و با همه آنان همگام و همعناییم و برای آن که شدت شوق و امید و غایت اطمینان خود را از اعماق دل و جان به گوش جهانیان برسانیم این وعده مبارک حضرت بهاءالله را نقل می





کنیم که می فرماید: «این نزاع های بیهوده و جنگ های مُهلک از میان برخیزد و صلحِ اکبر تحقق یابد.»^{۲۹۴}

«[از جمله وظایف] حفظ حقوق شخصی و تأمین ابتکار و آزادی افراد است و حفظ ناموس نفوس.»^{۲۹۵}

«در به کار بستن اصل صراحت یقیناً از موارد نامناسبی که تحت عنوان آزادی بیان در بین اهالی آن سامان [منظور امریکاست] مقبول افتاده و معمول شده است احتراز خواهید نمود. در جامعه ای که در آن، "گفتن آنچه که هست"، سبک بیانی را به کار می گیرد که زبان را از آداب شایسته عاری می سازد و در زمانی که خشونت کلام و هیاهو از خصائل رهبری تلقی می گردد، خشونت صراحت لهجه محسوب می شود و صاحبان قدرت و اختیار با صدای بلند و لحنی عامیانه صحبت می کنند، و مردم غالباً مجبورند که دستورات را با چنین لحن نامحترمانه ای از رهبرانشان دریافت دارند و این باعث می شود که نسبت به صاحبان قدرت احساس انزجار و سوء ظن نمایند. مؤسسات امری وظیفه دارند که اجتناء [بهاثیان] را عادت دهند تا مَرَجِعِیَّت و اختیاراتِ مؤسّساتِ مزبور را که با زبانی ملایم ارائه می گردد تشخیص دهند و بپذیرند.»^{۲۹۶}

«نژادپرستی که یکی از مُهلک ترین و ریشه دارترین مَفاسد و سُرور است سدّ محکمی در راه صلح به شمار می آید و حیثیت و اصالت انسان را زیر پا می گذارد و به هیچ بهانه و عنوانی نمی توان موجهش دانست. نژادپرستی ظهور استعدادهای بیکران قربانیانش را مُعَوَّق و عاِطِل می سازد و مُرَوّجِیْنش را به





فساد و تبهکاری می کشاند و ترقیات بشری را متوقف می دارد. اگر بخواهیم بر این مشکل فائق آییم باید سعی کنیم تا تمام کشورها اصلِ وحدتِ عالمِ انسانی را که مُسْتَظْهَر به اقدامات مناسب حقوقی و تدابیر اجرائی است قبول کنند.»^{۲۹۷}





برابری حقوق زنان و مردان

«تا مساواتِ تامّه بین ذکور و إناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقّیات خارق العاده ننماید. زنان یک رکن مهمّ از دو رکن عظیمند و اوّل مرئی و معلّم انسانی. زیرا معلّم اطفال خردسال مادرانند، آنان تأسیس اخلاق کنند و اطفال را تربیت نمایند. بعد در مدارس کُبری تحصیل می کنند. حالا اگر مرئی و معلّم ناقص باشد چگونه مرئی کامل گردد؟ پس ترقّی نساء سبب ترقّی مردان است. لهذا باید نساء را تربیت کامل نمود تا به درجهٔ رجال رسند. زنان هم همان تعلیمات و امتیازات را به دست آرند تا همچنان که در حیث مشترک با رجالند، در کمالات عالم انسانی نیز مشترک شوند و البتّه اشتراک در کمال از نتایج تساوی در حقوق است. عالم انسانی را دو بال است: یک بال ذکور و یک بال إناث، باید هر دو بال قوی باشد تا عالم انسانی پرواز کند. اما تا یک بال قوی و یک بال ضعیف مرغ پرواز نکند.»^{۲۹۸}

«... مساعی مبذوله متوجّه این هدف خواهد بود که در جریاناتی که مُنجر به صلح جهانی می گردد، امر مبارک [دین بهائی] مؤثّر واقع شود. وصول به این هدف مخصوصاً از طریق مشارکت جامعهٔ بهایی در ترویج حقوق بشر، مقام زن، رفاه جهانی، و تربیت اخلاقی خواهد بود.»^{۲۹۹}

«آزادی زنان و وصول به تساوی میان زن و مرد هرچند اهمّیتش چنان که باید هنوز آشکار نباشد یکی از مهم ترین وسائل حصول صلح جهانی محسوب است. انکار تساوی بین زن و مرد نتیجه اش روا داشتن ظلم و ستم به نیمی از جمعیت





جهان است و چنان عادت و رفتار ناهنجاری را در مردان بوجود می آورد که اثرات نامطلوبش از خانه به محلّ کار و به حیات سیاسی و مآلاً به روابط بین المللی کشیده می شود. انکار مساوات میان زن و مرد هیچ مجوّز اخلاقی و عملی یا طبیعی ندارد و فقط زمانی که زنان در جمیع مساعی بشری سهمی کامل و متساوی داشته باشند از لحاظ اخلاقی و روانی جوّ مساعدی خلق خواهد شد که در آن صبح صلح جهانی پدیدار گردد.»^{۳۰۰}





وحدت زبان

«از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق می گردد و جمیع عالم یک وطن مشاهده می شود آنست که اَلْسُن مختلفه به یک لسان منتهی گردد؛ و همچنین خطوطِ عالم به یک خط. باید جمیع ملل نفوسی معین نمایند از اهل ادراک و کمال تا مجتمع شوند و به مشاورت یکدیگر یک لسان اختیار کنند، چه از اَلْسُن مختلفه موجوده و چه لِسَانِ جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند. انتهی عنقریب جمیع اهل عالم به یک لِسَان و یک خط مزین در این صورت هر نفسی به هر بَلَدی توجه نماید مثل آنست که در بیتِ خود وارد شده. این امور، لازم و واجب: هر ذی بصر و سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالمِ اَلْفَاظ و اقوال به عرصه شهود و ظهور آید.»^{۳۰۱}

«یک لِسَان ایجاد و یا انتخاب شود تا آن که لِسَانِ عمومی باشد. در این صورت انسان به دو لِسَان محتاج است: یکی لِسَانِ وطنی، یکی لِسَانِ عمومی، به لِسَانِ وطنی خودش با قوم خود گفتگو نماید، اما به لِسَانِ عمومی با جمیع عالم مُحَاوَره نماید و محتاج لِسَانِ ثَالِث نمی باشد و جمیع بشر با یکدیگر بدون مترجم اَلْفَت و مصاحبت می نمایند. حال اگر چنین چیزی بشود فی الحقیقه سبب راحت و آسایش و سُرورِ جمیع ملل عالم است.»^{۳۰۲}

«باید به اختیار یک زبان بین المللی که علاوه بر زبان مادری به تمام مردم عالم آموخته شود توجهی فراوان مبذول داشت زیرا عدم مخابره و تفاهم بین مردم





است که مَسَاعی بشر را در حصول صلح جهانی تضعیف می‌کند و اختیار زبان
بین المللی تا حدّ زیادی سبب حلّ این مشکل می‌شود.»^{۳۰۳}





تعلیم و تربیت جامع و عمومی

«هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَأْنُهُ الْعَظْمَةُ وَ الْإِقْتِدَارُ. حمد مقدّس از ذکر و بیان حضرتِ معبود و مالکِ غیب و شهودی را لایق و سزا که از نقطه اولی کُتِبَ لِاتُّحْصَى پدید آورد. و از کلمه عَلِيَا خلقِ اوّلین و آخرین ظاهر فرمود و در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار به مقتضیاتِ حکمتِ بالغه سَفیری فرستاد تا خلقِ افسرده را به ماءِ بیان زنده نماید. اوست مُبَيَّن و اوست مترجم چه که ناس از ادراک آنچه در کتب الهی از قلمِ اعلیٰ [قلم حضرت بهاءُ الله] جاری شده و نازل گشته قاصر و عاجزند. در هر حال مُدَكَّر و هادی و مُعَرَّف و معلّم لازم، لِذَا سَفِرَا و انبیاء و اصفیاء فرستاد تا ناس را از مقصود از تنزیلِ کتب و ارسالِ رُسُل آگاه نمایند و کَلَّ عارف شوند به ودیعهٔ ربّانیه که در ایشان به نَفْسِ ایشان گذاشته شده. انسانُ طَلَسِمِ اعْظَم است و لکن عدمِ تربیت، او را از آنچه با اوست محروم نموده. به یک کلمه خلق فرمود و به کلمهٔ أُخْرَى به مقام تعلیم هدایت نمود و به کلمهٔ دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود. حضرتِ موجود می فرماید "انسان را بِمَثَابِه معدن که دارای احجارِ کریمه است مشاهده نما؛ به تربیتُ جواهرِ آن به عرصهٔ شهود آید و عالمِ انسانی از آن مُنتَفِع گردد.»^{۳۰۴}

«كَلِمَةُ اللَّهِ فِي وَرَقِ هَشْتَمِ از فردوسِ اعلیٰ: دَائِرَةُ التَّعْلِيمِ باید در ابتداء اولاد را به شرایطِ دین تعلیم دهند تا وَعْد و وَعِيدِ مذکور در کتبِ الهی ایشان را از مَنَاهِی منع نماید و به طِرَازِ اَوامِرِ مُرَبَّنِ دارد و لکن بقدری که به تَعْصَب و حَمِيَّةِ جَاهِلِيَّةِ مُنْجِر و مُنْتَهَى نگرَدَد.»^{۳۰۵}





«امروز تربیت اطفال و حفظ ایشان از سیدِ اعمال نزد عَنِّي مُتعال مذکور. اگر چه در ظاهر زحمت است ولیکن سبب ظهور راحت آبدی بوده و هست.»^{۳۰۶}

«بسیاری از امور است که اگر اعتنا نشود ضایع و باطل خواهد شد. چه بسیار از اطفال که در ارض بی آب و آم [بی پدر و مادر] مشاهده می شوند. اگر توجهی در تعلیم و اکتساب ایشان نشود بی ثمر خواهند ماند.»^{۳۰۷}

«حکایت کنند که شخصی از اهل الله به نفسی از دراویش بکتاشی که شب و روز بیهوش و مدهوش بود گفت که، چرا نماز نخوانی؟ در جواب بکتاشی گفت که سخت است و زحمت دارد. آن شخص عارف گفت ای بکتاشی چهل روز پیروی من کن و به نماز پرداز عادت خواهی نمود و اُلفت خواهی کرد بعد ترک نتوانی نمود و مداومت خواهی کرد. شخص بکتاشی گفت چرا اینقدر طول می دهی یک شب تو متابعت من نما و فدحی به کام ریز اگر توانستی که ترک نمایی من تسلیم شوم. حالا چنین است خلق با مُنادی شهوات زود ارتباط کنند، اطفال را به بازیچه و جستخیز بخوان رستخیز بنمایند فوراً به جذب و ولّه آیند و خوشی و شادمانی کنند و کامرانی دانند ولی دلالت به دبستان و درس و سبقِ ادیب کنند نفرت کنند و نفرین نمایند. در طبیعتِ بشر میل به زندگانی و آزادی و وحش و بقر است ولی تربیتِ الهی عاقبت فائق است. اطفال چون به مقام رشد رسند خود ترک بازی کنند و از سفاقت بی نیازی نمایند.»^{۳۰۸}

«تربیت بر سه قسم است: تربیت جسمانی، تربیت انسانی، و تربیت روحانی. اما تربیت جسمانی به جهت نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و





تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند. و اما تربیت انسانی عبارت از مَدَنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوان است. و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتیست و آن اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آنست زیرا در این مقام انسان مرکزِ سُوحاتِ رحمانیه گردد و مَظْهَرِ (لَتَعْمَلَنَّ إِنْسَانًا عَلٰی صُورَتِنَا وَ مِثَالِنَا) شود و آن نتیجه عالم انسانی است. حال ما یک مرتبی می‌خواهیم که هم مرتبی جسمانی و هم مرتبی انسانی و هم مرتبی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد. و اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و إدراکم و محتاج به آن مرتبی نیستم او مُنْکِرِ بَدِیهیات است مثل طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم به عقل و فکر خود حرکت می‌نمایم و کمالات وجود را تحصیل می‌کنم و مثل آنست که کوری گوید من محتاج به چشم نیستم چون که بسیار کوران هستند که گذران می‌کنند. پس واضح و مشهود است که انسان محتاج به مرتبی است این مرتبی بی شک و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه که اگر مثل سائر بشر باشد مرتبی نمی‌شود علی‌الخصوص که باید هم مرتبی جسمانی باشد و هم مرتبی انسانی و هم مرتبی روحانی... و این معلوم است که قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم برنیاید و به نتایج فکریه تَکْفَلِ چنین مواهب نتوان نمود. شخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و مُعین تواند پس باید قوه معنویه ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار برآید.»^{۳۰۹}





«تربیت عموم لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از اَلَزَمُ اُمور، تا جمیع بشر تربیت واحده گردند. یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد، اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدتِ عالم بشر از صِغَرِ سِنِّ در قلوب جای گیرد.»^{۳۱۰}

« حضرت بهاءالله وحدتِ تربیت را اعلان نمود که به جهت اتّحادِ عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت شوند رجلاً و نِسائاً و دختر و پسر تربیت واحد گردند. و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد، ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدتِ رجال و نساء اعلان گردد. بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقّق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلافِ تربیت مَورِثِ جنگ و نزاع.»^{۳۱۱}

«دوشیزگان این قرن مجید باید نهایت اطلاع از علوم و معارف و صنایع و بدایع این قرنِ عظیم داشته باشند.»^{۳۱۲}

« از جمله تعالیم بهاءالله تعمیمِ معارف است. باید هر طفلی را بقدرِ لزوم تعلیم علوم نمود. اگر اَبَوَیْنِ مقتدر بر مَصَارِفِ این تعلیم فَبَها، و اَلّا باید هیأتِ اجتماعیه آن طفل را وسائطِ تعلیم مَهیّا نماید.»^{۳۱۳}

«این واضح است مادر اوّل مرتبی است و مؤسس اخلاق و آداب فرزند. پس ای مادران مهربان این را بدانید که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است به آداب کمال انسانیّت و ثوابی اعظم از این تصوّر نتوان نمود.»^{۳۱۴}





« این است که در کتاب الهی در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباریست نه اختیاری؛ یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد رَبِّ غَیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیر مَغفور. زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و مُعَذَّب نمایند مادامَ الحَیَاثِ طفلِ مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان و بی‌شعور ماند»^{۳۱۵}

«تعلیم و تربیت عمومی که هم اکنون سپاهی از مردم مُتَعَهِّد را از تمام ادیان و کشورها برانگیخته و بر خدمت خویش گماشته، باید مورد عنایت و حمایت حکومت جهان قرار گیرد زیرا بلاتردید جهل علت اصلی سقوط و عقب ماندگی مردم و پایداری تعصبات است. هیچ کشوری موقف نمی‌شود مگر آن که تمام مردمش از تعلیم و تربیت نصیب یابند. فقدان منابعی که قدرت کشورها را در سبیل تعلیم و تربیت عمومی محدود می‌کند باید اصحاب قدرت را بر آن دارد که اولویت و اَرَحَیَّت را به تعلیم زنان و دختران اختصاص دهند زیرا بواسطه مادران درس خوانده و تعلیم یافته است که ثمرات علم و دانش را سریعاً و قاطعاً می‌توان در تمام جامعه بشری انتشار داد. نکته مهم دیگری که در این مورد باید در نظر داشت آن که اقتضای زمانه چنان است که جهان دوستی و مفهوم اهل عالم بودن به عنوان یکی از اصول تربیتی به تمام اطفال جهان تلقین گردد.»^{۳۱۶}





حل مشکلات اقتصادی

«ای اغنیایِ ارضِ فقرا امانتِ متمدن در میان شما؛ پس امانتِ مرا درست حفظ نمایید و به راحتِ نفسِ خودِ تمامِ نپردازید.»^{۳۱۷}

«در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید؛ هر فقری را غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب»^{۳۱۸}

«باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر براحات زندگانی کنند یعنی همچنان که غنی در قصر خویش راحت دارد و به انواع موائد سفره او مزین است، فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد، گرسنه نماند، تا جمیع نوع انسان راحت یابند. امرِ تعدیلِ معیشت بسیار مهم است و تا این مسأله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست.»^{۳۱۹}

«هرچه اتحاد شدیدتر گردد، موهبتِ آسمانی عظیم تر شود و أبوابِ برکت حتی در کسب و تجارت گشوده شود.»^{۳۲۰}

«به شما نصیحت می‌نمایم که به فقراء مهربان باشید محبت نمایند، آنها را دستگیری کنید زیرا فقراء دل شکسته اند. اگر شما ها بجهت اغنیاء جان نثاری نمایید گمان می‌کنند مجبوری است ولی چون به فقراء محبت کنید از صمیم قلب ممنون و خشنود می‌شوند لهذا رعایتِ فقراء واجب است.»^{۳۲۱}

«آرزوی خدمت فقرا داری، چه آرزویی بهتر از این آرزو؟! نفوسِ ملکوتی نهایت آمالشان اینست که موقتاً به خدمتِ فقرا شوند و دلداری از فقرا بکنند و نوازش





ضعفا بنمایند و از وجودشان ثمری حاصل گردد. خوشا به حال تو که چنین آرزویی داری.»^{۳۲۲}

«فقر و غنا هیچیک فی الحقیقه نه ممدوح و نه مذموم تا نتایج هر یک در هر شخص چه باشد. بسا که فقر سبب غنای حقیقی گردد و بالعکس؛ و بسا غنا سبب حصول رضای الهی شود و بالعکس. پس آنچه او خواهد و مقدر فرماید باید راحت جان باشد و سلامت وجدان. تا توانی جمیع شؤون را فدای حضرت مقصود کن و چشم از خوشی و رفاهیت و ناخوشی موجود بیوش زیرا سراب است نه آب، استدرأج [فریب؛ نزدیک کردن تدریجی؛ نزدیک کردن تدریجی عذاب] است نه معراج؛ عاقبتش تلخ است نه شهد؛ منقطع از این عالم باش و محو خداوند مهربان.»^{۳۲۳}

«فقراء هر چند در پیش خلق ذلیل هستند ولی عندالله عزیزند. فقراء امانت خداوندند و کمک به آنها خیلی مقبول. مثل آن می ماند که انسان زمین تشنه را سیراب کند و یا آن که دارویی اعظم به علیل بخشد.»^{۳۲۴}

«... و همچو ظن و گمان نرود که مقصود از این کلمات، مَدَمَّتْ غَنَا و مَدَحْ فَقْر و احتیاج است. بلکه غَنَا مُنْتَهَايِ مَمْدُوحِيَّتِ را داشته اگر به سعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت به فضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود؛ و عَلَيَّ الْخُصُوصِ اگر شخصی عاقل و مدیر تشبث به وسایلی نماید که جمهور اهالی به ثروت و غنای کلی برساند. همتی اعظم از این نه و





عِنْدَ اللَّهِ أَكْبَرُ مَثُوبَاتٌ بُوْدَةٌ وَ هَسْتُ، چِه که این بلند هَمْتُ سبب آسایش و راحت و سَدِّ احتیاجات جمع غَفیری از عِبَادِ حَقِّ گردد. ثروت و عَنَا بسیار ممدوح، اگر هِبَاتٌ جَمَعِيَّتِ مَلَّتْ غَنِيٌّ باشد. وَلَكِنْ اگر اشخاصی معدوده عَنَای فاجش داشته و سایرین محتاج و مُفْتَقِر و از آن عَنَا اثر و ثمری حاصل نشود، این عَنَا از برای آن غَنِيٌّ حُسْرَانِ مُبِينِ است. ولی اگر در ترویج معارف و تَأْسِيسِ مَكَاتِبِ اِبْتِدَائِيَّةِ و مدارس و صنایع و تَرْبِيَةِ اَيْتَامِ و مَسَاكِينِ، خلاصه در مَنَافِعِ عَمُوْمِيَّةِ صَرَفِ نماید، آن شخص عِنْدَ الْحَقِّ وَ الْخَلْقِ بزرگوارترین سَكَانِ زَمِيْنِ و از اَهْلِ اَعْلَى عِلْمِيْنِ محسوب.»^{۳۲۵}

«فَقِيْرٍ صَابِرٍ بَهْتَرِ از غَنِيٌّ شَاكِرٍ است؛ اَمَّا فَاقِيْرٍ شَاكِرٍ بَهْتَرِ از فَاقِيْرٍ صَابِرٍ است؛ و بَهْتَرِ از هَمِه غَنِيٌّ مُنْفِقٌ است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته. با آن که شُكْرِ سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شُكْرِ به انفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات. اینست که می فرماید لَنْ تَنَالُوْا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوْا مِمَّا تُحِبُّوْنَ.»^{۳۲۶}

«جایز نیست که بعضی در نهایت عَنَا باشند و بعضی در نهایت فقر. باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که از برای کُلِّ وسعت و زَفَاهِيَّتِ باشد نه یکی به فقر مبتلا و نه یکی نهایت عَنَا را داشته باشد. مثلاً شخصی غَنِيٌّ که منتهی عَنَا را دارد نگذارد شخص دیگر منتهی فقر را داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد. این را باید به قوانین اجرا کرد.»^{۳۲۷}





«اعتدال این است که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروتِ مُفْرَطِ بی‌لِزومِ بعضی نفوس شود و دافعِ احتیاجِ ضروریّهٔ جمهور گردد.»^{۳۲۸}

«هوالله، ای جوانان روحانی! هر جوانی از اهل این خاکدان در فکر این جهان و مُنْهَبِکِ در شَهَوَاتِ عالمِ حیوان: اندیشه اش آب و علف و پیشه اش آرزوی دُرّ و صَدَف، حتی پست ترین حُطام و حَزَف. ولی عاقبت مُنْتَجِ حَسرت و اَسَف. گویند سَبْکَتکین در نهایت حشمت و تمکین بود. سَرایی چون بهشت برین و مقصوراتی دلنشین و خوانی رنگین و زندگی شهد و شیرین و خزائنی مَعْمور و ثروتی موفور داشت در نهایت وجد و سرور. بَعْتَتاً به مرضِ دِقِّ گرفتار گشت و مانند شمع می گداخت و به مَزَامیرِ حَسرتِ نغمهٔ مُتَحَسِرانه می نواخت و چون از حیات مایوس شد سه روز قبل از موت در قصرِ سلطنت از غلامانِ زَرّین کمر صفی بیاراست و از دوشیزگانِ حَرَمِ انجمنی جمع نمود و نَقایس و جواهر و زواهر را در پیش چشم حاضر نمود و خزائن اندوخته را در طرفی مهتّا کرد و وزراء نامدار را در پیشگاه احضار نمود و سپاه انبوهی در میدان لشکر در پیشگاه قصر سلطنت به مَشَقِّ فتح و ظفر امر فرمود و خود نظر به هر طرف منعطف می نمود می گریست و می گفت که چگونه از این سلطنت و نعمت محروم گردم و از زندگی مایوس شوم و شما را بگذارم و با دست تهی از این جهان به جهان دیگر شتابم. گریست، گریست، تا نَفَسِ اَخیر کشید. ملاحظه نمایید که به چه حسرتی از این جهان رفت! پس واضح شد که عاقبتِ اهل ثروتِ حَسرتِ اندر حَسرتِ است، مگر توانگری که در امورِ خیریه گنج از آستین بیفشاند و در امورِ





مُبروره ثروت خویش را مبدول دارد. آن نفوسِ مُبارکه چون کواکِبِ لامعه از افقِ
عَرَبَتِ اَبَدِيَّه بدرخشند...»^{۳۲۹}

«فقر و ایتام و عَجَزَه از هر طوائف و ملل را بسیار مُکَرَّم دارید و بی نهایت رعایت
کنید. مانند خادمِ حقیقی خدمت نمایید و آنان را بزرگوار شمرد و خود را خادمِ
لَیل و نَهَار دانید.»^{۳۳۰}

«سؤال در مسائل اقتصادی مالین و رنجبران شد. فرمودند: این یکی از مسائل
اساسی حضرت بهاء‌الله است، اما معتدلانه، نه مُتهوَرانه. و اگر این مسئله بطور
مَحَبَّتِ اِلْتِیام نیابد عاقبت به جنگ خواهد کشید. اشتراک و تساوی تام ممکن
نیست، زیرا امور و نظام عالم مُختَلَل می‌گردد. اما یک طریق معتدلانه دارد که
نه فقرا این طور محتاج بمانند و نه اغنیاء این طور غَنیّ گردند؛ هم فقرا هم اغنیا
بر حَسَبِ درجاتِ خود به راحت و آسایش و سعادت زندگانی نمایند.»^{۳۳۱}

«ثالثاً حَسَنِ سُلُوک و مُمَاشَاتِ اغنیاست و خضوع بزرگان نسبت به عموم،
خصوصاً با فقرا که گفته اند: تواضع ز گردنِ فَرَازان نکوست. نه تنها ترکِ تَكَبُّر و
تَفَاخُر، بلکه فقرا و ضعفا را امانتِ حَقّ دانند و امانتِ الهیّه را محفوظ و مسرور
دارند. نه آن که به آرایشِ مَزیدِ حَسرت و مَلالِ آنان گردند. وقتی عالم انسانی
رو به ترقی شایسته نهد که رؤسای دنیا در نهایتِ سادگی زندگی نمایند. چندان
که طرزِ زندگی برای عموم رَعایا نیز سَهْلُ الحُصُول شود و فقرا را مسرور نمایند نه
مَلُول. زیرا زندگی ساده و ترکِ تَكَبُّر و آرایش هر صعوبتی را سهولت بخشد و ظلم
و اعتساف را به عدل و انصاف مبدل کند و عالم را از احتیاجات شدید برهاند.





پس سزاوار آن است که احتیایِ حقّ [بهائیان] فعلاً سرمشق دیگران شوند و جدّاً بر تعدیل اوضاع زندگی برخیزند.»^{۳۳۲}

«اختلاف فاحش و مُفَرَط میان فقیر و غنی سرچشمهٔ مصائب بسیار شده که جهان را از حال توازن خارج می‌کند و عملاً به پرتگاه جنگ می‌کشاند. بسیار کم‌اند جامعه‌هایی که درست به این مشکل پرداخته باشند. راه حلّ این مشکل را باید در ترکیبی از مجموعه‌ای از اقدامات روحانی و اخلاقی و عملی جستجو نمود و به آن با دیدهٔ تازه‌ای که مستلزم مشورت با متخصصین در میدان‌های وسیع و متنوع باشد نگریست. مشورتی که خالی از شائیهٔ مجادلات مرامی و اقتصادی باشد و در آن مردمی را که قرارها و تصمیم‌های متّخذه در زندگیشان تأثیر مستقیم دارد ذی‌مدخل سازد. این امر نه تنها وابسته به لزوم تعدیل معیشت و از میان بردن فقر و ثروت مُفَرَط است بلکه با حقائق روحانیهٔ ای مربوط است که ادراکش سبب اتّخاذ یک روش و رفتار جدید بین‌المللی می‌گردد که خود سهمی عظیم در حلّ آن مسئله دارد.»^{۳۳۳}





لزوم کسب و کار و منع پیشه گدایی

«هر نفسی به صنعتی و یا به کسبی مشغول شود آن عملُ نَفْسِ عِبَادَتِ عِنْدَ اللَّهِ محسوب.»^{۳۳۴}

«انسان به شغلی مشغول باشد اَحَبَّ است، چه که حین اشتغالِ ناملايماتِ روزگار کمتر اِحْصاء می شود.»^{۳۳۵}

«ای بندهٔ من، پست ترین ناسِ نفوسی هستند که بی ثمر در اَرْض ظاهرند و فی الحقیقه از آموات محسوبند، بلکه آموات از آن نفوسِ مُعْظِلَةٌ مُهْمَلَةٌ اَرْجَحُ عِنْدَ اللَّهِ مذکور.»^{۳۳۶}

«ای بندگان من، شما اَشْجَارِ رِضْوَانِ مَنِید، باید به اَثْمَارِ بَدِيعَةِ مَنِيْعِهِ ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما مُنْتَفِع شوند. لذا بر کُلِّ لَازِم که به صنایع و اکتساب مشغول گردند. این است اَسْبَابِ غَنَا یا اُولَى الْاَلْبَابِ و اِنَّ الْأُمُورَ مُعْلَقَةٌ بِأَسْبَابِهَا وَ فَضْلُ اللَّهِ يُغْنِيكُمْ بِهَا. و اَشْجَارِ بی ثمار لایقِ نار بوده و خواهد بود.»^{۳۳۷}

«کُلِّ را به صنعت و اِقْتِرَافِ امر نمودیم و از عبادت محسوب داشتیم و لکن در اَوَّلِ امرِ باید ثَوْبِ اَمَانَتِ را از آيَادِي عَطَا که مقامِ قبول است بپوشی. چه که اوست اَوَّلِ بَابِ بَرَکَتِ و نِعْمَتِ.»^{۳۳۸}

«ای بندهٔ من، بهترین ناسِ آنانند که به اِقْتِرَافِ تحصيل کنند و صَرَفِ خود و دَوِي الْقُرْبِيِّ نمایند حُبًّا لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»^{۳۳۹}





«امروز اشتغال به جَزَف و صنایع از عبادات محسوب است. برکُل لازم بلکه واجب است که به شغل و عملی مشغول باشند. کسالت و قُعود و انزوا و بی کاری و تنبلی لَدَى الْحَقِّ محبوب نبوده و نیست. إِنْ شَاءَ اللَّهُ جَمِيعٌ بِمَا أَمَرَ بِهِ اللَّهُ فَائِزٌ شُونَد وَعَامِلٌ گَرْدَنَد.»^{۳۴۰}

«إِنَّمَا أَمْرٌ مَعَاشٌ بَایِدُ مُتَوَكَّلًا عَلَی اللَّهِ مَشْغُولٌ بِهٖ كَسْبٌ بِأَشِید.»^{۳۴۱}

«در این ظهورِ اَعْظَم [دین بهائی] کُلُّ به کَسْب و اِقتِراف و صَنایِعِ مُتَوَكَّلًا عَلَی اللَّهِ الْمُهْتَمِّینِ الْقِیُومِ مَأْمُورِنْد و این حُکْم در اَلْوَاحِ مُؤَكَّدًا نَازِل.»^{۳۴۲}

«کُلُّ به کَسْب و تجارَت و زراعتِ مَأْمُورِنْد... و این اعمال که در کتابِ الهی کُلُّ به آن مَأْمُورِنْد سَبَبِ عَزَّت و عَلَّتِ بَرکَت و ظَهوراتِ نَعْمَتِ بُوَدِه و خواهد بُوَد.»^{۳۴۳}

«و همچنین جَمِيعٌ را امر فرمودیم که به شغلی از اَشْغَالِ مَشْغُولِ بَاشِنْد. طُوبِی از برای نفوسی که حَمَلِ نَمُود و حَمَلِ نَشِنْد. به کَسْب و اِقتِرافِ تَوَجُّهِ نَمَایِنْد. فَلَسی از آن عِنْدَ اللَّهِ أَحَبُّ اسْتِ از کَنزِی که به غَیْرِ حَقِّ جَمْعِ شُود و آمادِه گَرْدَد.»^{۳۴۴}

«بَعْدِ از تَحَقُّقِ وَجُودِ و بَلُوغِ، ثَرُوتِ لَازِمِ؛ و این ثَرُوتِ اِگر از صَنعَتِ و اِقتِرافِ حَاصِلِ شُود نَزْدِ اَهْلِ خِرَدِ مَمْدُوحِ و مَقْبُولِ اسْت.»^{۳۴۵}

«هَیچِ فَعْلِی اَقْبَحُ از این فَعْلِ نَبُودِه و نَیست که به اسْمِ حَقِّ مَایِبِنِ نَاشِ تَکَدِّی شُود. بَرِ آن جَنابِ و اَصْحَابِ حَقِّ لَازِمِ که نَاسِ را به تَنْزِیهِ اَکْبَرِ و تَقْدِیسِ اَعْظَمِ دَعُوتِ نَمَایِنْد تا رَاحَةُ قَمِیصِ اَبْهَی از اِحْتِایِ او [بِهائیان] اِسْتِنشَاقِ شُود و لَکن





باید اُولُو الْعِنْيَةِ به فقراء ناظر باشند چه که شَأْن صَابِرِينَ از فقراء عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٍ بوده وَعَمْرِي لَا يُعَادِلُهُ شَأْنٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ طُوبَى لِقَافِرٍ صَبَرَ وَ سَتَرَ وَ لِعِنْيٍ اتَّقَى وَ آثَرَ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ باید فقراء هَمَّتْ نمایند و به کسب مشغول شوند و این امریست که بر هر نَفْسِی در این ظهورِ اَعْظَمِ [دین بهائی] فرض شده و از اعمالِ حَسَنَه عِنْدَ اللَّهِ محسوب و هر نَفْسِی عامل شود البتَّه اِعَانَتِ غِیْبِیَّه شامل او خواهد شد. إِنَّهُ يُعْنِي مَنْ يَشَاءُ بِفَضْلِهِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»^{۳۴۶}

« هر نفسی باید کار و کسب و صنعتی پیش گیرد تا او بارِ دیگران را حمل نماید نه اینکه خود حملِ ثَقِيلِ شود و مانند عَلْتِ کابوسِ مُسْتُولِ گردد.»^{۳۴۷}

«در اَمْرِ بَهَاءِ اللَّهِ [دین بهائی] بر هر نفسی اِشْتِغَالِ به صنعت و کسبی فَرَضِ است. مثلاً مَنْ حَصِيرِبَافِی می دانم و شما صنعت دیگر. این عینِ عبادت است، اگر با نهایتِ صداقت و امانت باشد، و این سببِ تَرْقِیَسْتِ. اما با وجودِ مشغولیت اگر قَلْبُ تَقْیِیدِ و تَعَلُّقِ به این دنیا نداشته باشد و از حوادثِ مُتَأَلِّمِ نگردد، نه با ثَرَوِیِّتِ عَالَمِ از خدمتِ نَوْعِ انسان ممنوع ماند و نه از فقر محزون شود، این کمالِ انسانست و اَلَا در حَالِی فقر اِظْهَارِ کَرَمِ و با حَالِ ضَعْفِ ادْعَایِ عدل نمودنِ قَوْلِی است آسان نه دلیل بر تربیت و تَذَكَّرِ وجودِ انسان.»^{۳۴۸}

«هُوَ الْبَاهِي، ای بندهٔ جَمَالِ قَدَمِ [حضرت بَهَاءِ اللَّهِ] در جمیع امور مُتَوَسِّلِ به حَيِّ قَيُّومِ شو و مُتَوَكَّلِ به رَبِّ وَدُودِ. قلبِ انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت و آسایش نیابد. بلی سعی و کوشش، جهد و ورزش لازم و واجب و فرض و قصور و فتورُ مَذْمُومِ و مَقْدُوحِ: بلکه شب و روز آنی نباید مُهْمَلِ بود و دقیقه ای





نباید از دست داد. چون کائناتِ سایره باید لیلًا و نهارًا در کار مشغول شد و چون شمس و قمر و نُجوم و عناصر و اعیانِ مُمکنات در خدَماتِ مُداومت کرد، ولی باید اعتماد بر تأییدات نمود و اِتکاء و اِتکال بر فیوضات کرد. زیرا اگر فیضِ حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل نگردد، زحمت ثمر نبخشد، کوشش فایده ندهد، و همچنین تا به اسباب تمسک نشود و به وسایل تشبث نگردد ثمری حاصل نشود. اَبی اللّٰهُ اَنْ یُّجْرِیَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا وَ جَعَلْنَا لِکُلِّ شَیْءٍ سَبَبًا.^{۳۴۹}

«اَمَّا آیةٔ مُبارکة حُرِّمَ عَلَیْکُمُ السُّؤَالُ وَ مَنْ سَأَلَ حُرِّمَ عَلَیْهِ الْعَطَاءُ؛ مقصود این است که تکذبی حرام است و بر گدایان که تکذبی را صفتِ خویش نموده اند، اِنفاق نیز حرام است. مقصود این است که ریشهٔ گدایی کنده شود. و اَمَّا اگر نفسی عاجز باشد یا به فقر شدید افتد و چاره نتواند، اغنیاء یا وکلاء باید چیزی، مبلغی در هر ماهی از برای او مُعین کنند تا با او گذران کند. چون بیتِ عدل [مرکز جهانی بهائی، بیتُ العَدْلِ اعْظَمُ که در سال ۱۹۶۳ م. تشکیل شده است] تشکیل شود، دارِ عَجْزِه تأسیس گردد لهذا کسی مُحتاج به سُؤال [گدایی] نماند؛ چنان که مُتَمَّم آیهٔ مبارکه دلالت می فرماید قَدْ کُتِبَ عَلَی الْکُلِّ اَنْ یُکَسِبَ. بعد می فرماید وَ الَّذِی عَجَزَ فَلَیْلُوکَلَّاءٍ وَ الْاَغْنِیَاءُ اَنْ یُعِیْنُوْا مَا یُکْفِیهِ. مقصود از وکلاء، وکلاءِ بیت است که اعضای بیتِ عدل باشد.»^{۳۵۰}

«الیوم عالی ترین نوع انقطاع آن است که به حرفه ای اشتغال ورزند و مخارج خود را تأمین نمایند. بنابراین یک بهائی خوب کسی است که زندگی خود را طوری مرتب نماید که هم احتیاجاتِ مادی خود را مرتفع سازد و هم به خدمتِ اَمْرُاللّٰهِ [دین بهائی] موفق شود.»^{۳۵۱}



ازدواج و خانواده

«ای دو مؤمنِ بِاللَّهِ، خداوندِ بی‌مانند زن و مرد را آفریده که با یکدیگر در نهایت اَلْفُتْ آمیزش نمایند و زندگانی کنند و حُکْم یک جان داشته باشند. زن و مرد دو رفیق و آنیس هستند که باید در غم یکدیگر باشند. چون چنین باشند در نهایت خوشی و شادمانی و آسایشِ دل و جان در این جهان زندگانی کنند و در مَلْکُوتِ آسمانی مَظْهَرِ اَلطَّافِ اِلَهِی گردند و اِلَّا در غایتِ تلخی عُمَر به سر برند و هر دم آرزوی مردن نمایند و در جهان آسمانی نیز شرمسار باشند. پس بکوشید که با یکدیگر مانند دو کبوتر در آشیان آمیزش دل و جان نمایید. اینست خوشبختی در دو جهان.»^{۳۵۲}

«زن و شوهر باید افکارشان عالی و آمالشان نورانی و قلوبشان روحانی و ارواحشان مَطْلَعِ اِنْوَارِ شَمْسِ حَقِیْقَتِ باشد. نباید به جهت اِتِّفَاقَات و تصادفات فانی این زندگی تغییرپذیر نسبت به هم بدبین شوند و خُلُقِ تنگی نمایند. قلوبشان باید وسیع و مُنْشَرِح و به وسعتِ جهان الهی باشد. هر وقت اختلاف نظری بین ایشان تولید شود باید به مُنْتَهی درجه سعی نمایند که آن را بین خود حل کنند و نگذارند خبر آن به خارج سرایت کند. زیرا مردم مُسْتَعِدِّ هستند که ذَرَّةٔ صغیر را جَبَلِ کبیر نمایند و نیز هرگاه به عِلَّتِ پیش آمدی رنجشی از یکدیگر حاصل نمودند، نباید آن را در دل نگاهدارند بلکه بِالطَّبِیعِ باید آن را برای یکدیگر شرح و توضیح دهند و کوشش کنند هر چه زودتر این نفاق و کدورت برطرف شود. باید یگانگی و یاری را بر حسادت و ریا ترجیح دهند و مانند دو آئینه صافی باشند تا انوار ستارگان مَحَبَّتِ و جمال را در یکدیگر منعکس سازند. شما باید تصوّرات و



افکار عالی و آسمانی خود را به یکدیگر بگویید هیچ امر مخفی در بین خود نداشتید. خانه خود را محلّ راحتی و صفا نمایید. مهمان نواز باشید و در منزل خود را به روی آشنا و بیگانه باز گذارید. هر تازه واردی را با روی مَتَبَسَم استقبال کنید و خوش آمد گویید و طوری با ایشان رفتار نمایید که احساس کنند که در خانه من هستند. خداوند چنان اتحاد و اتفاقی بین زن و شوهر خلق نموده است که هیچکس نمی تواند در این دنیا بالاتر از این اتّحادی را تصوّر کند. شما باید دائماً شَجَرِ الْفَت و اتّحاد خود را با آب علاقه و محبّت آبیاری نمایید تا در تمام فصول زندگانی سرسبز و خرم ماند و شیرین ترین اثمار را برای شفايِ اَلَامِ مِلَل و اَقوامِ ببار آورد. خلاصه شما دو نفر باید طوری زندگانی نمایید که خانه شما جلوه ای از ملکوتِ آبهی شود تا هر کس قدم گذارد روح صفا و کُرّهت را احساس نماید و بی اختیار فریاد برآورد که اینجا خانه مَحَبّت است اینجا کاخ مَحَبّت است اینجا آشیانه مَحَبّت است اینجا گلستان مَحَبّت است و شما دو نفر چون دو طیر خوشخوان باید بر روی بلندترین شاخه های شَجَرِ حیات بنشینید و فضا را مملو از نعمات عشق و سُرور کنید. تا آنجا که می توانید سعی نمایید اساس مَحَبّت خود را در روح و وجدان خویش مستقرّ سازید و نگذارید که این اساس متزلزل گردد. وقتی که خداوند به شما اطفال شیرین و نازنین عطا می کند خود را وقف تربیت و تعلیم ایشان نمایید تا گل های جاودانی گلزار الهی و بلبان خوش الحان بهشت آسمانی گردند و خادمان عالم انسانی و اثمار شجر زندگانی شوند. در زندگانی چنان مَشی و سلوک نمایید که دیگران آن را نمونه و سرمشق گیرند و با یکدیگر بگویند که ببین چگونه ایشان چون دو کبوتر با عشق و اتّحاد و توافق کامل در یک آشیانه مقرّ یافته اند گویی که خداوند حقیقت وجودشان را از





اَزَل برای دوست داشتن یکدیگر سرشته است. وقتی که چنین حالتی وجود داشت و چنین آمال و هدف هایی اختیار شد آن وقت از حیات جاودانی سهم بزرگی نصیب برده اید و از سرچشمه حقیقت نوشیده اید و ایّام خود را در بهشت شکوه و جلال در جمع آوری آزهاری آسرارِ الهی صرف نموده اید. نسبت به یکدیگر چون عاشقان الهی و حیبیان معنوی باشید. حیات خود را در بهشتِ مَحَبَّت بگذرانید. آشیانه خود را بر روی شاخه های پُربرگی شَجَرِ مَحَبَّت بنا کنید. در فضای با صفای مَحَبَّت پرواز کنید. در بحرِ بیکرانِ مَحَبَّت شنا کنید. در گلزارِ جاودانِ مَحَبَّت مَشی کنید. در ظِلِّ اَشَعَّة تَابانِ شمسِ مَحَبَّت حرکت کنید. در طریقِ مَحَبَّت ثابت و مستقیم باشید. مَشامِ خود را با نَفحَةُ جانبخشِ آزهاری مَحَبَّت مُعَطَّر کنید. گوش های خود را به آهنگ های روح نوازِ مَحَبَّت آشنا کنید. از شرابِ مَحَبَّت بنوشید. سرمست شوید. بگذارید تا آمال و افکار شما چون دسته ای از گُل های مَحَبَّت و سخنان شما چون دُرّجی از لَتَالِیِ بَحْرِ مَحَبَّت باشد.»^{۳۵۳}

«پدر و مادر را اطاعت کنید که از شما راضی باشند تا خدا از شما راضی شود.»^{۳۵۴}

«ملاحظه کن که رضایت والدین چه نعمتی است. هر نفسی که والدین از او راضی، خدا از او راضی، خلق از او راضی، خود او از خود راضی؛ یعنی قلبش مستریح و جانش در آمان و کارش منتظم و طالعش بلند و بختش یاور و قدرش زیاد»^{۳۵۵}





«فِي الْحَقِيقَةِ انْسانَ بَاید بَهِ وِفا قِیامَ نَماید و ثَبوتَ و اسْتقامتَ بِنَماید؛ عَلَی الخُصُوصَ بَهِ قَرینَ و هَمَنشینَ خَویشَ و هَمدمَ و نَدیمَ خُود. زِیرا حُقوقَ دَر بَینِ اینِ دُو قَدیمِ و مُحکَمِ و مَتینِ اسْت و انْسانَ آنچَهِ بَکُوشدَ از عَهْدَهٗ اِکمالَ بَرنَیاید ولی بَقدَرِ امْکانِ قُصورِ نَشايد.»^{۳۵۶}

«در میان خلق ازدواج عبارت از ارتباط جسمانیست و این اتحاد و اتفاق موقتست، زیرا فُرْقَتِ جسمانی عاقبتْ مُقَرَّر و مَحْتوم است. ولکن ازدواج اَهْلِ بَها [بِهائیان] باید ارتباط جسمانی و روحانی هر دو باشد. زیرا هر دو سرمست یک جامند و مُنْجذب بَهِ یک طَلعِ بی‌مثال: زنده به یک روحند و روشن از یک انوار. این روابط روحانیه است و اتحاد اَبَدیست. و همچنین در عالم جسمانی نیز ارتباط محکم متین دارند ارتباط و اتحاد و اتفاق چون از حیثیت روح و جسم هر دو باشد آن وحدت حقیقی است؛ لهذا ابدیست. اما اگر اتحاد مجرد از حیثیت جسم باشد البته موقتست و عاقبت مُفارقتِ محقق. پس باید اهلِ بَها چون رابطه ازدواج در میان آید اتحاد حقیقی و ارتباط معنوی و اجتماع روحانی و جسمانی باشد تا در جمیع مراتب وجود و در جمیع عوالمِ الهی این وحدت اَبَدی گردد. زیرا این وحدت حقیقی جلوه ای از نور مَحَبَّتُ اللّهِ است و همچنین اگر نفوسی مؤمن حقیقی شوند ارتباط روحانی یابند و مَظْهَرِ مَحَبَّتِ رَحمانی گردند، کُلّ سرمست جامِ مَحَبَّتُ اللّهِ شوند البته آن اتحاد و ارتباط نیز ابدیست یعنی نفوسی که از خود بگذرند و از نقایص عالم بشری تجرّد یابند و از قیودِ ناسوتی مُنْصَرَف گردند البته پرتو انوارِ وحدتِ الهی بتابد و جمیع در عالم اَبَدی وحدت حقیقی یابند.»^{۳۵۷}





«بر طبق تعالیم حضرت بهاء‌الله خانواده که یک واحد انسانی است می‌بایستی بر اساس موازین تقوی و تقدیس تربیت شود. همه فضائل را بایستی به خانواده تعلیم داد. پیوند و اُلفت خانواده را باید پیوسته حفظ نمود و حقوق اعضا را نباید زیر پا گذاشت. حقوق پسر و پدر و مادر هیچ یک نباید نقض شود و یا دستخوش زورگویی گردد. همان گونه که پسر وظایفی نسبت به پدر دارد، پدر نیز در قبال پسر دارای وظایفی می‌باشد. بر همین منوال، مادر و خواهر و سایر اعضای خانواده نیز هر یک اختیارات مخصوص به خود را دارا هستند. تمامی این حقوق و اختیارات باید محفوظ ماند. چنانکه خیرِ هر یک خیرِ کل، راحتِ هر یک راجع به کل باشد.»^{۳۵۸}

«عقد بهائی ارتباط بین طرفین است و تعلق خاطر بین جهتین؛ ولی باید نهایت دقت بنمایند و بر اخلاق همدیگر واقف شوند و عهد و وثیق ارتباط ابدی حاصل شود و مقصد اُلفت و رفاقت و وحدت و حیاتِ سرمدی باشد... عقد حقیقی بهائیان اینست که باید بین طرفین روحاً جسماً التیام تام حاصل گردد تا در جمیع عوالم الهی اتحاد ابدی داشته باشند و حیات روحانی یکدیگر را ترقی دهند. این است عقد بهائی.»^{۳۵۹}

«اگر توافق و محبت در خانواده ای ظاهر باشد، آن خانواده پیشرفت نموده نورانی و روحانی گردد، اما اگر اختلاف و نفرت در آن به وجود بیاید، از هم پاشیدگی و انهدام آن اجتناب ناپذیر است.»^{۳۶۰}





«ملل را می‌توان قیاس بر افراد عائله کنیم. عائله متشکل از افراد است و هر ملتّی نیز متشکل از افراد و اشخاص و اگر جمیع ملل را جمع کنید یک عائله عظیمه گردد و این واضح است که نزاع و جدال بین افراد یک عائله سبب خرابیست همین نوع جنگ و حرب مابین ملل مُورثِ اِنهدام عظیم است.»^{۳۶۱}

«هر انسان ناقصی خودپرست و در فکر راحت و منفعت خویش است. چون یک قدری فکرش اتّساع یابد در فکر راحت و نعمت خاندانش افتد؛ اگر فکرش اتّساع بیشتر یابد، در فکر سعادت اهل شهرش افتد؛ و چون افکار مُتّسع بیشتر شود، در فکر عزّت وطن و ملتّش افتد و چون افکار اتّساع تامّ یابد و به مُنتهی درجه کمال رسد، در فکر عُلوّیت نوع انسان افتد خیر جمیع خلق طلبد و راحت و سعادت جمیع ممالک را. این دلیل بر کمال است.»^{۳۶۲}

«باری اساس ملکوت الهی اَلْفِتْسَت و مَحَبَّتْسَت و وحدتست اتّصال است نه انفصال اتّحاد است نه اختلاف علی الخصوص بین زوج و زوجه اگر سبب طلاق یکی ازین دو باشد البتّه در مشقّات عظیمه افتد و به وِبَال عظیم گرفتار گردد و بی نهایت نادم و پشیمان شود.»^{۳۶۳}

«در ازدواج حکمتِ الهیّه چنان اقتضا می‌نماید که از جنسِ بَعید باشد؛ یعنی بین زوجین هر چند بُعد بیشتر، سُلّاله قوی‌تر و خوش‌سیماتر و صحت و عافیت بهتر گردد.»^{۳۶۴}





«معیار دیانت بهائی در شوون مربوط به اخلاقیات جنسی بسیار بالاست ولی به هیچ وجه به نحو نامعقولی سخت و شدید نیست. ضمن اینکه روابط جنسی آزاد مردود شمرده شده است، ازدواج به منزله عملی مقدس محسوب گردیده که هر انسانی باید به انجام آن تشویق شود، ولی اجبار جایز نیست. غریزه جنسی، مانند دیگر غرایز بشری لزوماً شیطانی نیست بلکه نیرویی است که اگر به نحو صحیح هدایت گردد می تواند شادی و رضایت فرد را به همراه آورد. ولی اگر مورد سوء استفاده قرار گیرد نه تنها برای خود شخص بلکه برای جامعه ای که در آن زندگی می کند قطعاً زیان بسیار خواهد داشت. در عین حال که بهائیان ریاضت و خودآزاری افراطی را مردود می شمرد ولی در عین حال نسبت به فرضیه های متداول راجع به اخلاق جنسی که صرفاً موجب از هم گسیختگی جامعه بشری می گردد نیز نظر موافقی ندارند.»^{۳۶۵}

«به طور خلاصه، برداشت بهائی از روابط جنسی بر این عقیده استوار است که عفت و عصمت باید هم از طرف مرد و هم از طرف زن کاملاً رعایت گردد، نه تنها به این علت که عصمت به خودی خود از نظر اخلاقی بسیار قابل ستایش است بلکه از این نظر که تنها راه یک زندگی خانوادگی شاد و موفق نیز می باشد. بنابراین روابط جنسی خارج از ازدواج به هیچ شکل و صورتی جایز نیست و هر کس از این حکم تجاوز نماید نه تنها در مقابل خداوند مسؤول است بلکه از طرف جامعه نیز مشمول مجازات خواهد بود.»





دیانت بهائی ارزش انگیزه جنسی را تصدیق می‌نماید ولی استفاده نامشروع و ناشایسته از آن را در مواردی مانند رابطه جنسی آزاد و با هم زیستن بدون ازدواج و غیره که همه را کاملاً به ضرر انسان و جامعه می‌داند محکوم می‌سازد. استفاده صحیح از غریزه جنسی حق طبیعی هر فرد می‌باشد و نهاد ازدواج نیز دقیقاً به همین منظور به وجود آمده است. بهائیان معتقد به سرکوب نمودن انگیزه جنسی نیستند بلکه معتقد به کنترل و تعدیل آن هستند.^{۳۶۶}

«سؤال شما در مورد این که عشقی عمیق نسبت به شخصی غیر از زن و یا شوهر خود چه جایی می‌تواند در زندگی فرد داشته باشد، بر اساس تعالیم بهائی به آسانی قابل توضیح است. عفت و عصمت مستلزم آن است که زندگی جنسی فرد هم قبل و هم بعد از ازدواج پاک و منزّه باشد، قبل از ازدواج پرهیزکاری کامل و بعد از ازدواج وفاداری مطلق نسبت به شریک زندگی منتخب، وفاداری در همه اعمال جنسی و وفاداری در قول و عمل...»

... باید سعی نمایند تا خارج از زندگی زناشویی عادی و مشروع خود، روابط دوستی و محبتی برقرار سازند که ابدی و مبتنی بر زندگی روحانی انسان و نه حیات جسمانی اوست. این یکی از موارد متعددی است که در آن بهائیان باید سرمشق دیگران گردند و در راه ارائه معیاری حقیقی برای زندگی پیش قدم شوند، معیاری که سبب تعالی روح انسان شود و جسم او را صرفاً وسیله ای در اختیار روح تابناک او گرداند. نیازی به بیان نیست که این مسأله با داشتن یک زندگی جنسی عادی از طریق مشروع آن یعنی ازدواج مغایرتی ندارد.^{۳۶۷}





«حضرت ولیّ امرالله از اینکه... خاطری آزرده دارد بسیار متأسّف شدند. اگر ملاحظه می کند که خانواده اش آمادگی پذیرش تعالیم الهی را ندارد، به هیچ وجه نباید محزون شود، زیرا همه نفوس از بینش روحانی برخوردار نیستند. در حقیقت بسیاری از اعضای خانواده پیامبران با وجود مشاهده سلوک و قوّه برهان مَظْهَرِ ظُهورِ الهی از ایمان محروم ماندند. بنابراین احتیای الهی [بهائیان] نباید از این مسائل مکدّر شوند، بلکه باید آینده عزیزان خود را به یَدِ قدرتِ الهی بسپارند و سعی کنند با خدمات و ایمان خالص خود به امرالله، استحقاق آن را یابند که جهتِ اِحیایِ روحانیِ نهاییِ آنان شَفاعت نمایند.»^{۳۱۸}

«حضرت ولیّ امرالله از روش خصمانه بعضی از اعضای خانواده شما نسبت به امر مبارک که شما به خدمت آن قائم هستید شدیداً متأسّفند و معتقدند که باید آنچه در قوّه دارید انجام دهید تا ضدّیت آنها را برنیاگزید. البتّه نه این که از ایمان خود منصرف شوید و از فعّالیت امری دست بردارید. از آنجایی که نمی توانید آنها را به امر مبارک [دین بهائی] علاقه مند کنید، بهترین روش همان است که حضرت عبدالبهاء همواره در چنین مواردی توصیه می فرمودند یعنی آنها را به حال خود واگذارید و برایشان دعا کنید. مطمئن باشید که حضرت ولیّ امرالله نیز برای روشن شدن ضمیر آنها دعا خواهند فرمود. بسیاری از مردم بعد از مخالفت شدید با امر مبارک با بردباری و مَحَبَّت و حکمت و دعای بستگان یا دوستان بهائی خود، نهایتاً مجذوبِ امرالله گردیده اند.»^{۳۱۹}





«همان طور که مُستحضرید اصل وحدت عالم انسانی در آثار بهائی به منزله محوری توصیف شده که سایر تعالیم حضرت بهاءالله طائف حول آن است. مفهوم این اصل به قدری وسیع و همه جانبه است که بر همه ابعاد فعالیت های بشری اثر گذارده موجب تغییر و تحوّل آنها می گردد. این اصل مستلزم ایجاد تغییری بنیادین در نحوه ارتباط مردم با یکدیگر و نیز ریشه کن کردن عادات دیرینه ای است که حقوق طبیعی بشر را که مستلزم رعایت احترام و شرافت انسانی هر فرد می باشد انکار می کند.

در محیط خانواده، حقوق هر یک از اعضا باید محترم شمرده شود. حضرت عبدالبهاء در بیانی که متن آن به زبان انگلیسی ثبت شده و مضمون آن به فارسی به شرح ذیل است، چنین می فرماید:

"پیوند و اُلفت خانواده را باید پیوسته حفظ نمود و حقوق اعضا را نباید زیر پا گذاشت. حقوق پسر و پدر و مادر، هیچ یک نباید نقض شود و یا دستخوش زورگویی گردد. همان گونه که پسر وظایفی نسبت به پدر دارد، پدر نیز در قبال پسر دارای وظایفی می باشد. بر همین منوال، مادر و خواهر و سایر اعضای خانواده نیز هر یک اختیارات مخصوص به خود را دارا هستند. تمامی این حقوق و اختیارات باید محفوظ ماند...."

إعمال زور از طرف فرد قوی بر علیه فرد ضعیف به منظور تحمیل اراده و رسیدن به امیال شخصی، تخلّفی فاحش از تعالیم بهائی است. هیچ کس حق ندارد با توسل به زور یا تهدید به اِعمال خشونت، شخص دیگری را به عملی که به آن راضی نیست وادار نماید. حضرت عبدالبهاء می فرماید: "ای یاران الهی جبر و عنف و زجر و قهر در این دوره الهی مذموم... کسانی که به سبب غلیان غیظ





و غضب و یا عدم توانایی در مهار کردن خشم و عصبانیت خود، به اعمال خشونت نسبت به دیگران وسوسه می‌شوند. باید متذکر باشند که این رفتار نکوهیده در امرِ منیع حضرت بهاء‌الله [دین بهائی] محکوم شده است.

از جمله نشانه‌های سقوط اخلاقی در نظام اجتماعی رو به زوال کنونی، ازدیاد خشونت در خانواده، افزایش رفتار تحقیرآمیز و ظالمانه نسبت به همسر و فرزند و شیوع آزارهای جنسی است. بسیار مهم است که اعضای جامعه اسم اعظم [بهائیان] بسیار مراقب باشند که مبدا به علت شیوع چنین اعمالی به قبول آنها تن دردهند. احتیای الهی [بهائیان] باید همواره متوجه و متذکر باشند که وظیفه ایشان ارائه نمونه ای از روش جدید زندگی است، روشی که خصوصیات شاخص آن پایبندی به اصول عالی اخلاقی و احترام به منزلت و حقوق تمامی مردم و احتراز از ظلم و ستم و هر نوع تعدی است.

حضرت بهاء‌الله امر مشورت را وسیله‌ای برای حصول توافق و راهی برای تعیین نحوه عمل مشترک مقرر فرموده‌اند. استفاده از این وسیله بین دو شریک زندگی زناشویی و در خانواده و در حقیقت در جمیع مواردی که احباً در اتخاذ تصمیمات مشترک شرکت می‌کنند لازم است. مشورت مستلزم آنست که تمام شرکت‌کنندگان آرای خود را با آزادی کامل و بدون واهمه از این که نظرات‌شان مورد انتقاد قرار گیرد و یا تحقیر شود بیان نمایند و البته این شرط اولیّه برای موفقیت در مشورت، در محیطی که در آن ترس از خشونت و اهانت وجود داشته باشد، قابل حصول نیست.





بعضی از سؤالات شما مربوط به رفتار با زنان است و شایسته است که با توجه به حکم تساوی حقوق رجال و نساء که از تعالیم دینان بهائی است بررسی گردد. تساوی حقوق زن و مرد امری است به مراتب والاتر از اظهار آرمان‌های قابل ستایش و اصلی است که تأثیر عمیقی بر جنبه‌های مختلف روابط انسانی دارد و باید جزء لاینفکی از حیات خانواده و جامعه بهائی باشد. اجرای این تعلیم مبارک منشأ تغییر و تحوّل در آداب و رسوم است که در طیّ قرون متمادی مرسوم بوده است. نمونه‌ای از این تحوّلات را در جوابی که از طرف حضرت شوقی آفندی به این سؤال عنایت شده که آیا تعالیم بهائی سنت متداوله را که مرد به زن پیشنهاد ازدواج می‌نماید تغییر می‌دهد به نحوی که زن اجازه پیشنهاد ازدواج به مرد را داشته باشد، می‌توان یافت پاسخ چنین است: "فرمودند بنویس مساوات نام است امتیاز و ترجیح جائز نه". با گذشت زمان و به تدریج که زنان و مردان بهائی در اجرای کامل‌تر اصل تساوی حقوق رجال و نساء می‌کوشند، درک و فهم عمیق‌تری از اثرات و نتایج وسیع و همه‌جانبه این تعلیم حیاتی حاصل خواهد شد. حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات خود که متن آن به زبان انگلیسی ثبت شده و مضمون آن به فارسی چنین است، می‌فرمایند: "تا زمانی که مساوات بین مرد و زن کاملاً تمکّن و تحقق نیافته ممکن نیست عالم انسانی به حدّ کمال ترقی نماید."

بیت‌العدل اعظم در سال‌های اخیر مؤکداً توصیه فرموده‌اند که بانوان و دوشیزگان بهائی تشویق شوند تا در فعالیت‌های اجتماعی و روحانی و اداری جوامع خود بیش از پیش شرکت جویند و از آنان خواسته‌اند که قیام نموده





اهمیت نقش خود را در کلیّه میادین خدمت به امرُالله [دین بهائی] نمایان سازند.

توسّل به زور از طرف مرد به منظور تحمیل اراده‌اش بر زن، تَمَرُدی فاحش از تعالیم دیانت بهائی است. حضرت عبدالبهاء در بیاناتی که متن آن به زبان انگلیسی ثبت شده و مضمون از آن به فارسی چنین است، می‌فرمایند:

"در قدیم دنیا با زور اداره می‌شد و مرد چون جسماً و فکرّاً از زن زورمندتر و پَرخاش‌جوتر بود بر او غالب و مسلط بود ولی حال وضع در تغییر است. به مرور اِعمال زور و عُنْف، غلبه خود را از دست می‌دهد و هوشیاری، فِرَاسَتِ فِطری و خصایل روحانی مَحَبَّت و خدمت که در زَن قووی است، تَفوّق و برتری می‌یابد."

مردان بهائی این فرصت را دارند که به دنیای اطراف خود چهره جدیدی از روابط زن و مرد را که در آن توسّل به زور و تعرّض از بین رفته و همکاری و مشورت جای‌گزین آن شده است نشان دهند. بیُّ العدل اعظم در جواب به سؤالات واصله فرموده‌اند که در روابط زناشویی، زن و شوهر هیچ یک نباید هرگز به ناحق دیگری را تحت سلطه خود در آورد. اگر از طریق مشورت توافق حاصل نشود، گاهی زن یا شوهر باید از خواست طرف دیگر تبعیت نماید، هر زن و شوهری باید خود تصمیم بگیرند که دقیقاً تحت چه شرایطی چنین تبعیتی باید صورت گیرد.

حضرت بهاءُالله بِنَفْسِهِ الْأَعْلَى در یکی از الواح مبارکه راجع به رفتار با نِسوان چنین می‌فرمایند:





"... باید دوستان حق به طراز عدل و انصاف و مهر و مَحَبَّتْ مُرَبَّنْ باشند چنانچه بر خود ظلم و تَعَدَى روا نمی‌دارند بر اِماءِ اِلَهِی [خانم‌ها] هم روا ندارند. اِنَّهُ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ یَأْمُرُ بِمَا یَنْتَفِعُ بِهِ عِبَادُهُ وَ اِمَانُهُ اِنَّهُ وَلِیُّ الْکُلِّ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ."

هیچ شوهر بهائی نباید هرگز همسرش را کتک بزند و یا با وی به نحوی ظالمانه رفتار نماید. مُبادرت به چنین عملی رفتاری سوء و مُردود در روابط زناشویی و مخالف تعالیم جَمالِ مُبارک [حضرت بهاء‌الله] است.

فقدان ارزش‌های معنوی و روحانی در اجتماع، منجر به تدنسی خُلُق و خوبی که باید بر روابط بین دو جنس مخالف حکم‌فرما باشد می‌گردد که در نتیجه زنان صرفاً وسیله‌ای برای اِرضای آمیالِ جنسی به حساب می‌آیند و از احترام و ادبی که از جمله حقوق همهٔ افراد بشر است محروم می‌شوند. حضرت بهاء‌الله چنین اِنذار می‌فرماید: "اِنَّ الدِّینَ یَرْتَبِیۡنَ الْبَغْیَ وَ الْفَحْشَآءَ اُولٰٓئِکَ صَلَّ سَعِیْهُمُ وَ کَانُوْا مِنَ الْخَاسِرِیۡنَ." شایستهٔ یارانِ حضرت رَحْمَن [بهائیان] آن که دربارهٔ معیارهای والای اخلاقی که نیل به آن را حضرت بهاء‌الله در یکی از بیانات خود به "اهل بهاء" [بهائیان] توصیه می‌فرماید، تعمق نمایند: "وَلَوْ یَرِدُنَّ عَلَیْهِمْ ذَوَاتُ الْجَمَالِ بِاِحْسَنِ الطَّرَازِ لَا تَرْتَدُّ اِلَیْهِنَّ اَبْصَارُهُمْ بِالْهَوٰی اُولٰٓئِکَ خُلِقُوا مِنَ التَّقْوٰی کَذٰلِکَ یُعَلِّمُکُمْ فَلَمَّ الْقِدَمِ مِنْ لَدُنْ رَبِّکُمْ الْعَزِیۡزِ الْوَهَّابِ..."

یکی از شنیع‌ترین و قبیح‌ترین تَخَلُّقاتِ جنسی جرم تجاوز جنسی است. چنانچه یکی از احبّا [بهائیان] مورد تجاوز جنسی قرار گیرد مُسْتَحَقِّ مَحَبَّتْ و حمایت اعضای جامعه می‌باشد و مختار است که علیه متجاوز بر طبق قانون مملکت خویش اقدام نماید. اگر در اثر این تجاوز حامله شود مؤسّسات بهائی نباید به او فشار آورند که ازدواج کند. آخذ تصمیم دربارهٔ حفظ و یا سِقَطِ جَنین راجع به





شخص اوست تا با توجه به ملاحظات طبی و عوامل مربوطه دیگر و در پرتو تعالیم مبارکه [تعالیم دین بهائی]، آنچه را مایل باشد مجری دارد. اگر در نتیجه این تجاوز طفلی متولد شود، آخذ تصمیم در مورد طلب کمک مالی از پدر جهت نگهداری فرزند به خود مادر راجع است، ولی ادعای هرگونه حقّ پدری از طرف متجاوز بر طبق احکام بهائی، با توجه به شرایط مربوطه، زیر سؤال برده می شود. حضرت ولیّ امرالله در توقیعات مبارکه‌ای که از طرف آن حضرت به زبان انگلیسی صادر شده و مضمون آن ذیل^{۳۷} نقل می شود توضیح می فرمایند که: "دیانت بهائی ارزش انگیزه جنسی را تصدیق می نماید..." و همچنین می فرمایند: "... استفاده صحیح از غریزه جنسی حقّ طبیعی هر فرد می باشد و نهاد ازدواج نیز دقیقاً به همین منظور به وجود آمده است." در این جنبه از روابط زناشویی نیز، مانند دیگر جوانب آن، باید رعایت و احترام متقابل حکم فرما باشد. اگر یک زن بهائی از طرف شوهرش مورد آزار و یا تجاوز جنسی قرار گیرد او حقّ دارد که برای کمک و راهنمایی به محفل روحانی [هیأت منتخَب بهائیان در سطح محلی و یا ملی برای اداره امور روحانی و اداری جامعه بهائی] مراجعه کند و یا برای کسب حمایت قانونی اقدام نماید. چنین آزارهایی ادامه زندگی زناشویی را شدیداً به مخاطره می اندازد و به احتمال قوی سبب بروز نفرت و بیزاری آشتی ناپذیر می گردد...»^{۳۷}

«کودکان ما نیازمند آند که پرورش روحانی یابند و از پیش گامان امرالله [دین بهائی] محسوب شوند. نباید آنها را به حال خود گذاشت تا در دنیایی که مملوّ از مخاطرات اخلاقی است رها شوند. در وضع کنونی جامعه بشری، کودکان با





سرنوشتی ظالمانه رو به رو هستند. میلیون ها کودک در بسیاری از کشورها از نظر اجتماعی بی سر و سامان و سرگردانند. کودکان امّ از اینکه در غنا بسر برند و یا در فقر، نسبت به والدین خود و دیگر بزرگسالان احساس بیگانگی می کنند. این بیگانگی، ریشه در نوعی خودخواهی ناشی از مادّه گرایی دارد که در کُنّه بی اعتقادی به خدا نهفته و قلوب مردمان را در همه جا قبضه نموده است. بی سروسامانی اجتماعی کودکان در این دوران نشانه ای قطعی از جامعه ای در حال سقوط است. ولی این وضع منحصر به یک نژاد، طبقه، ملت و شرایط اقتصادی نیست، بلکه همه را در برمی گیرد... قلوبمان به شدّت متألّم می گردد وقتی ملاحظه می کنیم که کودکان در بسیاری از نقاط جهان به سربازی گمارده می شوند، به عنوان کارگر استثمار می گردند، عملاً به صورت برده خرید و فروش می شوند، اجباراً به فحشا کشیده می شوند، مورد استفاده پورنوگرافی قرار می گیرند، پدران و مادرانی که در پی امیال خویش اند آنان را ترک می کنند و به اشکال گوناگون دیگری که از حوصله این بحث خارج است قربانی مطامع دیگران می گردند. بسیاری از این مظالم وحشتناک را خود والدین بر کودکانشان اعمال می دارند. صدمات روانی و روحانی وارده بر آنان خارج از حدّ احصا است. جامعه جهانی ما نیز نمی تواند از عواقب این اوضاع در امان بماند. این آگاهی باید همه ما را به کوششی بی درنگ و مستمرّ برای حفظ منافع کودکان و آینده برانگیزد...

کودکان گران بهاترین گنجینه ای هستند که یک جامعه می تواند داشته باشد زیرا آنها امید و پشتوانه آینده اند. کودکان حامل خصوصیات اجتماع آینده هستند، خصوصیتاتی که عمدتاً از آنچه بزرگسالان جامعه در مورد کودکان انجام می





دهند یا در انجام آن قصور می ورزند شکل می گیرد. کودکان ودیعه ای هستند که هیچ جامعه‌ای نمی تواند آن را نادیده بگیرد و از عواقب نامطلوب آن برکنار بماند. مَحَبَّت همه‌جانبه به کودکان، نحوهٔ رفتار با آنان، کیفیت توجّهی که به آنها می‌ذول می‌گردد، طرز رفتار و سلوک بزرگسالان نسبت به آنان، همهٔ اینها جزو جنبه های حیاتی رفتار شایسته نسبت به کودکان می باشد. عشق و مَحَبَّت مستلزم انضباط و شهامت لازم برای عادت دادن کودکان به سختی، برآورده نکردن هَوّی و هَوَس آنها و رها نساختن آنان به حال خود می باشد. جوّی باید به وجود آورد که کودکان احساس کنند به جامعه وابسته اند و در هدف و مقصد آن شریکند. کودکان باید با مهربانی کامل ولی با پافشاری راهنمایی شوند تا طبق موازین بهائی زندگی کنند و به نحوی که شرایطشان اجازه می دهد به مطالعه و تبلیغ امرالله بپردازند...

و حال مایلم کلامی چند با والدین که مسؤولیتِ اَوْلَیَّةٔ پرورش کودکان را برعهده دارند در میان بگذاریم. از آنها تمنا می نمایم که تربیت روحانی کودکان خود را پیوسته در مدّ نظر داشته باشند. به نظر می رسد که برخی از والدین گمان می کنند که این وظیفه منحصرأ بر عهدهٔ جامعه است. برخی دیگر معتقدند که به منظور حفظ استقلال اطفال در تَحَرّی حقیقت نباید دیانت بهائی را به آنان تعلیم داد. بعضی دیگر هم احساس می کنند که توانایی لازم برای برعهده گرفتن چنین وظیفه ای را ندارند. هیچ یک از این تصوّرات صحیح نیست. حضرت مَوْلَى الوَرَى [حضرت عبدالبهاء، جانشینِ مَنصُوصِ حضرت بهاءالله] فرموده اند که "بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را به نهایت همت تعلیم و تربیت نمایند" و اضافه فرموده اند که "اگر در این خصوص قصور کنند در نزد





رَبِّ غَيُورٍ مَأْخُوذٍ وَ مَذْمُومٍ وَ مَدْحُورِنَد [مطروود: رانده شده]. " پدر و مادر، فارغ از میزان تحصیلات‌شان، موقعیتی مهم و حساس برای شکل دادن به پیشرفت روحانی کودکان خود دارند و هرگز نباید توان‌مندی خود را برای تربیت اخلاقی کودکان‌شان ناچیز انگارند. زیرا والدین از طریق یک محیط خانوادگی که آگاهانه با عشق به خداوند، کوشش در جهت اجرای احکام الهی و روح خدمت به امرالله و عدم تعصب و برکناری از تأثیرات مُخَرَّبِ غیبت ایجاد می‌نمایند، اثری قطعی و حیاتی در پرورش اطفال دارند. هر پدر و مادری که به جمالِ مُبارک [حضرت بهاءالله] مؤمن و معتقد است، مسؤولیت آن را دارد تا به گونه‌ای سلوک و رفتار نماید که خود به خود منتهی به اطاعت کودکان از والدین گردد، اطاعتی که تعلیمِ امرِ مُبارک [دین بهائی] ارزشی بسیار برای آن قائل شده است. البته علاوه بر کوشش‌هایی که در خانواده انجام می‌شود، والدین باید از کلاس‌های کودکان که جامعه بهائی ارائه می‌دهد نیز حمایت نمایند. همچنین باید به خاطر داشت که کودکان در دنیایی زندگی می‌کنند که آنها را از طریق برخورد مستقیم با مخاطراتی که قبلاً ذکر شد و با از طریق برنامه‌های مُبتدل و اجتناب‌ناپذیر رسانه‌های گروهی، از واقعیت‌های ناهنجار مطلع می‌سازد. بنابراین بسیاری از آنان مجبورند نابهنگام بالغ شوند و در بین اینها کسانی هستند که به دنبال موازین و مقرراتی می‌گردند که زندگی آنها را هدایت نماید. در برابر این صحنه تیره و نار اجتماعی مُنَحَطِّ، کودکان بهائی باید همانند نمادهایی از آینده‌ای بهتر، بدرخشند.»^{۳۷۱}





خدا و انسان

«حَشِيَّةُ اللَّهِ انسان را منع می نماید از آنچه سببِ ذَلَّت و پستیِ مقام انسان است و تأیید می نماید او را بر آنچه سببِ عُلُوّ و سُمُوّ است. انسان عاقل از اعمالِ شَنِيعه اجتناب می نماید چه که مجازات را از پی مشاهده می کند.»^{۳۷۲}

صفحه ۲۳۰ |

«ای پسرِ روح هر طبری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصودُ جمالِ گل. مگر طیورِ اَفئدَةُ عِبَادُ که به ترابِ فانی قانع شده، از آشیانِ باقی دور مانده‌اند و به گل‌های بُعدِ توجّه نموده از گل‌های قُرْبِ محروم گشته‌اند. زهی حیرت و حسرت و افسوس و دروغ که به اِبریقی از اَمواجِ رَفیقِ اَعْلَى گذشته‌اند و از اُفقِ اَبهی دور مانده‌اند.»^{۳۷۳}

«آیا مشاهده شده نَفْسِی لَهِ حرکت نماید و از بدایعِ فضلش محروم ماند؟ لا وَ نَفْسِهِ الْحَقِّ. «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ». این است کلمه مبارکه که از مَطَّلِعِ ارادۀ حَقِّ از قبل ظاهر شده. تَشَبَّثُ بِهَا وَ كُنْ مِنَ الْفَائِزِينَ.»^{۳۷۴}

«سَبِيلِ كُلِّ به ذاتِ قَدَمِ مُسدود بوده و طریقِ كُلِّ مَقْطوع خواهد بود، و مَحْضِ فضل و عنایتِ شُمُوسِ مُشرقه از اُفقِ اَحَدِيَّةِ را بین ناس ظاهر فرمود و عِرْفَانِ این اَنفُسِ مَقْدَسه را عِرْفَانِ خود فرار فرموده.»^{۳۷۵}

«طَبِيبِ جَمَلَةُ عَلَّتْ ها حَبِّمِ بوده و شافیِ جَمِيعِ اَمْرَاضِ وُدِّمِ خواهد بود. حُبِّ اِلهی را مُطَهَّرِ دان، در هر مَحَلِّ که وارد شود اَجْتَبَى نماند. عَلَّتْ را به صَحَّتِ و





جُرم را به رحمت تبدیل نماید. طُوبی از برای نفوسی که به این فضلِ لا عدلَ لها
فائز شوند.»^{۳۷۶}

«ای بندگان، تُو بی رواؤ مُرده است و دل، بی یادِ یزدانِ پُژمرده. پس به یاد
دوست بیامیزید و از دشمن بپرهیزید. دشمنِ شما چیزهای شماس است که به
خواهش خود آن را یافته اید و نگاه داشته اید و جان را به آن آلوده اید. جان برای
یادِ جانان است آن را پاکیزه دارید، زبان برای گواهی یزدان است آن را به یاد
گمراهان میالایید.»^{۳۷۷}

«ای خاکِ متحرک، من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس: سیفِ عصیانِ شجره
امید ترا بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور، و
من عزتِ بی زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلتِ بی مُنتهی برای خود
پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.»^{۳۷۸}

«ای دوستِ لسانی من، قدری تأملِ اختیار کن، هرگز شنیده ای که یار و آغیار در
قلبی بگنجد؟ پس آغیار را بران تا جانان به منزلِ خود درآید.»^{۳۷۹}

«ای پسرِ خاک، جمیع آنچه در آسمان ها و زمین است برای تو مُقرّر داشتیم، مگر
قلوب را که محلّ نُزولِ تَجَلّیِ جمال و اِجلالِ خود معین فرمودم و تو منزل و محلّ
مرا به غیر من گذاشتی، چنانچه در هر زمان که ظهورِ قُدسِ من آهنگِ مکانِ





خود نمود، غیر خود را یافت، آغیار دید و لَأَمْكَانَ به حَرَمِ جَنَانِ شتافت، وَ مَعَ ذَلِكُ سَتْرُ نَمُودم و سِرِّ نِگشودم و خجلت ترا نپسندیدم.»^{۳۸۰}

«و اَمَّا تَكْمِيلِ نَفْسٍ در این دور [دورِ دینِ بهائی] منوط به ریاضت و خلوت و عَزَلتِ نه، بلکه اِنْقِطَاعِ و اِنْجَذَابِ و اخلاقِ رحمانی و تحسِیلِ مَعَارِفِ رَبَّانِی و تحسینِ اَطْوَارِ و تزیینِ قلبِ به نَفْحَاتِ رَبِّ الأَسْرَازِ بوده خواهد بود. آداب و اصولِ ریاضتِ که از پیش بود به کَلِّی مَنسُوخِ گشت. هَذَا هُوَ الْحَقُّ وَ مَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ.»^{۳۸۱}

«در خصوص سؤالی که کرده اید، در آثارِ بهائی در حقیقتِ نَفْسِ دارای دو مفهوم است و یا در دو مفهوم به کار می رود. یکی نَفْسِ به عنوانِ هویّتِ شخصِ انسانی آن گونه که خداوند او را آفریده است. این حقیقت در عباراتی نظیر (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ) استعمال گردیده است. نَفْسِ دیگر نَفْسِ اَمَّارَه است و آن میراثِ مُظَلَمِ و حیوانی است که همه ما آن را داریم و همان طَبِيعَتِ دُونَ بشری است که به دیوِ مَوحِشِ خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نَفْسِ اَمَّارَه است که می بایست علیه آن پیکار کنیم و این جنبه منفی طَبِيعَتِ ماست که باید با تمام قوا بکوشیم تا آن را آزاد سازیم و در راه وصول به کمال یاری کنیم، یا این که لا اقلّ جنبه بهیمی و آمال و آرزوهای ناشی از آن را تابع جنبه های عالی و ملکوتی شخصیت خود قرار دهیم. مَآلاً گذشت و فداکاری در عالی ترین مفهوم خود آن است که اراده و هستی خویش را در اختیار پروردگاران قرار دهیم تا هرچه اراده اوست مُجری دارد. در این مقام او نَفْسِ





حقیقی ما را تطهیر می کند و جلا می دهد تا به حقیقتی درخشنده و متعالی مبدل
گردد.»^{۳۸۲}

«مقام روحانی ما باید به درجه ای برسد که خدا را بر همه چیز مقدم بداریم و
تعلقات شدید انسانی موجب دوری ما از خدا نگردد. ما پیوسته مردمی را می
بینیم که یا به علّت شدّت نفرت یا تعلق بی حدّ و خصری که نسبت به شخص
دیگر دارند، یا اصول را فدا می کنند و یا خود را از سبیلِ الهی محروم می نمایند.
ما باید خدا را دوست بداریم و در این مقام است که مَحَبَّت نسبت به عموم نوع
بشر امکان پذیر است. ما نمی توانیم هر یک از ابناء بشر را به خاطر خود او
دوست بداریم، بلکه احساس ما نسبت به بشریت باید بر اساس عشقی باشد که
به آب آسمانی که خالق و آفریننده بشر است داریم.»^{۳۸۳}





دعا و نیایش غذای روح

«همچنان که غذا از برای اجساد لازمست، همین قِسم از برای ارواح واجب. غذای روح مَائِدَةُ مَنِيعَةُ لَطِيفَةُ طَرَّتِه است که از سَمَاءِ عِنَايَتِ الهی نازل شده. اگر غذای روح به آن نرسد البتّه ضعیف شود.»^{۳۸۴}

صفحه | ۲۳۴

«حیاتِ جانُ به ماءِ ذِکْرِ رَحْمَنِ بوده و اگر قلبِ انسانی از این ماءِ لَطِيفِ روحانی زنده شود باقی و پاینده خواهد بود. مصباحِ دَلِّ حُبِّ اللّهِ بوده، او را به دُهنِ ذِکْرِ برافروز تا به اِعَانَتِ دُهنِ ذِکْرِ تِه مصباحِ حُبَّتِه به کمالِ نور و ضیاء ظاهر شود و از آن نور باطنِ عالمِ ظاهر مَنوَّرَ گردد. اینست نصیحتِ حَقِّ که از قلمِ اَمْرِ جاری شد.»^{۳۸۵}

«ای بیگانه با یگانه، شمعِ دَلْتِ برافروخته دَسْتِ قَدَرَتِ مَنَسْتِ؛ آن را به بادهایِ مُخَالَفِ نَفْسِ و هَوَیِ خَامُوشِ مکن، و طَبِیبِ جَمِیعِ عِلَّتِ هَايِ تو ذِکْرِ مَنَسْتِ، فراموشش منما. حُبِّ مَرَا سَرْمَايَةِ خُودِ کُن و چُونِ بَصَرِ و جَانِ عَزِيزِشِ دَارِ»^{۳۸۶}

«به ذِکْرِ اللّهِ مَأْنُوسِ شو و از دُونِشِ غَافِلِ، چه که ذِکْرِشِ اَنِيسِي است بی نِفَاقِ و مُونِسی است با کمالِ وِفَاقِ. مِیهِمَانِیْسْتِ بی خِیَانَتِ و هَمْدِمِیْسْتِ بی ضَرَرِ و جَنَايَتِ. مُجَالَسِی است اَمِینِ و مِصَاحِبِی است بَا ثَبَاتِ و تَمَکِینِ. رَفِیقِی است بَا وِفَا به شَأْنِی که هَرکَجَا رَوِی بَا تو آید و هَرگَزِ از تو نَگَسَلَدِ، غَمِ را به سَرورِ تَبْدِیلِ نَمَایَدِ و زَنگِ غَفْلَتِ بَزَدَايَدِ.»^{۳۸۷}





«قلبِ انسان جز به عبادتِ رَحْمَن مُطمئن نگردد و روح انسان جز به ذکرِ یزدان مُستبشر نشود. قَوَّتِ عبادت به مَنزلهٔ جَنَاح است. روح انسانی را از حَضِیضِ آذُنِی به مَلکوتِ آبَهِی عُروج دهد و کَیْنوناتِ بشریّه را صفا و لطافت بخشد و مقصود جز به این وسیله حاصل نشود.»^{۳۸۸}

«دعا واسطهٔ ارتباط میانهُ حَقّ و خلق است و سبب توجّه و تَعَلّقِ قلب. هرگز فیض از اعلیٰ به اذنی بدون واسطه تَعَلّق و ارتباط حاصل نگردد. اینست که بنده باید به درگاهِ اَحَدِیَّتِ تَضَرّع و اِیْتِهال نماید و نماز و نیاز آرد.»^{۳۸۹}

«هیچ حالتی مثل حالتِ مناجات نیست. قلوبِ صافیّه را مُنجذب نماید و نقوسِ مُقدّسه را اِیْتِباه و رُوحانِیَّتِ عجبیّه بخشد.»^{۳۹۰}

«هر روز و صبح فرض و واجب است اَلواح و مناجات خوانده شود. آیاتُ غِذایِ روح است. روح قوی می‌شود و بدون آن از کار می‌اُفتد.»^{۳۹۱}



روزه

«صیام سبب تذکر انسان است. قلب رقت یابد، روحانیتِ انسان زیاد شود و سببِ این می‌شود که انسان فکرش خصرِ در ذکرِ الهی می‌شود؛ از این تذکر و تنبّه لابد ترقیّاتِ معنوی از برای او حاصل شود.»^{۳۹۲}

«صیام بر دو قسم است: جسمانی و روحانی؛ صیام جسمانی کفّ نفس از مأكولات و مشروبات است که انسان از مُشتهیاتِ جسمانی پرهیز کند. اما صیام معنوی روحانی است که انسان خود را از شهواتِ نفسانی و غفلت و اخلاق حیوانیه و شیطانیه منع نماید. پس صیام جسمانی رمزی است از آن صیام روحانی؛ یعنی ای پروردگار همچنان که از مُشتهیاتِ جسمانیّه و اشتغال به طعام و شراب باز ماندم دل و جانم را از محبتِ غیر خویش پاک و مقدّس کن و نفسم را از شهواتِ هوائیه و اخلاقِ شیطانیه محفوظ و مضمون بدار تا روخ به نجاتِ قدس اُنس گیرد و از ذکرِ دُونِ تو صائم گردد.»^{۳۹۳}



مرگ، عالم بعد

«اگر در اعمال انبیاء تفکّر نمایی به یقینِ مُبینِ شهادت می دهی که غیر این عالم، عالمِ ها است. حکمای ارض چنانچه در لوحِ حکمت از قلمِ اعلیٰ [قلمِ حضرت بَهَاءُالله] نازل، اکثری به آنچه در کتب الهی نازل، قائل و معترفند. ولکن طبیعیّین که به طبیعت فائند در بارهٔ انبیاء نوشته‌اند که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر به تربیتِ عِبَادُ ذِکْرِ مَرَاتِبِ جَنّت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند. حال ملاحظه نمایید جمیع در هر عالمی که بوده و هستند انبیاء را مقدّم بر کُلّ می دانند. بعضی آن جواهر مُجَرَّدَه را حکیم گویند و برخی مِنْ قِبَلِ اللّهِ می دانند. حالْ اَمثال این نفوس اگر عَوالمِ اِلَهی را منحصر به این عالم می دانستند، هرگز خود را به دست اعداء نمی دادند و عذاب و مَشَقّاتی که شبیه و مِثل نداشته تحمّل نمی فرمودند.»^{۳۹۴}

«مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیاتِ ایمانی است.»^{۳۹۵}

«ای دو نَفْسِ صابِرِه، نامهٔ شما رسید و از وفات آن نوجوان عزیز از جهتِ فُرقت شما نهایتِ حزن و حُرقت حاصل شد، زیرا در عُنْفوانِ شَباب و سِنِّ جوانی به آشیان آسمانی پرواز نمود، ولی چون از این لانهٔ کَدِرُ آشیانه نجات یافت و به آشیانهٔ ملکوتِ اَبَدیّی توجّه نمود از جهان تاریک و تنگ نجات یافت به جهان نورانی بی رنگ شتافت، سببِ تسلّیِ خاطر است. در چنین وقوعاتِ جانگداز حکمتِ بالغهٔ اِلَهی مُندرج است؛ مثل آنست که باغبانِ مهربانِ نهالی تر و تازه را





از محلّ تنگی به مکان وسیعی نقل کند این انتقال سبب پژمردگی و افسردگی و اضمحلال آن نهال نیست.»^{۳۹۶}

«در بدایتِ حیاتش انسان در عالمِ رَجَم بود و در عالمِ رَجَم استعداد و لیاقت و ترقّی به این عالم حاصل کرد و قُوایی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود. چشم لازم داشت در این عالم، در عالمِ رَحِم حاصل نمود. گوش لازم داشت در این عالم، در عالمِ رَحِم پیدا کرد. جمیع قوایی که در این عالم لازم بود در عالمِ رَحِم تحصیل کرد. در عالمِ رَحِم مهتای این عالم شد. و به این عالم که آمد دید که جمیع قوای لازمه مهتایست؛ جمیع اعضا و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد در آن عالم حاصل نموده. پس در این عالم نیز باید تهته و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج، باید تهته و تدارک آن در اینجا بیند؛ همچنان که در عالمِ رَحِم قوایی که در این عالم محتاج به آن است پیدا نمود همچنین لازم است که آنچه در عالم ملکوت لازم یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکند. در عالم ملکوت، بعد از انتقال از این عالم به آن عالم، محتاج به چه چیز است و محتاج به چه قوایی است؟ چون آن عالم، عالمِ تقدیس است، عالم نورانیت است، لهذا لازم است که در این عالم تحصیلِ تقدیس و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید در این عالم حاصل کنیم و در آن عالم، روحانیت لازم آن؛ روحانیت را باید در این عالم تحصیل نماییم. در آن عالم ایمان و ایقان و معرفتُ الله و محبّتُ الله لازم، جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد تا بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی انسان ببیند جمیع آنچه لازم آن حیاتِ ابدی است حاصل نموده است. واضح





است که آن عالم، عالمِ انوار است لهذا نورانیت لازم است آن عالم، عالمِ مَحَبَّتُ اللّٰه است لهذا مَحَبَّتُ اللّٰه لازم است؛ آن عالم، عالمِ کمالات است لهذا باید در این عالم تحصیلِ کمالات کرد؛ آن عالم، عالمِ نَقَاتِ رُوحِ الْقُدُس است در این عالم باید درکِ نَقَاتِ رُوحِ الْقُدُس نمود؛ آن عالم، عالمِ حیاتِ اَبَدی است در این عالم باید حیاتِ اَبَدی حاصل نمود. انسان بتمامِ همت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلیٰ درجهٔ کمال باید به دست آورد و آن این است: اوّل معرفتُ اللّٰه، ثانی مَحَبَّتُ اللّٰه، ثالثُ ایمان، رابعُ اَعْمَالِ خیریه، خامسُ جانفشانی، سادسُ انقطاع، سابعُ طهارت و تقدیس؛ و تا این قوای را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البتّه از حیاتِ اَبَدیّه محروم است. اما اگر به معرفتُ اللّٰه موفق گردد و به نارِ مَحَبَّتُ اللّٰه مُشْتَعَل شود و مشاهدهٔ آیاتِ کُبْری کند و سببِ مَحَبَّتِ بَیْنِ بَشَرِ شُود و در کمالِ طهارت و تقدیس باشد، البتّه تولّدِ ثانی یابد و به رُوحِ الْقُدُس تعمیم گردد و حیاتِ اَبَدیّه مشاهده کند.»^{۳۹۷}



منع طلب آمرزش نزد دیگران

«باید عاصی در حالتی که از غیرِالله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلبِ مَغفرت و آمرزش کند. نزدِ عِبَادِ إِظْهَارِ خَطَايَا و مَعاصِي جَائِز نه، چه که سبب و عِلَّتِ آمرزش و عَفْوِ إلهی نبوده و نیست. و همچنین این اقرار نزدِ خلق، سببِ حَقَارَت و ذَلَّت است و حَقَّ جَلَّ جَلَالُهُ ذَلَّتِ عِبَادِ خود را دوست ندارد. إِنَّهُ هُوَ الْمُشْفِقُ الْكَرِيم. عاصی باید ما بین خود و خدا از بحرِ رحمت، رحمت طلبید و از سَمَاءِ کرم، مَغفرت مَسْئَلت کند.»^{۳۹۸}

«جز حضرتِ رَحْمَن بر آمرزش گمراهان و گناهکاران قادر نبوده و نیست. کسی که هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحبِ خطا چگونه از خطا گذرد.»^{۳۹۹}

«مَغفرتِ خَطَايَا به عمل به وَصَايَايِ أَنْبِيَاء می شود، نه به اِقْرَار و اِيْمَانِ زبَانِي و دُعَا و تَقْسِ رُؤْسَايِ مَذْهَبِي.»^{۴۰۰}

«چون نفوسِ تَرْبِيَّت یافته می بینند که کشیش ها نان و شراب را در دست گرفته نَفْسِي به آن می دمند و می گویند این نان و شرابِ جسد و خونِ مَسِيح است و یا به اِقْرَارِ گناه نزدِ قَسِيْس ها عَفْوِ خَطَايَايِ نفوس می شود، البتّه از مشاهدهٔ اینگونه امور مردمان باشعور از مذهب بیزاری می جویند و بکَلِّي بی دین می شوند.»^{۴۰۱}



اعمال و اخلاق معنوی

«حَقِّ ظَاهِرِ شَدَّةِ نَاسٍ رَا بِهٖ صَدَقٌ وَ صَفَا وَ دِيَانَتٌ وَ اَمَانَتٌ وَ تَسْلِيْمٌ وَ رِضَا وَ رِفْقٌ وَ مَدَارَا وَ حِكْمَتٌ وَ تَقْوَىٰ دَعْوَتِ نَمَائِدِ وَ بِهٖ اَثْوَابِ اَخْلَاقِ مَرَضِيَّةٍ وَ اَعْمَالِ مَقْدَّسَةِ كَلِّ رَا مُزَيِّنِ فَرْمَائِدِ.»^{۴۰۲}

صفحه ۲۴۱ |

«ای دوستان الهی و ای شاربیانِ رَحِیقِ معانی، ناصِرِ جُنُودِ ظَاهِرِهٖ نَبُوْدَهٗ وَ نِیْسَتِ وَ اِسْلَحَةُ مَوْجُوْدَهٗ نَبُوْدَهٗ وَ نَخَوَاهِدِ بُوْدِ. بَلَكِهٖ كَلِمَةُ طَيِّبِهٖ وَ اَعْمَالِ حَسَنِهٖ وَ اَخْلَاقِ رُوْحَانِيَّةِهٖ بُوْدَهٗ. اِی اَهْلِ بَهَا [بِهَائِيَانِ] ، بِهٖ جُنُودِ اَعْمَالِ وَ اَخْلَاقِ مَظْلُوْمِ [حَضْرَتِ بَهَاءِ اللّٰه] رَا نَصْرَتِ نَمَائِدِ، وَ هَمَجْنِيْنِ بِهٖ جُنُودِ صَبْرِ وَ اِصْطِبَارِ، لِئَلَّا يَظْهَرَ مِنْ اَحَدٍ مَا تَكْدَرُ بِهٖ التَّفْوَسُ وَ تَضْطَرِبُ بِهٖ الْقُلُوْبُ. جَمِيْعِ جُنُودِ اَعْمَالِ بِهٖ اَيْنِ جُنُودِ بَرَابَرِي نَتَوَانِدِ. مَدَائِنِ اَفَيْدِهٖ وَ قَلُوْبِ بِهٖ اَيْنِ جُنُودِ مَفْتُوْحِ، بَسَا مُدُنٌ وَ قُرَىٰ كِهٖ بِهٖ يَكِ عَمَلِ پَاكِ بِهٖ اَفُقِّ اَعْلَىٰ تَوَجِّهٖ نَمُوْدَنْدِ وَ بِهٖ ذَيْلِ مَالِكِ اَسْمَاءِ تَشَبُّثِ جِسْتَنْدِ. طُوْبِيْ اِزْ بَرَايِ نَفْسِي كِهٖ خَلَاوَتِ اَخْلَاقِ رَا يَافَتِ وَ اِدْرَاكِ نَمُوْدِ.»^{۴۰۳}

«عَالَمِ رَا غِبَارِ تَبِيْرَةُ ظَلْمَانِي اَخْذِ نَمُوْدَهٗ وَ اِحَاطَهٗ كَرْدَهٗ. بِسَاطِ مَعْنِي وَ عَمَلِ پِيْجِيْدَهٗ شَدِهٖ وَ بِسَاطِ قَوْلِ وَ لَفْظِ گَسْتَرْدَهٗ گَسْتَهٗ. بَغُو اِی اَحْبَابِ [بِهَائِيَانِ] قَسْمِ بِهٖ اَفْتَابِ حَقِيْقَتِ كِهٖ الْيَوْمِ، يَوْمِ عَمَلِ اَسْتِ. اِگَر اِزْ نَفْسِي مَقْدَارِ شَعْرِي الْيَوْمِ عَمَلِ خَيْرِ صَادِرِ شُوْدِ جَزَايِ اَنِّ بِهٖ دَوَامِ مُلْكِ وَ مَلْكُوْتِ اِزْ بَرَايِ اَوْ بَاقِي خَوَاهِدِ مَانِدِ. جِهْدِ نَمَائِدِ تَا الْيَوْمِ عَمَلِي اِزْ شَمَا خَالِصًا لِلّٰهِ ظَاهِرِ شُوْدِ.»^{۴۰۴}





«ای دانایانِ اُمم، از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سببِ راحت و آسایش عمومِ اهلِ عالم است تَمَسِّکِ جوئید. این یک شِبْرُ عالمِ یک وطن و یک مقام است. از افتخار که سببِ اختلاف است بگذرید و به آنچه عَلَتْ اتفاق است توجّه نمایید. نزد اهلِ بَها [بهائیان] افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به وطن و مقام. ای اهلِ زمین، قدرِ این کلمهٔ آسمانی را بدانید چه که به مَنزلهٔ کشتی است از برای دریایِ دانایی و به مَنزلهٔ آفتابست از برای جهانِ بینایی.»^{۴۰۵}

«وصیت می کنیم شما را به اعمالِ طَیِّبه. هر نفسی مَقامش از عملش ظاهر و باهر. چه که عمل، مِرآتِ است و حقیقتِ عامل در آن ظاهر و هویدا.»^{۴۰۶}

«جهد نما که در جوانی به اخلاقِ رحمانی و اَنوارِ بهائی فائز و مُنیر شوی.»^{۴۰۷}

«ثروتِ عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد، لایقِ اِعتنا نبوده و نیست، مگر عَلی قَدَرِ معلوم. مقصودِ این مظلوم [حضرتِ بَهاءِ الله] از حملِ شَداید و بلایا و اِنزالِ آیات و اِظهارِ بَیِّنات، اِخمادِ نارِ صَغینه و بَغضاء بوده که شاید آفاقِ اَفئدهٔ اهلِ عالم به نورِ اتفاقِ مُنورگردد و به آسایشِ حقیقی فائز. و از اُفُقِ لوحِ اِلهی تَبَرّینِ بیانِ لایح و مُشرِقِ باید کلّ به آن ناظر باشند. ای اهلِ عالم، شما را وصیت می نمایم به آنچه سببِ ارتفاعِ مقاماتِ شما است. به تَقویِ الله تَمَسِّکِ نمایید و به ذیلِ معروفِ تَشَبُّثِ کنید. براستی می گویم لِسَانُ از برای ذکرِ خیر است، او را به گفتارِ زشت مبالایید. عَقَّا اللهُ عَمَّا سَلَف. از بَعَدِ باید





كَلِّ بِمَا يَنْبَغِي تَكَلِّمْ نَمَائِد: از لَعْن و طَعْن و مَا يَتَكَدَّر بِهِ الْإِنْسَان، اجتناب نمایند.»^{۴۰۸}

«مظلوم [حضرت بهاء الله] امروز مسجون: ناصر او جنود اعمال و اخلاق بوده، نه صُفوف و جنود و تنگ و توپ. یک عمل پاک، عالم خاک را جنتِ علیا نماید. ای دوستان، به اخلاقِ مَرْضِيَه و اعمالِ طَيِّبِه، حَقِّ جَلِّ جَلَّاهُ را نصرت نمایید.»^{۴۰۹}

«بَغْي و طَعْن را بگذارید و به تقوی متمسک شوید. نفوس خود را از اعمالِ شیطانیّه مقدّس نمایید و به طِرَازِ الْهَيْتِه مُرْتِن دارید. فساد و نَزَاعِ شَانِ اَهْلِ حَقِّ نبوده و نخواهد بود. از اعمالِ شَنِيعِه اجتناب نمایید و در مَسَالِكِ تَقْدِيس و تسلیم و رضا سالک شوید. جهد نمایید تا صفات و اخلاقِ الْهَيْتِه از شما ظاهر شود و به کمالِ اِسْتِغْنَا و سکون ما بین بَرِيَه مَشِي نماید و با کمال عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنید. خیانت را به امانت و غیبت را به تَرْكِيَه نَفْس و ظلم را به عدل و غفلت را به ذکر تبدیل نمایید.»^{۴۱۰}

«همیشه ایمان به اقرار و اعتراف بود، لکن در این امرِ اعظم [دین بهائی] به اعمال و اخلاقِ پسنديده است.»^{۴۱۱}

«مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حَقِّ شخصی، چه یار و چه آغیار چه دوست و چه دشمن، زبان به طعنه گشایید: در حَقِّ کَلِّ دعا کنید و از برای کَلِّ موهبت و غفران طلبید. زنهار زنهار از این که نفسی از دیگری انتقام





کشد، ولو دشمنِ خونخوار باشد. زنه‌ار زنه‌ار از این که نفسی خاطری بیازارد، ولو بدخواه و بدکردار باشد. نظر به خلق ننماید، توجه به خالق کنید؛ قوم عنود را مبینید، رَبُّ الْجُنُود را ملاحظه کنید؛ خاک را نبینید، پرتو آفتاب تابناک بینید که هر خاک سیاه را روشن و پدیدار کرده،^{۴۱۲}

«اگر اهانت کند، اعانت ننماید اگر لعنت ننماید رحمت جویند در نهایت مهربانی قیام ننماید و به اخلاقِ رحمانی معامله کنید و اَبَدًا به کلمهٔ زکیکی در حَقَّشان زبان نیالایید.»^{۴۱۳}

«اَوَّلین قدم، ایجادِ طلبِ روحانیت در قلب است، و بعدُ دارا شدنِ حیاتِ بهائی، حیاتِ بهائی، حیاتِ بهائی. طریقهٔ به دست آوردن این عطش، تفکر و تَمَعُّن دربارهٔ حیاتِ جاودانی، یعنی دارِ عَقَبی است. کتب مقدسه و کلمات انبیاء را بخوانید و تحصیل کنید و تفکری مخصوص در آیات حضرت بهاءالله ننماید. دعا و تفکر، این دو عامل مهم را فراموش ننماید. خیلی وقت صرف این دو کار بنماید. البته رفته رفته آن عطش و طلب در قلب شما جایگیر خواهد شد و فقط پس از تحصیل این کیفیت است که می توانید دارای زندگانی بهائی گردید. برای این که حیاتِ بهائی دارا باشید، باید مهربان ترین شخصِ عالم گردید. خالص ترین و پاک ترین همه شوید. فقط و فقط طرفدار حقّ و حقیقت باشید و حیاتی کاملاً بر طبق اصول الهی دارا گردید. همسایگان خود را مَحَبَّت کنید. در موقعی که مریضند دیدن ننماید و چون در زحمتند راحتی بخشید. به هر نحو که ممکن است به خدمتشان پردازید و از روی صمیمیت به آنها





نشان دهید که ایشان را دوست دارید و از صمیم قلب مایل به خدمت گذاریشان می باشید. فقرا را بخشش کرده، غذا برایشان بفرستید. هر چه دارید با سایرین قسمت کنید و به آنچه خداوند برایتان مَقَدَّر فرموده راضی باشید. به کسانی که به شما اطمینان دارند نهایت امانت و وفاداری ابراز دارید. هرگز جز طریق مهر و وفا نبویید. با طرز حیات خود به جهانیان نشان بدهید که گوهری در دل و روحی غیر از دیگران دارید. کار را به جایی رسانید که همه بگویند این شخص چه دارد که ما نداریم. به عالمیان نشان دهید که در عین رنج و محنت و در بحبوحه فقر و تنگدستی و بیچارگی و ناخوشی چیزی در قلب دارید که تسلی روح شماست. به جمیع بفهمانید که شما را گنجی در دل است که در گرداب بلایا قلب را قوت و روان را آرامی و اطمینان بخشوده. شما را مشعوف و پُرنشاط ساخته، قوی و مُستحکم نگاه داشته و در برابر سختی و مصیبت راضی و خوشنودتان می گرداند. وقتی چنین شد همه طالب می گردند که از آن گوهرِ ثَمین، گنجِ روان دارا باشند و چون حال بدین مینوال گردد دیگر تبلیغ را زحمتی نیست. فقط باید به طالبین بگویید که این دُرّ گرانها چیست.»^{۴۱۴}

«به خضوع و خشوع و افتادگی اکتفاء ننمایید، مَظَهَرِ مَحَوِّتِ گردید و فنای مَحَضِ شوید. مهر و وفا و شَفَقَت و مَحَبَّتْ نَصَائِحِ پیشینیان بوده؛ در این دورِ اعظم [دور دین بهائی] اهلِ بهاء [بهائیان] به فداکاری و جانفشانی مأمور»^{۴۱۵}





«ملاحظه فرمایید که در الواح مقدّسه و کتب الهیّه و وصایای مبارکه، احتیای الهی [بهائیان] به چه حدّی مأمور به پرهیزگاری و خیرخواهی و بردباری و تقدیس و تنزیه و انقطاع از ماسویّی الله و تجرّد از شوون دنیا و تخلّق به اخلاق و صفات الهیّه هستند. باید به هر نحوی که ممکن است قبل از هر چیز قلب را صاف و نیّت را خالص نمود و اِلّا اقدام به هیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد. باید از تصعّ و تقلیدِ احتراز جست چه که رائحهٔ مُتِنّه اش را هر عاقل هوشمندی فوراً ادراک نماید. باید اوقاتِ مخصوصهٔ تذکّر و تنبّه و دعا و مناجات را فراموش ننمود چه که بدون فضل و عنایتِ الهیّه موفقیت و ترقّی و پیشرفت در امور مشکل و بلکه مُمتنع و مُحال. نمی دانید که مَحَبَّتِ خالصانه و صداقت و خلوص نیّت چه اثری در نفوس نماید؛ ولی تحقّق این امر منوط به سعی و کوشش هر فردی از افراد در هر یومی از ایام است... باید اوّلاً به سُلوک و افعال و بعد از آن به دلائل و اقوال اثبات نمود که وعودِ الهیّه محتوم است و واقع و بشارتِ الهیّه ظاهر است و کامل. تا نفوسِ کامله به میدان نیایند و شاهدِ هر انجمن نگردند. اثباتِ این امر به دانایانِ اُمم بسیار مشکل و اگر مؤمنین و مؤمناتِ مَظَهَرِ این کمالات شوند لروم به بیان و اِقناع نه. نَفْسِ اعمال دلیل است و نَفْسِ رفتار، کافِلِ حفظ و صیانت و شوکتِ اَمْرالله [دین بهائی].»^{۴۱۶}





پاکدامنی و پرهیزکاری

«اهلِ بَها [بهائیان] نفوسی هستند که اگر بر مدائِنِ ذَهَبِ مُرور کنند، نظِرِ التَّقَاتِ بر آن ننمایند و اگر چه جَمیعِ نَسائِ [خانم‌ها] اَرْضِ به اَحْسَنِ طِرَازِ و اَبَدَعِ جَمال حاضر شوند به نظِرِ هَوٰی در آنها نظر نکنند.»^{۴۱۷}

«در لیالی و ایام، اولیاء را ذکر نمودیم و به عَقَّت و عِصْمَت و امانت امر فرمودیم.»^{۴۱۸}

«براستی می‌گویم تقویِ سردارِ اعظم است از برای نصرتِ امرِ الهی [دین بهائی] و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمالِ طَیِّبَةُ طَاهِرَةُ مَرْضِيَّةِ بوده و هست.»^{۴۱۹}

«تقویِ پیشه کن و به دبستانِ عِلْمِ الهی وارد شو. اِتَّقُوا اللّٰهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللّٰهَ.»^{۴۲۰}

«بهترین جامه از برای اِمَاءُ اللّٰهِ [خانم‌ها]، عِصْمَت است.»^{۴۲۱}

«هر نفسی از او آثارِ خباثت و شهوتِ ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست.»^{۴۲۲}

«رشادت و شجاعت، غلبه بر نَفْسِ پُرِّ و حشمت است زیرا ممکنست که انسان بر شرق و غرب باسانی غالب آید، ولی غلبه بر هَوٰی و هَوَس و نَفْسِ خودپرست بسیار مشکل است.»^{۴۲۳}





«هوالله، ای شخص رشید، رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید؛ بنیان نادانی بر اندازد و ایوان دانایی بنیاد نهد.»

۴۲۴

«أهل بهاء [بهائیان] باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند... مقصد این است در تقدیس و تنزیه و عفت و عصمت و ستر و حیا و حجاب مشهور آفاق گردند تا کلّ بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیه ایشان شهادت دهند، زیرا دزه‌ای عصمت اعظم از صدهزار سال عبادت و دریای معرفت است.»^{۴۲۵}

«عندالله امری اعظم از عصمت و عفت نیست. این اعظم مقامات عالم انسانست و از خصائص این خلق رحمانی و دون آن از مقتضیات عالم حیوانی.»^{۴۲۶}

«این تنزیه و تقدیس با شوون و مقتضیات آن از عفت و عصمت و پاکی و طهارت و اصالت و نجابت مستلزم حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادای الفاظ و کلمات و استفاده از ملکات و قرائح هنری و ادبی است. همچنین توجه و مراقبت تام در احتراز از مُشتهیات نفسانیه و ترک آهواء و تمایلات سخیفه و عادات و تفریحات رذیله مفرطه ایست که از مقام بلند انسان بکاهد و از اوج عزت به حسیض ذلت مُتنازل سازد، و نیز مُستدعی اجتناب شدید از شرب مُسکرات و آفیون و سایر آلاینش های مُضرّه و اعتیادات دنیّه نالایقه است. این تقدیس و تنزیه





هر امری را که مُنافی عَقّت و عصمت شمرده شود، خواه از آثار و مظاهرِ هنر و ادب و یا پیروی از طرفدارانِ خَلعِ حِجاب و حرکتِ بلاستینار درمَرآیِ ناس و یا آمیزش بر طریق مصاحبت و یا بیوفایی در روابط زناشویی و به طور کلی هر نوع ارتباط غیر مشروع و هر گونه معاشرت و مجالستِ مُنافی با احکام و سُننِ الهیّه را محکوم و ممنوع می نماید و به هیچ وجه با اصول و موازینِ سیّئه و شُؤون و آدابِ غیرِمرضیه عصرِ مُنحَطّ و رو به زوالِ کنونی موافقت نداشته، بلکه با ارائه طریق و إقامة بُرهان و دلیلُ بطلانِ این افکار و سخافتِ این اذکار و مَضارّ و مَفسَدتِ این گونه آلودگی ها راعملاً مکشوف و هتکِ احترام از نوامیس و مُقدّساتِ معنویّه، مُنبعث از تجاوزات و انحرافاتِ مُضِلّه را ثابت و مُدَلّل می سازد.»^{۴۲۷}

«جمهورِ اَحَبّاء [بهائیان] چه هنگام معاشرت و مُراوده با افراد جامعه بهائی و چه در تماس با اهل عالم، باید تقوی و تقدیس را سرمشقیِ روش و رفتارِ خویش قرار دهند... تقوی و تقدیس باید در کلیّه شُؤونِ زندگانی- پیروان این آیین، چه در سفر و چه در حَضَر، چه درمجامع و کلوب ها و ضیافتات و چه در مدارس و دائرالتعلیم های آنان، به نحوِ اَکَمَل، به تمام معنی منظور و مراعات گردد.»^{۴۲۸}





شادی و توکل و وارستگی

«دل منزلِ آسارِ باقی است، او را به توجهِ اشیاءِ فانی مشغول ندارید.»^{۴۲۹}

«دنیا نمایی است بی حقیقت و نیستی است به صورتِ هستی آراسته؛ دل به او میندید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان. براستی می‌گویم که مثلِ دنیا مثلِ سَرابِیست که به صورتِ آب نماید و صاحبانِ عطش در طلبش جهدِ بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و بی نصیب مانند.»^{۴۳۰}

«قسم به آفتابِ اُفقِ تقدیس که اگر جمیعِ عالم از دَهَب و فِضَه شود، نفسی که فی الحقیقه به ملکوتِ ایمان ارتقاء جسته ابداً به آن توجه نماید تا چه رسد به آخِذِ آن.»^{۴۳۱}

«عِنْدَ اللَّهِ غَنَى آن است که لَوْلُو حُبِّ إلهی در خزانهٔ قلبش مکنون شود، و مَسْرور آن است که به یادش از جمیعِ عالمیان مُنقطع گردد.»^{۴۳۲}

«انسان خود بر خیر و نفعِ خود آگاه نه. عِلْمِ غیبِ مخصوص است به ذاتِیهِ تَعَالی. بسا می‌شود انسان امری را که به نظرش پسندیده است از حَقِّ جَلِّ جَلَالُهُ مَسْأَلت می نماید و بعد کمالِ صُتْر از او حاصل، لِذَا قَلِمِ أَعْلَى [قلم حضرت بَهَاءُ اللَّهِ] مقامِ توکل و تفویض را القاء فرمود.»^{۴۳۳}

«ابدأ از اموراتِ وارده محزون مباش. فَوَ الَّذِی نَفْسِی بَیْدِهِ که اگر عَوَالِمِ لَایَتِنَاهِی إلهی مُنحصر به این عالم بود و نعمتش مخصوص آنچه در دنیا عِنْدَ اهلش





مشهود است، ابداً خود را در بلابای لایحصى مُعَدَّب نمی ساختم. فکر در انبیای مُقَرَّبین نما و در صُرتی که بر هر یک در سبیلِ الهی وارد شده، قسم به قلمِ قَدَم [قلم حضرت بهاءُالله] که در هر نفسی اقلّ مِنْ ذَرّه شعور باشد به ذکر این بیان و تفکر در آن ابداً به دنیا اعتناء ننماید و از وجود و فِقدانش محزون نگردد.»^{۴۳۴}

«باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی، و ظهور این مقام مُحال بوده و هست مگر به ذیلِ توکّلِ کامل توَسَلِ نمایی. این است شِفايِ اُمَم و فی الحقیقه دِریاقِ اعظم است از برای انواع و اقسامِ هُموم و غُموم و کُدورات؛ و توکّل حاصل نشود مگر به ایقان. مقامِ ایقان را اثرها است و ثمرها.»^{۴۳۵}

«الیوم بر کُلّ لازم و واجب است که به حَبَلِ حکمت ربّانیه مُتمسک شوند و ناس را به نصایحِ مُشفقانه به شَطْرِ اَحَدِیّه کشانند. ای دوستان الهی، شما را وصیّت می نمایم به اعمالِ خالصه و اخلاقی مَرَضِیّه. این قدر بدانید که دنیای فانیه قابلِ حُزن و سُروُر هیچ کدام نبوده و نیست. انشاءً الله به عنایتِ حقّ به عملی فائز شوی که ذکر آن به دَوامِ ملکوتِ باقی و ثابت ماند. از فِراقِ محزون مباحش.»^{۴۳۶}

«قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت و آسایش نیابد.»^{۴۳۷}

«توکل به خدا کن، هر چه پیش آید همان خوش است؛ اضطراب جائز نه. دنیا تماشگاه و انقلاب است. انسان نباید از چیزی متأثر شود، بلکه در نهایت گشایش و سرور و وجدان و اطمینانِ خاطر و مَتانَت و اِسْتِقْرار رفتار کند.»^{۴۳۸}





«نَفْسِی بی آمال و آرزو نیست؛ سلطان و گدا هر کس مبتلای غمی است و دچار مشکلی. چون بحقیقت نگری دلی بی آرزو نیست و هیچ آرزویی مِنْ دُونِ مَحْنَت و مَلال نه. پس هرگونه آمالی سبب زحمت و وَبال است و مانع سرور و مَسَرَّتِ بال، مگر آمالِ نفوسی که دل به جهانِ اِلَهِی بندند، سُرورِ روحانی یابند، مَسَرَّتِ وِجْدانی حاصل نمایند. آن نفوس در عینِ بَلا شادند و در نهایتِ اِیتِلاءِ آزاد.»^{۴۳۹}

«ای یاران، بِساطِ این جهان پیچیده شود و آغازِ حیات به انجام رسیده گردد؛ نه خوشی و راحت ماند و نه زحمت و مَشَقَّت، نَه توانگری ماند و نَه مُستمندی، نه آسایشِ جان ماند و نه آرایشِ جهان، جمیع زائل و نُجومِ اَقْل است و چیزی که از برای انسان باقی و پایدار است، رضایِ حضرت پروردگار و روش و سُلوک مطابقِ تعالیمِ جنابِ آمرزگار؛ اگر کسی به گفتار و رفتار و کردارِ اَبْرار برخوردار شود فرشتهٔ آسمانی گردد و موردِ تائیدِ سُروشِ حضرتِ یزدانی. وُسعت و فُسْحَتِ دل و جان یابد و لطافت و نورانیتِ وِجْدان جوید. هرچند در زمین است آسمانی گردد، هرچند در خاکدان تاریک است نورانی گردد، و هرچند اسیر این زندان است ولی به ایوانِ یزدانی پی برد و هرچند در قعرِ چاهِ این جهانست به اوجِ ماهِ حضرتِ رَحْمَن بَرَبَرَد.»^{۴۴۰}

«ای ثابت بر پیمان، نامهات رسید در حَقِّ آن شخصِ محبوسِ هَمْتی نمودی بلکه اِنْشَاءَ اللّهِ مُثْمِرِ ثَمَری گردد و لکن به او بگو کُلِّ اَهْلِ عَالَمِ در زندانِ طَبِيعَتِ مَسْجُونَد، سِجْنی که اِلَیّی الَّابْدِ بَرَقَرار است. حال اگر تو در زندانِ مَوْقَّتِ گرفتاری، مَحْزُونِ مِباش. امیدوارم که از زندانِ طَبِيعَتِ رهایی یابی و به ایوانِ





حَیوَة اَبَدیّه رسی: شب و روز دعا نما و طلبِ عَفْو و مَغفرت نما: قدرتِ اِلَهیّه هر مشکلی را حلّ نماید.»^{۴۴۱}

«انقطاع به عدم تعلّق قلب است نه عَدَم-اسباب. قلب چون فارغ باشد و به نارِ مَحَبَّتُ الله مُشْتَغَل، جمیع امور مادی و شوّون جسمانی سبب ترویج کمالات روحانی انسان گردد، وَاَلَا غریقِ بُحُورِ آلایش است و لو فلسی نزد او موجود نباشد.»^{۴۴۲}

«ای مؤمن بالله، نامه ات رسید. از تنهایی شکایت نموده بودی؛ محزون مباش، تنها نیستی، زیرا خدا همدم و مؤانس تو است. تنها نفسی است که از خدا غافل است، و اما اگر از خدا باخبر باشد ولو در صحرائی وسیع بی آب و علف باشد تنها نیست خدا با او است. این جهان خاک همیشه آسمانش پُرغبار است و پوشیده به ابر سیاه. گهی رعد است گهی برق است گهی تگرگ است گهی برف است گهی سیل شدید از کوهسار. تو گمان مکن که این بلایا و مَصائبُ مَحْصُور در تو است. فی الحقیقه جمیع خلق در عذابند تا به این جهان دل نبندند، آسایش و راحت در جهانِ اِلَهی طلبند و موهبتِ مَلکوتی جویند. پس تو دل خوش دار و مُسْتَبْشِر به بشارتِ اِلَهی باش. وَ عَلَیْكَ اَلْبَهَاءُ الْاَبْهَى. عبدُالْبَهَاءِ عَبَّاسُ»^{۴۴۳}

«همیشه بکوشید که نفوس را مَسرور نمایید و قلوب را شادمان.»^{۴۴۴}

«همیشه خوش خبر باشید. آخبار خوش را همیشه زود منتشر نمایید و سبب سرور و اِنْتباه قلوب گردید. اما اگر بجهت نفسی پیام و خبر بدی داشته باشید در





ابلاغ و مذاکره آن عجله ننمایید و سبب حُزنِ طرف مقابل نشوید. من وقتی خبر بدی را برای شخصی دارم صریحاً به او نمی گویم بلکه نوعی با او صحبت می کنم که چون آن خبر را می شنود، صحبت من مایه تسلی او می گردد.»^{۴۴۵}

«هوالبهی، ای آشنا، آشنایی به جان است نه به مکان، بینایی به دل است نه به عضو آب و گل؛ خوشی پرتو روشن است نه به گشایش جهان پُرآلام و میخ. اگر جان خوش است انسان در پرورش است و اگر دل روشن است هر حال گلشن است و هر زمین گلزار و چمن؛ و اگر دل و جان تنگنای آزرده‌گی و احزانست مینوی پادشاهی قعر زندان است. پس تا توانی شادمانی جهان آسمانی جو تا هر تنگی گشایش گردد و هر تاریکی روشنایی خداوند آفرینش. وَ الْبَهَاءُ عَلَیْكَ. ع»^{۴۴۶}

«حکمتِ بالغه بسیار. هر کس مطلع بر آسار نه، رحمتِ مُنبسطه و حکمتِ کلیه الهیه مُقتضیاتی دارد که عقول بشریته از ادراک آن عاجز و قاصر. اگر تنگی و آزرده‌گی و مَشَقَّتْ مُتزايد است، غم مخور؛ لطف و عنایت حق نیز مُتتابع. چه بسیار که انسان از امری گریزان و به امر دیگر در نهایت آرزو امیدوار، عاقبت واضح و آشکار شود که امرِ مَرغوبِ ضاّر و مُضِرّ، و امرِ مَنفوعِ نافع و موافق. پس ره تسلیم ببیما و خود را تفویض کن. از هیچ میحنتی دل‌تنگ مشو و به هیچ میحنتی [عطا و دهشی] امیدوار مگرد. آنچه خدا خواهد به آن مسرور و راضی باش تا راحت دل و جان یابی و مَسْرَتِ قلب و وجدان جویی. غنقریب این زحمت و مَشَقَّتْ بگذرد و راحت جان و مَسْرَتِ وجدان حاصل شود.»^{۴۴۷}





«ای مُنْجِذِیةٗ مَلَكُوتِ اللّٰهِ، از آینده اندیشه منما. هر که به مَلَكُوتِ اللّٰهِ پیوست، در صُوْنِ جَمَایِطِ حَضْرَتِ بَهَاءِ اللّٰهِ است. حوادثِ عالمِ مَادّی چه خوب چه بد مثل امواج دریاست در مرور است بقایی ندارد و سزاوارهَمِّیتِ نه. ملاحظه نما که اندک زمانی چه انقلابات عظیمه حاصل، سَرِیرهای سلطنتِ دَرَهَمِ شِکَسْت و تاج های شهریاری به باد رفت. شَهِدِ فائِقِ سَمِّ قاتل شد و جَامِ صَهَباء، زَهرِ هَلَّاهِلِ گشت؛ بنیان های عظیم ویران شد و مَلُوكِ قوئی سرگردان گردید؛ خانوادۀ سلطنت بی سر و سامان گشت و توانگران محتاج به نان شدند. اینست شأنِ دنیا. لهذا چه اهمیتی دارد، عاقبت هر بهار مَبْدَلِ به خزان شود و هر زمستان منقلب به تابستان گردد. بیابان سبز و خَرَمِ از طوفانِ برف و بوران خاک سیاه شود و درختان پُرلِطاف و طراوت لخت و عریان گردد و این ناموسِ لَمِ بَتَغَیَّرِ وَ لَمِ يَتَبَدَّلِ عَالِمِ مَادّی است. آیا دیگر جائز است انسان به راحت دنیا مسرور گردد یا از عدمِ رَفَاهِیَّتِ محزون شود؟ این حالِ سزاوارِ اطفال است، ولی اهلِ مَلَكُوتِ سُرورشان از قُیُوضاتِ اِلَهیّه است و امیدشان به فَضْلِ نائِمَتِناهِی اِلَهی. به فیضِ مَلَكُوتِ خوشنودند و به اَلطافِ رَبِّ الجُنُودِ مَشعُوف و مَسرُور. در آتِشِ بَلا و مَصائبِ تر و تازه اند و در طوفانِ مَشَقَّتِ و حوادثِ راحت و در نهایتِ آسایش. زیرا تکیه به کوهی عظیم دارند و آرامگاه در کشتی از رُبْرِ حَدید. خلاصه اینست که باید همیشه در نَشْتِه و سُرور باشی و مُسْتَبِیْشِرِ به بشاراتِ اِلَهیّه.»^{۴۴۸}

«خدای واحد شاهد است که اگر نَفْسِ پاکی در حالتِ اِنْقِطاعِ بکشد، ولو تا هزار سال باشد تأثیراتش ظاهر خواهد شد.»^{۴۴۹}





شکر

«با آن که شکر سببِ ازدیادِ نعمت است، ولی کمالِ شکر به انفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات. اینست که می فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^{۴۵۰}

صفحه | ۲۵۶

«شُكْرَ نِعْمَاءِ الْهَيْهَةِ هُنْكَامِ سَخْتِي وَ زَحْمَتِ لَازِمِ، زَبِيرَا دَرِ بُحْبُوحَةِ نِعْمَتِ هَرِ نَفْسِي مِی تَوَانَدِ شَاكِرِ بَاشَد. حَكَایِیَسْتِ كِه سُلْطَانِ مَحْمُودِ خَرَبزِه اِی رَا بَرِیْدِ وَ بِه اَبَازِ دَاد. اَبَازِ مِی خُورْدِ وَ اِظْهَارِ شُكْرِ وَ سُورُورِ مِی نَمُود. آخِرِ چُونِ سُلْطَانِ خُودِ قَدْرِي اِز اَن خَرَبزِه چَشِیْدِ دِیْدِ بَسِیَارِ تَلْخِ اسْت. اِز اَبَازِ پَرَسِیْدِ كِه خَرَبزِه بِه اِیْنِ تَلْخِي رَا چِگونِه خُورْدِي وَ مَلَالِ نِیَاوَرْدِي؟ جَوَابِ گُفْتِ كِه مَن اِز دَسْتِ سُلْطَانِ نِعْمَتِ هَايِ گُونَاگونِ بَسِیَارِ لَذِیْذِ وَ شِیْرِیْنِ خُورْدِه بُودَم لَهَذَا سَزَاوَارِ نَدَانَسْتَم كِه یَكِ مَرْتَبِه تَلْخِي بَیْنَمِ وَ اِظْهَارِ مَلَالِ كَنَم. پَسِ اِنْسَانِي كِه غَرَقِ نِعْمَاءِ اِلَهِي اسْت اِگَرِ وَقْتِي جَزْئِي زَحْمَتِي بَیْنَدِ نَبَیْدِ مُتَأَثِّرِ شُودِ وَ مَوَاهِبِ اِلَهِيَه رَا فَرَامُوشِ كَنْد.»^{۴۵۱}

«تَفَكَّرِ دَرِ نِعْمَاءِ اِلَهِيَه چَقْدَرِ سَبَبِ تَذَكَّرِ اسْت وَ تَذَكَّرِ وَ سَبِيلَه تَبَصَّرِ. چِه هُوَا وَ نَسِیْمِ لَطِیْفِي اسْت، چِه قُوَا وَ اسْتِعْدَادَاتِ عَجِیْبِي، چِه خُوبَسْتِ اِنْسَانِ قَدْرِ اِیْنِ نِعْمَتِ هَا رَا بَدَانَدِ وَ بِه شُكْرَانِه قِیَامِ نَمَیْد. بِه اَدَاءِ وَظَائِفِ عَالَمِ اِنْسَانِي وَ تَرْوِیْجِ صِلْحِ وَ رَفَاهِیْتِ وَ نَجَاحِ عَمُومِ بِنْدِگَانِ اِلَهِي پَرْدَاذَد.»^{۴۵۲}





پاکی دل و خلوص

«ای پسرِ عَزْر، در سبیلِ قُدسِ چالاک شو و بر آفلاکِ اُنس قدم گذار. قلب را به صَبَقِلِ روح پاک کن و آهنگِ ساختِ لولاک نما.»^{۴۵۳}

صفحه | ۲۵۷

«... یک حرف بر تو القا می نمایم مَحْضِ رحمت و شفقت که از جواهرِ کتب و سَوَاجِحِ صُحُفِ آخذ شده تا از سَحَابِ اَحَدِيَّتِ ماءِ صَمَدِيَّتِ بر حقیقت تو و حقایقِ عباد جاری و نازل شود تا به حیاتِ اَبَدِيّ و زندگانیِ سَرْمَدِيّ فائز گردی؛ و آن اینست: فَاْمَلِكُوْا قَلْبًا جَيِّدًا حَسَنًا مُنْبِرًا لِّتَمْلِكُوْا مُلْكًا بَاقِيًا دَائِمًا اَبَدًا قَدِيْمًا. اینست کنزی که متعلق به شماست و اگر زنده و قائم [قائم] شود هرگز نمی میرد و فانی نمی شود. وَ هَذَا نُورٌ لَا يُطْفِئُ وَ كَنْزٌ لَا يَفْنَى وَ قُمْصٌ لَا يَبْلَى وَ ظُهُورٌ لَا يَحْفَى بِهِ يُضِلُّ كَثِيْرًا وَ يَهْتَدِيْ اٰخَرُوْنَ. حمد کن خدا را که مَحَلِّ اِلْقَايِ این کلمه جامع و رتبه [طنین صدا] لاهوتیه و این غنّه [آواز] جبروتیه شدی. و محکم تر از این کلمه چیزی نیافتم و اِلَّا اِلْقَا مِي نمودم؛ نصیحتی اعظم تر از این کلمه مذکور نه. فَاَحْفَظُوْهَا اِنْ تُرِيْدُوْنَ اَنْ تَجِدُوْنَ اِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيْلًا...»^{۴۵۴}

«صفحه قلب را از جمیع نقوش و ألوان و زنگار و غبار ممتاز نما و ملکوتِ ابهی کن تا اِنْعَكَاسَاتِ مَلَاِءِ اَعْلٰی در او افتد و پرتو شمس حقیقت در او بتابد، آن وقت حقیقتِ کلماتِ مبارکه فُوَادِكِ مَنزَلِي قَدَسُهُ لِيُرُوْلِي وَ قَلْبِكَ مَنظَرِي طَهْرَهَا لِيَطْهُرِي تَحَقَّقْ يَابِد.»^{۴۵۵}





«قلوب چون صاف و لطیف شود به خدا نزدیک گردد و شمس حقیقت در او بتابد و نارِ مَحَبَّتُ اللَّهِ در او شعله زند و أبوابِ فتوحاتِ معنوی بر او گشوده گردد.»^{۴۵۶}

«تا توانید قلب را فارغ نمایید تا از اشراق شمس حقیقت هر دم پرتوی جدید یابید.»^{۴۵۷}

«أُسُّ اساس دینتُ خلوص است؛ یعنی شخص مُتَدَبِّین باید از جمیع أَغراضِ شخصیه خود گذشته بآئِ وَجْهِ كَانْ در خیریتِ جمهور بکوشد.»^{۴۵۸}

«حُسن تیت به جهت اعمالِ حَسَنه لازم است. تا تیتِ خیر که به منزله ریشه و اصلِ محکم متین است نباشد شجرهٔ عمل بار و برکت و نتیجه حاصل ننماید و ثمراتِ طیبه نبخشد. اساس اعظم برای حصول نتایجِ حَسَنهٔ اعمالِ اهل عالم، حُسن تیت است. تیت خیر ریا و نفاق قبول ننماید... چون درست ملاحظه نمایید یقین کنید که این قِسمِ نوایای صادقه و تیاتِ خالصه از قوهٔ کلمهٔ الله و نفوذِ دینِ الله حاصل گردد و مَحَبَّتِ صمیمی و خلوص قلبی و خدمت به عالم انسانی از روحانیتِ ایمان و عرفانِ الهی در نفوس بشری ظهور و بروز نماید.»^{۴۵۹}

«امروز روزیست که قلوبِ صافیه از فیوضاتِ اَبَدیه بهره گیرد و نفوسِ رَکبه از تجلیاتِ باقیه روشن و منور گردد.»^{۴۶۰}



خدمت

«امروز انسان کسی است که به خدمتِ جمیعِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ قیام نماید.»^{۴۶۱}

«من شما را نصیحت می‌نمایم که تا توانید در خیرِ عموم کوشید و مَحَبَّت و اَلْفِت در کمالِ خلوص به جمیع افراد بشر نمایید.»^{۴۶۲}

«مقامِ فِدا بسیار مقبول و مطلوب، ولی الیوم باید چنان بود که در هر ساعتی شهید گشت و در هر دقیقه ای هزار جان فدا نمود. اما شهادت، یک دفعه جان باختن و تا فضایی اوجِ اعظم تاختن است، ولی خوش تر آن که در این بساط به کمال فرح و انبساط هر آن صد هزار جان فدا نمود و به خدمت امرِ حضرتِ احدیت قیام کرد و به میدانِ بَسالت و هدایت بتاخت و جنودِ صَلالَت و ظلمت را به انوارِ مَشْرِقِ احدیتِ مُتَشَبَّه کرد و صفوف سپاه غفلت را در هم شکست و صفِ جنگِ روحانی بیاراست و سپاهِ مَعانی ترتیب داد و عَلِمِ دانایی برافراخت و هجوم شدید بر لشکرِ جهل و نادانی نمود و چون از این رزمِ مُطَقَّرِ عودت گردید، عَزَم بزمِ مَلْکُوتِ اَبْهٰی کرد با کوس و حَشَم و چَتَر و عَلَمِ حرکت نمود و با کمالِ بشارت عنایات به ملکوتِ اَبْهٰی با کوس و آیاتِ ظفر و فتح و رایاتِ نصرت و غلبه شتافت. این خوش تر و دلکش تر است. عبدالبهاء عَنَبَس.»^{۴۶۳}

«شما ها باید به آنچه سبب آسایشِ عالمِ انسانی است تشبث نمایید. یتیم ها را نوازش کنید گرسنه ها را سیر نمایید برهنه ای را بپوشانید بیچاره ها را دستگیری کنید تا مقبول درگاه الهی شوید.»^{۴۶۴}



«هر مظلومی را مَلَجاً و پناه باشید و هر مغلوبی را دستگیر و مجیرِ توانا. هر مریضی را طبیبِ حاذق باشید و هر مجروحی را مرهمِ فائق شوید. هر خائفی را پناه امین گردید و هر مضطربی را سببِ راحت و تسکین. هر مغمومی را مسرور نمایید و هر گریانی را خندان کنید. هر تشنه را آبِ گوارا شوید و هر گرسنه را مائدهٔ آسمانی گردید هر ذلیلی را سببِ عزّت شوید و هر فقیری را سببِ نعمت گردید.»^{۴۶۵}

«تَفَكَّرْ در نَعْمَاءِ الهیّه چقدر سببِ تَذَكَّرْ است و تَذَكَّرْ وسیلهٔ تَبَصَّرْ. چه هوا و نسیم لطیفی است، چه قُوَا و استعداداتِ عجیبی، چه خوبست انسان قدر این نعمت ها را بدانند و به شکرانه قیام نمایند، به آداءِ وظائفِ عالمِ انسانی و ترویجِ صلح و صلاح و رَفَاهِیَّت و نَجَاحِ عمومِ بندگانِ الهی پردازد.»^{۴۶۶}

«بهاثیان جانِ فدای جهانیان نمایند و پرستش نوع انسان کنند.»^{۴۶۷}

«نقوسی که در ایامِ جنگ به خدمتِ فقرا پرداختند و درصَلیبِ أَحْمَر بودند خدماتشان در ملکوتِ الهی بسیار مقبول و سببِ حیاتِ اَبَدیّ آنانست: به آنان بشارت دهید.»^{۴۶۸}





فروتنی و منع خودپسندی

«جامهٔ غرور را از تن بر آرید و ثوبِ تکبر از بدن بیندازید.»^{۴۶۹}

«اگر نَفْسِی لَیْلَه خاضع شود از برای دوستانِ اِلَهِی، این خضوع فی الحَقِیقه به حَقّ راجع است، چه که ناظر به ایمان او است بِاَللّهِ... و همچنین اگر نَفْسِی بر نَفْسِی اِسْتِکْبَار نماید، آن اِسْتِکْبَار به حَقّ راجع است.»^{۴۷۰}

«پاکی از آرایش، پاکی از چیزهایی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است، اگرچه نیک باشد. و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همهٔ روی زمین نماید.»^{۴۷۱}

«برتری و بهتری که به میان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت.»^{۴۷۲}

«ای برادران، با یکدیگر مدارا نمایید و از دنیا دل بردارید. به عَزّت افتخار ننمایید و از ذلّت ننگ مدارید. قسم به جَمالم که کلّ را از تُراب خلق نمودم و البتّه به خاک راجع فرمایم»^{۴۷۳}

«ای پسرِ خاک، براستی می‌گویم غافل ترین عباد کسی است که در قول مُجادله نماید و بر برادرِ خود تَفَوُّق جوید. بگو ای برادران، به اَعْمال خود را بیارایید. نه به اَقوال.»^{۴۷۴}





«خاضع و خاشع باشید، زیرا انسان تا خود را نیک نمی داند بلکه خویش را عاجز می بیند و قاصر می داند رو به ترقی و علو است. ولی به محض اینکه خود را خوب دانست و گفت من کامل هستم غرور و دُنُو حاصل نماید.»^{۴۷۵}

«آنچه سبب بزرگواریِ عالم انسانی است، خُضوع و خُشوع است و مَحْوِیَّت و فنا.»^{۴۷۶}

«آناتیت و خودپسندی سبب جمیع اختلافات است. هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن این است که انسان دیگران را نپسندد و خود را بپسندد. خودپسندی عَجَب می آورد، تکبر می آورد و غفلت می آورد. هر بلائی که در عالم وجود حاصل می شود چون درست تحرّی بکنید از خود پسندی است. ما نباید خود را بپسندیم، بلکه سایرین را بهتر بدانیم، حتّی نفوسی که مؤمن نیستند؛ زیرا حُسنِ خاتمه مجهول است. چه بسیار نفوسی که حال مؤمن نیستند و روزی بیاید که ایمان آورند و مَصَدَرِ خدماتِ عظیمه شوند و چه بسیار نفوسی که حال ایمان دارند ولی در اَخِرِ حیاتِ غافل از حَقّ گردند. ماها باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم و اعظم و اشرف و اکمل ببینیم، ولی بمجرّد این که خود را از دیگران ممتاز ببینیم از طریق نجات و فلاح دور شده ایم. این از نَفْسِ اَمّاره است که هر چیزی را به نظر انسان بد می نمایاند به غیر از نَفْسِ خود انسان و به این واسطه او را در چاه عمیقِ ظلماء که ته ندارد می اندازد. هر ساعتی یک ظلمی را به نظر انسان عدل می نمایاند. یک دَلَّتِ مَحْض را شَرَفِ کُبْریِ اِبراز می کند. یک مُصِیْبَتِ عَظْمائی را آسایش بی مُنتَهی جلوه می دهد و چون خوب تحقیق می کنیم می بینیم این آن پَتْرِ ظَلَماءِ خودپسندی است زیرا





انسان آطور و رفتار و اقوال دیگران را نمی پسندد، بل احوال و آداب و شوون خود را می پسندد. خدا نکند که در خاطر یکی از ما خودپسندی بیاید. خدا نکند. خدا نکند. خدا نکند. ماها باید وقتی که به خودمان نگاه می کنیم ببینیم که از خودمان ذلیل تر خاضع تر پست تر کسی دیگر نیست، و چون به دیگران نظر بیندازیم ببینیم که از آنها عزیزتر کامل تر داناتر کسی نیست. زیرا به نظر حق باید به جمیع نگاه کنیم. باید آنها را بزرگوار ببینیم و خود را خوار و هر قصوری که در نفسی می بینیم آن را از قصور خود دانیم. زیرا ما اگر قاصر نبودیم آن قصور را نمی دیدیم. انسان باید همیشه خود را قاصر و دیگران را کامل ببیند.^{۴۷۷}

«این را بدانید در قلبی که ذره ای نورانیتِ جمالِ مبارک [حضرت بهاءالله] هست، کلمه من از لسانش جاری نمی شود؛ یعنی کلمه من که دلالت بر خودپسندی کند، که من چنین و چنان کردم، من خوب کردم فلانی بد کرد. این کلمه آناتیت ظلمتی است که نور ایمان را می برد و این کلمه خودپسندی بکلی انسان را از خدا غافل می کند.»^{۴۷۸}





صدق و راستی

«عدم راستی و نادرستی و عدم حقیقت پرستی مَذموم و مَقْدوح، خواه با آشنا و خواه با بیگانه، خواه با دوست و خواه با دشمن. زیرا عدم راستی و خلاف دوستی در هر صورت خیانت است و شقاوت.»^{۴۷۹}

«در جهان الهی نوری روشن تر از صدق و راستی نه. حقیقت انسانیّه را این موهبت چنان تزیین نماید که جمیع خطایای انسانی را مستور نماید. در کاشانه قلب چون شمعِ راستی برافروخت جمیع ارکان و اعضاء و قُوّی و اخلاق مانند رُجاج از این سِراج روشن و درخشنده گردید.»^{۴۸۰}

«صدق و راستی اساس جمیع فضائل انسانی است. اگر نفسی از آن محروم ماند از ترقّی و تعالی در کلیه عوالم الهی ممنوع گردد، و چون این صفت مقدّس در نفسی رسوخ نماید، سایر صفات و کمالات قدسیه بالطبع حاصل شود و فرد کامل گردد.»^{۴۸۱}

«درباره این که آیا صلاح است به خاطر نجات کسی به غیر حقیقت سخنی گفته شود، حضرت ولیّ امرالله عقیده دارند ما به هیچ وجه نباید بر خلاف حقیقت صحبتی بکنیم امّا در عین حال باید سعی کنیم از راه موجه تری به آن شخص کمک نماییم. البته ما نباید در ابراز مطلب پیش دستی کنیم مگر آن که مستقیماً از ما خواسته شود.»^{۴۸۲}



عدل و انصاف

«کلمةُ الله در وَرَقِ ششم از فردوسِ اعلیٰ: سِراجِ عباد، دادُ است. او را به بادهای مخالفِ ظلم و اِعتسافِ خاموشِ منماید و مقصود از آن ظهورِ اِتِّحاد است بینِ عباد.»^{۴۸۳}

«هیچ نوری به نورِ عدلِ معادله نمی نماید. آنست سببِ نظیمِ عالم و راحتِ اُمم.»^{۴۸۴}

«به یقین مُبینِ بدان این ظلمِ های واردهٔ عظیمه، تَدَاوُکِ عدلِ اَعْظَمِ الهی می نماید.»^{۴۸۵}

«یا حِزْبِ الله، مرتبِ عالمِ عدل است، چه که دارای دو رکن است: مجازات و مکافات؛ و این دو رکن، دو چشمه اند از برای حیاتِ اهلِ عالم.»^{۴۸۶}

«از برای اُمرا هیچ طِرَازِی و هیچ ثوبِی و هیچ علامتی بهتر از عدل نبوده و نیست. طُوبِی از برای امیری که عالم را به انوارِ عدلِ مُنَوَّرِ نمود و ما بین احزاب به انصاف حکم فرمود. امیری که موقِّق شد به عدل، او از عبادِ مُقَرَّبِین در کتابِ مُبِین از قلمِ اعلیٰ [قلمِ حضرتِ بهاءُالله] مسطور و مذکور، مقامش عِنْدَ الله اعظم و شَأْنش اعلیٰ و اَبهئ، چه که از اُمرا و وُزرا و حُکّام و صاحبانِ ثروت، بسیار مشکل است به فیوضاتِ قِیَاضِ حقیقیِ فائزِ شوند، به لِسَانِ یَحْتَمِل، ولكن به جَنَانِ هِیْهَاتِ هِیْهَات؛ و اگر نفسی فائز شود او از اعلیٰ الخَلْقِ لَدی الحَقِّ مذکور.»^{۴۸۷}



«آفتاب عدل از نور اتحاد روشنی اقتباس می نماید.»^{۴۸۸}

«اوّل انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن.»^{۴۸۹}

«الْحَمْدُ لِلَّهِ أَفْتَابِ عَدَلٍ مِنْ أَفْقِ بَهَاءِ اللَّهِ طَالَعٌ شَدَّ زَبْرًا فِي أَلْوَابِ بَهَاءِ اللَّهِ أَسَاسٌ
عَدْلِيٌّ مُوجُودٌ كَمَا مِنْ أَوَّلِ إِبْدَاعٍ تَا حَالٍ بِه خَاطِرِي خَطُورٍ نَمُودِهِ.»^{۴۹۰}

«همچنان که عفو از صفتِ رحمانیت است، عدل نیز از صفتِ ربوبیت است.

خیمه وجود بر ستونِ عدل قائم، نه عفو، و بقای بشر، بر عدل است، نه عفو.»^{۴۹۱}





اعتدال و قناعت

«ای سادّجِ هوی، حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد، زیرا که لازماً حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول.»^{۴۹۲}

«قناعت در هر موردی محبوب است، حتی در تجارت. مقصد سُهولتِ معیشت است. زیرا ثروت موقت است و توسیع دائرهٔ تجارت، سببِ پریشانیِ حال و عاقبت ندارد.»^{۴۹۳}

«جانِ گنجینهٔ رازِ منست، او را به دستِ آزِ مسپارید.»^{۴۹۴}

«هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طرازِ اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حُرّیت و تمدّن و امثال آن مَع آن که به قبولِ اهلِ معرفت فائز است، اگر از حدِّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علّتِ ضُرّ گردد.»^{۴۹۵}

«و از جمله وظائفِ مقدّسه، تمسّک به خِبلِ اعتدال در جمیع شوونِ زندگانی است. مبدا که یاران عزیز [بهائیان] که باید جوهر انقطاع و اعتدال باشند، مفتونِ ظواهر این جهان فانی گردند و به آرایشِ دنیا دل بندند و حیاتِ خویش را به هدر دهند. اگر اهل ثروتند باید آن چه را به آنان عنایت شده وسیلهٔ تقرب به درگاهِ کبریا سازند، نه آن که رنگِ تعلقِ پذیرند و نصایحِ قلمِ اعلیٰ [قلمِ حضرت بهاءالله] را فراموش نمایند. بلی حق فرموده که، "بعد از تحقّقِ وجود و بلوغ، ثروت لازم و این ثروت اگر از صنعت و اِقتِراف حاصل شود، نزد اهل خِرَد ممدوح و مقبول است." ولیکن ثروت و عزّت اگر وسیلهٔ خدمت و عبودیتِ





آستانِ الهی گردد مطلوب است، و اِلَّا اِحْتِرَازِ از آن محبوب. به کتابِ عَهْدِی و کلماتِ مکنونه و آلواحِ سائره رجوع فرمایید تا مبدا رشته ای که باید خیلِ نجات گردد و بآلِ گردن شود و ما را به هلاکت افکند. چه بسیار نفوسِ غافلِه عَلَیْی الخصوص از هموطنان خویش را که از نعمتِ ایمان و عرفان محروم بوده اند ملاحظه فرموده اید که چون فی الجمله به دولتِ مُسْتَعَجَلِی رسیدند، چنان مفتون ثروت و مقام شدند که فضائل و کمالاتِ حقیقیّه عالم انسانی را فراموش نمودند و بساطِ حیاتی گسترده که سراسر تَصَّحُّع و بی ثمر بود. مدارِ تفاخری جز تظاهر به خانه زرنگار و رونق بازار و زر و زیور و اسب و آستر نداشتند و ببینید چه طَرْفِی بستند. ای بسا طاقِ کسری که مکسور شد و بسا قصرِ قیصر که مَطْمُور گشت. روزِ ظاهرِ فریبان شامِ غریبان شد و گنج های شایگان، رایگان گشت و به تاراج و تالان رفت و از عمرِ تلف کرده نماند جز اشکِ حسرتی و آه ندامتی. قَوْلُهُ عَزَّ بِيَانُهُ: "آن چه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد، لایقِ اِعتِنَا نبوده و نیست، مگر عَلَی قَدَرٍ مَعْلُومٍ." لِهَذَا اَهْلِ بَهَاءِ [بِهائیان] البته در دام ارباب بی مَرَوْتِ دنیا نیفتند و به قناعت و اعتدال پردازند و خانه و کاشانه خویش را در نهایت دلگشایی و بساطت محلِ تَرَدُّدِ جمع مؤمنان و تشکیلِ مَحَافِلِ یاران و مرکز انتشار امرِ رحمن و کانونِ مَحَبَّتِ حضرتِ یزدان سازند. بنحوی که هر صنف از نفوس، از رئیس و مَرْتُوس، از ورود به خانه و کاشانه آنان رُعب یا اِسْتِیحَاشِی نیابد و از معاشرت به رُوح و ریحان باز نماند.^{۴۹۶}





بردباری و استقامت

«رنج را در راه حضرت یزدان راحت دان. هر دردی در راه او درمانیست بزرگ و هر تلخی شیرین و هر پستی بلند. اگر مردمان بیابند و بدانند جان رایگان در راه این رنج دهند. این رنجِ مِفْتاحِ گنج است. اگر در ظاهر مُنکر است، در باطن پسندیده بوده و هست.»^{۴۹۷}

«در هیچ وقت و آحیان از نُزولِ بلا یا و مِخَنِ محزون نباید بود و از ظهوراتِ قَضایا و رَزایا مَهْموم و مغموم نشاید شد، بلکه به عُرْوَةُ الْوُثْقایِ صبر باید تمسکِ جُست و به حَبْلِ مَحْکَمِ اِصْطِیَارِ تَشَبُّثِ نمود. زیرا اجر و ثواب هر حسنه‌ای را پروردگار به اندازه و حسابِ قرار فرموده، مگر صبر را.»^{۴۹۸}

«امتحانات الهیّه همیشه در ما بین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شَقاوت و خار از گلُ ممتاز و معلوم شود.»^{۴۹۹}

«انسان باید مانند کوه آهنین رَزین و رَصین باشد و مقاومت هر مشکلات نماید و تا چنین نگردد کار به انجام نمی رسد.»^{۵۰۰}

«در وقت آمن و امان هر کسی هر کاری تواند ولی در وقتی که باد و باران شدید و برف و تگرگ و رعد و برق و صاعقه عظیم از هر جهت پی در پی و گردباد محیط، در چنین مصیبتی و در قطب دریا و طوفان عظیم اگر ناخدای آن شِراع





بگشاید قوتی عظیم بنماید والا در سکون دریا هر بینوایی بادبان باز کند و کشتی راند.»^{۵۰۱}

«بر خوان رنگین و شهد و انگبین و بادهٔ خُلاَر و جام سرشار هر کس بنده پروردگار است. عبودیتِ حق در زیرِ آغلال و زنجیر و تیر و شمشیر ثابت و محقق می شود.»^{۵۰۲}

«بدون استقامت، موفقیت مُمتنع و مُحال. خدا چنین قرار داده و چنین امر فرموده.»^{۵۰۳}

«هرقدر امتحانات و مشکلات زیاد باشد باید بر مراتبِ ایمان و توجه شما به این امر بیفزاید. زیرا بوسیلهٔ امتحانات و افتتاناتِ مکرّر خداوند بندگان خویش را آزمایش می کند بنابراین باید مشقّات و امتحانات را بمنزلهٔ برکتِ الهی دانست که به این صورت ظاهر می شود و بمثابة فرصتی شمرد که بوسیلهٔ آن می توان آگاهی کامل تری دربارهٔ اراده و مقصدِ الهی به دست آورد.»^{۵۰۴}

«نباید فراموش کنیم که از خصوصیات این دنیا زحمت و مشقّت و مصائب است و تنها با غلبه بر آنهاست که ما می توانیم رشد و نمؤ اخلاقی و روحانی یابیم. به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء غم و اندوه مانند شیار بر زمین است. هرچه شیار عمیق تر باشد حاصل بیشتر است.»^{۵۰۵}

«ما وقتی از این وقایع ناگوار رنج می بریم نباید فراموش کنیم که انبیای الهی نیز از این امور که افراد عادی را می آزارد مصون و محفوظ نبودند. آنها نیز غم و





بیماری و درد را می شناختند ولی با تعالی روح خویش از دسترس این آفات و بلاها به دور می ماندند. ما نیز در هنگام ابتلای به این بلاها باید به همین ترتیب عمل کنیم. رنج های این جهان گذران است و آنچه باقی می ماند چیزی است که از روح خود ساخته و پرداخته ایم. پس هدف و برنامه ما باید این باشد که روحانی تر شویم و به خدا قرب بیشتری پیدا کنیم صرف نظر از این که فکر و جسم ما مُتَحَمِّل چه مَصائب و مَتَاعِبی گردد.»^{۵۰۶}

«مسلماً در حیات روحانی مراحل اندوهبار و پر مَشَقَّت و حتی امتحانات شدیدی پیش می آید. در این قبیل موارد، شخص اگر ثابتاً راسخاً به سوی مَظْهَرِ اِلَهِی روی آورد و تعالیم ملکوتی او را دقیقاً مطالعه و مورد نظر قرار دهد، از بَرَکاتِ رُوحِ الْقُدُس بهره ور گشته و پی خواهد برد که در حقیقت این امتحانات و مَشَقَّات، مَوَاهِبِ اِلَهِتِه به منظور آمادگی نمو و شکفتن او بوده است.»^{۵۰۷}





منع غیبت و عیب‌جویی

«ای رفیقِ عَرَشی، بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل برمبار؛ یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلّت نفسی میسند تا ذلّت تو چهره نگشاید. پس با دل پاک و قلب طاهر و صدرِ مقدّس و خاطرِ مُنَزّه در ایّام عمر خود که اقلّ از آنی محسوبست فارغ باش تا بفرغت از این جسدِ فانی به فردوسِ معانی راجع شوی و در ملکوتِ باقی مَقَرّ یابی.»^{۵۰۸}

«ای مهاجران، لِسَانُ مخصوصِ ذکرِ مَنَسْت، به غیبت میالایید و اگر نَفْسِ نارِی غلبه نماید، به ذکرِ عیوبِ خود مشغول شوید، نه به غیبتِ خَلْقِ من، زیرا که هر کدام از شما به نَفْسِ خود اَبْصَر و اَعْرِفید از نفوسِ عِبَادِ من.»^{۵۰۹}

«غیبتِ سِرّاجِ مُنیرِ قلب را خاموش نماید و حیاتِ دل را بمیراند.»^{۵۱۰}

«مبغوض ترین اخلاقِ عیبجویی است. باید تحرّیِ مَدَایحِ نفوس نمود، نه تجسّسِ عیوبِ نفوس. بقدر امکان باید از عیوب چشم پوشید و از کمالِ نفوس بحث کنید، نه از نقائص آنها.»^{۵۱۱}

«هر نفسی را باید نظر به آنچه در او ممدوح است نمود. در این حالت انسان با جمیع بشر اُلفت تواند. اما اگر به نقائص نفوس انسان نظر کند کار بسیار مشکل است. در زمان حضرت مسیح رُوحِ العالمین لَهُ الفداء تصادفاً به سگ مرده ای مرور نمودند که اعضایش متلاشی و مُتَعَقّن و بَدَمَنظَر شده بود. یکی از حاضرین گفت این سگ چقدر مُتَعَقّن شده است؛ دیگری گفت چقدر کریه و بَدَمَنظَر شده





است. باری هر یک چیزی گفت. حضرت مسیح فرمود نظر به دندان های او کنید که چقدر سفید است. آن نظرِ خطابِ حضرت مسیح هیچ عیوب او ندید. عضوی که در او کربه نبود دندان های او بود. سفیدی دندان های او را دید. پس باید نظر به کمالِ نفوس نمود، نه به نقص نفوس.»^{۵۱۲}

«این از نَفْسِ آمّاره است که هر چیزی را به نظر انسان بد می نماید به غیر از نَفْسِ خود انسان.»^{۵۱۳}

«همیشه ملتفتِ حالِ خود باش، ببین چه نقصی داری؛ کوشش نما تا آن را اصلاح کنی. چشم انسان هم کور است و هم ذره بین. کور است از دیدن نقائص خود؛ بینا و دوربین است در خطاهای دیگران.»^{۵۱۴}

«از بهائی نَفْسِ به مَدَمّتِ دیگری لب نگشاید و غیبت را اعظم خطا درعالم انسانی داند. زیرا در جمیع ألواحِ بَهَاءِ اللَّهِ مُصَرَّح است که غیبت و بدگویی از دَسائِس و وَساوسِ شیطانی است و هَادِمِ بُنیانِ انسانی. شخصِ مؤمن مَدَمّتِ نَفْسِ از بیگانگان نکند تا چه رسد از آشنایان، و غیبت دشمن ننماید تا چه رسد به مَدَمّتِ دوست. بدگویی و غیبت صِفَتِ سَقِیمُ الافکار است نه آبرار.»^{۵۱۵}

«برای حصول این وحدتِ صمیمانه یکی از لوازمِ اوّلیه که از طرف حضرت بَهَاءِ اللَّهِ و حضرت عبدالبهاء تاکید شده آنست که از تمایل فطری بشری که همانا توجّه به معایب و نقائص دیگران است بپرهیزیم و به عیوبِ نَفْسِ خود مشغول شویم. هر یک از ما تنها مسؤولِ حیاتِ نَفْسِ خویش است.»^{۵۱۶}





«تعالیم بهائی در هیچ مورد به اندازه لزوم اجتناب از عیب جویی و غیبت، مُؤکّد و الزام آور نیست.»^{۵۱۷}

«...والدین از طریق یک محیط خانوادگی که آگاهانه با عشق به خداوند، کوشش در جهت اجرای احکام الهی و روح خدمت به امرالله و عدم تعصّب و برکناری از تأثیرات مُخرّب غیبت ایجاد می نمایند، اثری قطعی و حیاتی در پرورش اطفال دارند....»^{۵۱۸}





خطابوشی / ستّاریت

«نظر به قصور در حقّ یکدیگر ننمایید. اگر نفسی تقصیری نسبت به دیگری نماید دیده، خطابوش باشد و قصورِ مُقَصِّر را در حقّ خویش به دامنِ عَفْو سَتَر نماید و در مقابلِ آن قصور، نهایتِ مَحَبَّت و مهربانیِ مُجْرئ دارد تا مُقَصِّر خَجَل و شرمسار نشود.»^{۵۱۹}

«اگر چنانچه از بعضی دوستانِ قصوری صادر گردد دیگران باید به ذیلِ سَتَر بپوشند و در اِکمالِ نواقص او بکوشند، نه این که از او عیبجویی نمایند و در حقّ او ذَلّت و خواری پسندند. نظرِ خطابوش سبب بصیرت است و انسانِ پُرهوش سَتّار هر بندهٔ پُرمعصیت، پَرده دَری شَأْنِ وُحُوش است، نه انسانِ پُردانش و هوش.»^{۵۲۰}

«به قصورِ کَس نظر ننمایید، جمیع را به نظر عفو ببینید. زیرا چشمِ خطابین نظر به خطا کند، اما نظرِ خطابوش به خالقِ نفوس بنگرد.»^{۵۲۱}

«سَتّاری در اموریست که ضَرْش به نَفْسِ فاعل عاِئِد، نه به دولت و مَلّت و جمعیتِ بشریّه و نوع انسانی راجع. مثلاً اگر شخصی ارتکابِ فسقی نماید یا آن که عملِ قبیحی از او صادر شود که ضرر راجع به نَفْسِ آن شخص است، مثل آن که تعاطی شُرْب کند یا مُرتکبِ فَحْشاء گردد، در این مقام سَتّاری مقبول و خطابوشی محمود. اما اگر نَفْسِ دزدی نماید، مال دیگری براباید در این مقام سَتَر، ظلم بر صاحب مال است. هر چند در حَقّ سارقِ سَتّاری عنایت است، ولی در حَقّ آن بیچارهٔ مظلوم که اموالش مَنهوب گردیده، عینِ تَعَدّی و ظلم است.»





این میزان است که بیان شد و با وجود این نباید بایِ ظهورِ نقائص ناس شد. تَحَرُّی لازم اما به اندازه، نه این که تَنَسُّی شغل و عمل خویش را این قرار بدهد که فلان شخص ظلمی نمود و فلان کس تَعَدَّی کرد و از مأمورین چه خیانتی ظاهر شده، اوقات خویش را حَصْر در این نماید. این نیز غیرِ مقبول.^{۵۲۲}»



امانت

«امانت بابِ اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق. قوامِ هر امری از امور به او منوط بوده و هست. عوالمِ عزّت و رفعت و ثروت به نور آن روشن و منیر.»^{۵۲۳}

«از حق می طلبم مُدُن و دیارش را از اشراقِ آنوارِ شمسِ امانت محروم نفرماید. جمیع را در لیالی و ایام به امانت و عَقّت و صفا و وفا دلالت نمودیم و به اَعْمَالِ طَیِّبِه و اخلاقِ مَرَضِیَّه وصیت کردیم.»^{۵۲۴}

«ای دوستان، امانت بِمَثَابِهِ آفتابِ جهانتاب است و آسمان او انسان و اُفُقَشِ قلب. نیکو کسی که این نَبِیِّ اعظم را به ابرهای خیانت و دَنَائِثُ سَتْرُ نماید تا روشنایی آن جهان و جهانیان را روشن نماید. این است بخششی که از قلمِ اَعْلٰی [قلم حضرت بهاءالله] ظاهر شد، طُوبٰی لِلْمُتَفَكِّرِین. بگو امروز روزِ اعمال و افعال است و ناصرِ اَمْر [دین بهائی] فی الحقیقه عملِ نیک و خُلُقِ نیکو است، نَه جُنُود و سُیُوف. نصرتِ یک عملِ خالصِ اعظم است عِنْدَالله از نصرتِ فوجی که در سبیلِ الهی جهاد نمایند، چه که اِرَاقَهٗ دِمَاء [ریختن خون ها] محبوب نیست و در این ظهورِ اعظم [دین بهائی]، نصرتُ به کلمه و بیان مُقَدَّر شده.»^{۵۲۵}

«امانت عِنْدَالحَقِّ اساس دینِ الهیست و بنیادِ جمیع فضائل و مَنَاقِب است. اگر نفسی از آن محروم ماند از جمیع شوون محروم. با وجودِ قصور در امانت، از ایمان و دیانت چه ثمری و چه اثری و چه نتیجه و چه فائده ای.»^{۵۲۶}



«عدمِ دِيانت و امانت تيرِ پُر زَهري است كه به جگرگاه و دل و جانِ عبدالتَّهَّاءِ

[جانشين منصوص حضرت بَهَاءُالله] مَي خورَد.»^{۵۲۷}



ادب

«دارای ادب دارای مقام بزرگ است.»^{۵۲۸}

«ادب از سَجِيَّةٔ انسان است و به او از دُونش ممتاز»^{۵۲۹}

«در آداب و اخلاق بیش تر از علوم و فنون اِهتمام نمایند، زیرا ادب و نورانیّت اخلاق مُرَجِّح است. اگر اخلاق تربیت نشود علوم سبب مَضَرَّت گردد. علم و دانش مَمْدوح اگر مُقارن حُسن آداب و اخلاق گردد وَاِلَّا سَمِّ قاتل است و آفِتِ هائِل.»^{۵۳۰}

«پَردهٔ دَری شَأْنِ وُحُوش است، نَه انسانِ پُردانش و هوش.»^{۵۳۱}

«تربیت و آدابِ اَعْظَم از تحصیل علوم است. طفلِ طَيِّبِ طاهر و خوش طینت و خوش اخلاق وُلُو جاهل باشد بهتر از طفلِ بی ادب کثیف بد اخلاق وُلُو در جمیع فنون ماهر گردد. زیرا طفلِ خوش رفتار نافع است وُلُو جاهل، و طفل بد اخلاق فاسد و مُضَر است وُلُو عالم. ولی اگر علم و ادب هر دو بیاموزد نورٌ عَلٰی نور گردد.»^{۵۳۲}



ضیافتِ نوزده روزه

«ضیافت نوزده روزه بسیار سبب فرح و سرور قلوبست. اگر چنانچه باید و شاید این ضیافت مُجرئِ گردد یاران در هر نوزده روزی روح جدیدی یابند و قوتی روحانی جویند.»^{۵۳۳}

« امیدوارم که در هر نوزده روز یک روز این ضیافت مُجرئِ گردد. زیرا سببِ اُلفت است، سبب اتحاد است، سبب مهربانیست. ملاحظه می نمایم که جهان به چه درجه در نزاع و جدالست و ملل موجوده در چه مشکلات عظیمه، بلکه احتیای الهی [بهائیان] موقّق گردند که عَلَمِ وحدتِ عالم انسانی بلند شود و خیمهٔ یک رنگِ ملکوتِ اللّٰه بر جمیع آفاق سایه افکند و سوء تفاهم از بین جمیع دُول برخیزد و با یکدیگر چون عاشق و معشوق به هم آمیزند. بر شماسست که به جمیع بشر نهایت مهربانی نمایید و خیرخواه عموم باشید و از برای عُلوّیتِ عالم انسانی بکوشید و در اجسامِ مَیْتَهُ روح بدمید و به موجب تعالیمِ حضرت بَهَاءُ اللّٰه حرکت و سلوک نمایید تا عالم انسانی را جهان ملکوتی نمایید.»^{۵۳۴}



هنر

«طرازِ پنجم: در حفظ و صیانتِ مقاماتِ عبادُالله است. باید در امورِ اِغماض نکنند، به حق و صدق تکلم کنند. اهلِ بها [بهائیان] باید اجرِ اَحَدی را انکار نمایند و ارباب هنر را محترم دارند و بمثابه حزبِ قبلِ لسان را به بد گویی نیالایند. امروز آفتابِ صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهرِ هنر از بحرِ آن جهت جاری. باید به انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست. لَعَمْرُ اللهُ کلمه انصاف بمثابه آفتاب روشن و منیر است. از حق می طلبیم کلّ را به آنوارش مَنوّر فرماید. إِنَّهُ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ. این ایام راستی و صدق تحتِ مَخَالِبِ كِذْبِ مُبْتَلَا و عدل به سیاطِ ظلمِ مُعَدَّب: دُخَانِ فِسادِ جهان را اخذ نموده به شأنی که لِأَيْرِي مِنَ الْجِهَاتِ إِلَّا الصَّفُوفُ وَ لِأَيْسَمَعُ مِنَ الْأَرْجَاءِ إِلَّا صَلِيلُ السَّبُوفِ. از حق می طلبیم مظاهرِ قدرتِ خود را تأیید فرماید بر آنچه سبب اصلاحِ عالم و راحتِ اُمَم است»^{۵۳۵}

«یک اسم از اسماءِ الهی، صانع است و صنعت را بسیار دوست داشته و می دارد. لذا هر یک از عبادِ مَطَهَّرِ این اسم واقع شود کَدَى المَظْلُوم [حضرت بهاءالله] محبوب است، و صناعتِ دفتری است از دفاترِ علومِ الهی و کنزی است از خزائنِ حکمتِ ربّانی و این علمی است با معنی، چه که بعضی از علوم از لفظِ ظاهر و به لفظِ مُنتَهی و راجع»^{۵۳۶}

«هنر موهبتِ روحِ القُدُس است. وقتی در ذهنِ موسیقی دان مُتَجَلّی می گردد، به صورت نَعَمَاتِ بدیع جلوه می نماید و هنگامی در روح شاعر جلوه گر می شود، به



صورتِ اشعارِ ناب و نثرِ شاعرانه ظهور می کند. وقتی شعاعِ شمسِ حقیقت بر روح نقاش می تابد، او را به خلق تصاویر زیبا موقِّق می سازد. عالی ترین مقصد خویش را هنگامی جلوه گر می سازد که در حمد و ستایش پروردگار بی همتا باشد.»^{۵۳۷}

«طبیعی است که قلب و روح از جمیع آنچه که دارای تقارن، هماهنگی و کمال است لذت ببرند و مسرور شوند. فی المثل یک خانه زیبا، یک باغ مرتب و مُنَسَّق، یک خط مُتقارن، یک حرکتِ موزون، یک کتاب جاذب و جالب، آلبسه خوشایند و دلپذیر... در واقع جمیع آنچه که بِنَفْسِهِم دارای لطف و جمال اند برای قلب و روح خوشایند و مطبوع هستند... لهذا مُحَقِّق است که صدای حقیقی مورثِ التذاذِ عمیق می گردد.»^{۵۳۸}

«ای بنده حق، بدایع صنایع در این دورِ جامع [دور دین بهائی] از عبادتِ جمال لامع شمرده گشته. ملاحظه فرما که چه عنایتست و چه موهبت که صنعت عبادتست. پیشینیان گمان می نمودند که صنعت غفلت است بلکه آفت است و مانع از قُربِ حضرتِ آخِدیّت. حال ملاحظه فرما که رحمتِ کُبری و موهبتِ عَظْمی چگونه جَحیم را جَتَّتِ نَعیم کرد و گلخنِ ظلمانی را گلشنِ نورانی نمود. اهل صنعت باید در هر دَم صد هزار شکرانیت به عَتَبَه مُقَدَّسه اظهار دارند و در صنایع خویش نهایتِ همت و دَقَّت را مُجری نمایند تا اَبَدَعِ صنعت در نهایتِ لطافت و ظرافت در مَعَرَضِ عمومی عالم جلوه نماید.»^{۵۳۹}





«از این که مشغول به اِکمالِ صنعتی بسیار مسرورم. زیرا صنعت در این دور
بَدیع [دور دین بهائی] عبارت از عبادت است. هر چه بیشتر کوشی به خدا
نزدیک تر گردی، چه موهبتی اعظم از این است که صنعتِ انسان مثلِ عبادتِ
حق باشد، یعنی چون قلم تصویر در دستت باشد مثل این است که در معبد به
عبادتِ حق مشغولی...»^{۵۴۰}

«شعبهٔ موسیقی باید در نهایتِ اِتقان باشد. این فنّ از فنونِ جَلیله است.
تحصیلش از لوازم این عصرِ سلطانِ احدیت [منظور دورهٔ دین بهائی است]، لیکن
باید اِتقان نمود، نه مثلِ دیگران ناقص گذاشت...»^{۵۴۱}

«جمع اشیاء با مَحَبَّتُ الله نافع است و بدون مَحَبَّتُ الله مُضَرّ و سبب احتجاب
از رَبُّ الْمَلکوت، ولی با مَحَبَّتِ إِلَهیه هر تلخی شیرین شود و هر نعمتی گوارا
گردد. مثلاً نَعَمَاتِ موسیقی نفوس مُنجذبه را روح حیات بخشد ولی نفوس
مُنْهَمِک در نَفْس و هَوی را آلوده به شَهوات کند...»^{۵۴۲}

«چه محفل باشکوهی، چه محفل باشکوهی، اینها اطفالِ مَلکوتند. سُرودی که هم
اکنون اصغاء نمودیم هم از نظر آهنگ و هم از نظر شعر بسیار زیبا بود. هنرِ
موسیقی آسمانی و مؤثّر است. موسیقی مائدهٔ روح و جان است. با نیروی
سحرآمیز موسیقی روح انسانی تعالی می یابد. موسیقی هیجان و تأثیر شدیدی در
قلوب اطفال ایجاد می کند. زیرا قلوبشان پاک و بی آرایش است و نغمات
موسیقی در آن تأثیر شایان دارد و استعدادهای نهفته ای که در قلوبشان به
وَدیعه نهاده شده از طریق موسیقی ظهور و بروز می نماید. پس شما سعی کنید





تا آن استعدادها را به حدّ کمال برسانید و به آنها بیاموزید که با لحنی دلپذیر و مؤثر بخوانند. هر طفلی باید قدری موسیقی بداند. زیرا بدون اطلاع از این هنر لذّت واقعی از آحان و نغمات خوش مُیَسّر نخواهد گشت. ایضاً لازم است که در مدارس موسیقی تعلیم داده شود تا روح و قلب مُحصلین مُسْتَبِشِر گردد و حیاتشان به نور شادی مُنَوّر شود.»^{۵۴۳}

«... موسیقی از علوم ممدوحه در درگاه کبریاست. باید در جوامع کُبری و صوامع عَظْمی به اَبَدِ نغمات تَرْتیل آیات نمائی و چنان آهنگی در مَشْرِقُ الاَذکار [محلّ عبادت و خدمات انسانی در دین بهائی برای همه انسان ها با هر عقیده ای] بلند کنی که مَلَاءِ اَعْلیٰ به [هتراز آید. ملاحظه کن که نظر به این جهت، فنّ موسیقی چقدر ممدوح و مقبول است. اگر توانی آحان و آنغام و ایقاع و مقامات روحانی بکار بر. موسیقی ناسوتی را تطبیق بر تَرْتیل لاهوتی کن، آن وقت ملاحظه فرمائی چقدر تأثیر دارد و چه روح و حیات رحمانی بخشد؛ نغمه و آهنگی بلند کن که بلبانِ اَسرار را سَرْمَسْت و بیقرار نمائی...»^{۵۴۴}

«ای مرغِ خوشِ آحان، جَمالِ اَبهی [حضرت بهاءالله]، در این دورِ بَدیع [دور دین بهائی] حُجُبَاتِ اوهام را خرق نموده و تعصباتِ اهالی شرق را دَم و قَدَح فرموده. در میان بعضی از مِللِ شَرَق نغمه و آهنگ مَدْموم بود، ولی در این دور بَدیع نور مُبیین در الواح مقدّس تصریح فرمود که آهنگ و آواز رِزقِ روحانی قلوب و ارواح است. فنّ موسیقی از فنون ممدوحه است و سبب رَقّتِ قلوبِ مغمومه. پس ای شهناز، به آوازی جانفزا آیات و کلماتِ اِلَهیه را در مجامع و محافل به





آهنگی بدیع بنواز تا قلوب مُستمعین از قیودِ عُموم و هُموم آزاد گردد و دل و جان به هَبِجان آید و تَبْتَل و تَصْرُح به مَلکوتِ اَبهی کند...»^{۵۴۵}

«موسیقی آیتی از آیاتِ الهی است. چنانچه آن موسیقی اجسام را به حرکت و هَبِجان آرد، موسیقیِ الهی و ندای آسمانی قلوب و ارواح را اِهْتزاز بخشد. انبیای الهی معلّم این موسیقی روحانیند. لهذا امیدوارم تو این نغمه و آهنگِ مَلکوتی را بشنوی، چنانچه از موسیقی ظاهری لشکر و کشور را جنبش می دهی، از این موسیقیِ الهی ارواح و عقول را طرب و سُورورِ سَرمدی بخشی.»^{۵۴۶}

«این تنزیه و تقدیس با شوون و مقتضیات آن از عَقّت و عِصمت و پاکی و طهارت و اصالت و نَجابت، مُستلزم حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادایِ الفاظ و کلمات و استفاده از مَلکات و قَرّاح هنری و ادبی است. همچنین توجّه و مراقبتِ تامّ در اِحْتراز از مُشْتَهاتِ نَفْسانیه و ترکِ اَحواء و تمایلاتِ سَخیفه و عادات و تفریحاتِ رَذیله مُفَرّطه ایست که از مقام بلند انسان بکاهد و از اوجِ عَزّت به حَضِیضِ ذَلّت مُتَنازِل سازد.»^{۵۴۷}

«در آثار مبارکه [آثار دین بهائی] هیچ مخالفتی با هنر رقص نمی بینیم. اما یاران [بهائیان] باید همواره موازین اِعْتدال و عَقّت و عِصمت را به خاطر داشته باشند. جَوّ تالارهای رقص امروزه که آکنده به دُخان و مَصْرِفِ مُسِکرات و بی بند و باری است بسیار ناپسند است، ولی رقص های توأم با مَتانّت پَنفِسه هیچ ضرری ندارد. همچنین شرکت در فعالیت های نمایشی هیچ ضرری ندارد و نیز ترتیبِ ایفای





نقش در سینما. مسئله اصلی امروزه مربوط به نفیس هنرها نیست، بلکه فساد تأسف باری است که این هنرها را احاطه کرده. به عنوان بهائی مُکَلَّف به اجتناب از هیچ هنری نیستیم، ولی باید از جو نامساعد و حرکاتی که مُلَازم این حرفه‌ها گشته اجتناب نمود.»^{۵۴۸}

«راجع به رقص، فرمودند هر چند از مُحَرِّمات محسوب نه، ولی مراعات آداب بهائی و اعتدال بر باران [بهائیان] واجب، و تقلید عوام بسیار مُضِرّ.»^{۵۴۹}

«هر دیانتی گونه ای از هنر را با خود به همراه آورده. حال وقت آن است که شاهد بدیعی باشیم که این امر مقدّس [دین بهائی] با خود به ارمغان خواهد آورد. چنین روح شکوهمندی باید هنر پرشکوهی را از خود ظاهر نماید.»^{۵۵۰}

«اگر چنانچه نمایشی داده می شود باید از حدّ آداب بهائی تجاوز ننماید. نمایش ادبی و تاریخی و امری [مطابق دین بهائی] باشد. تقلید اقوام و ملل خارجه بسیار مُضِرّ و علّت توهین امرالله [دین بهائی] و ایجاد فساد نماید و مُضِرّ به اخلاق جوانان است. زیرا محیط، مُسْتَعِدّ این گونه مَفاسد و مکاره، و افراد اَهالی بی قید و وَجْهشان به غفلت و لامذهبی مُتَوَجّه. اَجَباً [بهائیان] باید مقاومت نمایند و در رفع این مَفاسد بکوشند، نه آن که ترویج و تقلید نمایند.»^{۵۵۱}

«اما در مورد نقاشی؛ فقرات عالی بسیاری در آثار مبارکه وجود دارد که نقش هنرمند را توصیف می کند و ابعاد اجتماعی و روحانی هنرها را توضیح می دهد.»^{۵۵۲}





«شما به عنوان نوازندهٔ پیانو در کنسرت به نحوی بی‌نظیر از موهبت خدمت به حق و نوع بشر برخوردار می‌باشید. زیرا حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "هنرِ موسیقی‌دانان در زُمرهٔ هنرهایی است که مُستحقّ نهایت درجهٔ ستایش است. زیرا حُزن را از قلوبِ محزونین می‌راند." به علاوه کمال‌طلبی شما در هنر، هم متابعت از اوامرِ الهی و هم تَجَلّی عبادت در حرفهٔ شماست.»^{۵۵۳}

«در ارتباط با موسیقی و هنرهای زیبا شما آزادید که این مواضع را به عنوان مواضعِ درسی در مدارس بهائی به کار گیرید. بسیاری از سایرِ محافلِ روحانی [هیأت‌های مُنتخبِ بهائیان در سطح محلی و یا ملی برای ادارهٔ امور روحانی و اداری جامعهٔ بهائی] که آگاهی دقیقی از آثارِ بهائی در ارتباط با موسیقی و هنر دارند چنین آموزش‌ها و موادّ درسی را تا آنجا که در این مرحله از توسعهٔ جامعهٔ بهائی مقدور است به کار می‌گیرند. جهتِ تَحریض، جمع‌آوری و نشر موسیقی مفیدی که اینک در حال پیدایش در عالمِ بهائی است و جهتِ استفاده از آن به طور منظم در مدارسِ معلمینِ مُستعدّ و علاقمند باید تلاش‌های فراوانی نمایند... طبق تعالیمِ امرِ الهی [دینِ بهائی] موسیقی و هنر باید مورد تشویق قرار گیرند زیرا به نحو قابلِ ملاحظه ای بر نشاط و روحانیتِ جامعهٔ بهائی می‌افزایند»^{۵۵۴}

«موسیقی باید هادی به سوی روحانیات باشد و اگر چنین حالتی را ایجاد نماید هیچ‌گونه مخالفتی با آن نخواهد بود.»^{۵۵۵}





«موسیقی یکی از هنرها است و انبیاء الهی به تعلیم هنرها نمی پردازند؛ اما انگیزه و تحرک فرهنگی عظیمی که دین به جامعه اعطاء می کند، تدریجاً آشکال جدید و بدیعی از هنر ایجاد می نماید. ما شاهد این تأثیر در سبک های مختلف معماری و نقاشی مرتبط با تمدن های مسیحی، اسلامی، بودائی و سایر مَدَنیَّت ها هستیم. موسیقی نیز به عنوان یکی از تجلیات و وسیلهٔ ابراز احساسات رشد کرده است. ما معتقدیم که در آتیۀ ایام، وقتی که روح امرِ بهائی [دین بهائی] در عالم نفوذ کرده و جامعه را عمیقاً متحوّل نموده باشد، موسیقی را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد. ولی اکنون چیزی به نام موسیقیِ امری [بهائی] وجود ندارد. تمام آنچه که در تعالیم مبارکه [تعالیم بهائی] در خصوص موسیقی گفته می شود این است که می تواند در قلب و روح انسان عمیقاً نفوذ نماید و در ارتقاء و اعتلاء تأثیری شدید دارد.»^{۵۵۶}

«همین قوای مُخرَّب، توازن سیاسی، اقتصادی، علمی، ادبی و اخلاقی عالم را نیز برهم می زند و عالی ترین اُتَمارِ مَدَنیَّتِ حاضر را نابود می سازد... حتی موسیقی، هنر و ادبیات که باید مَظَهَر و اِلْهَامْ بخش شریف ترین احساسات و عالی ترین مَنوَبات و مَنشأ و منبع سکون و آسایش برای نفوس مُضطربِه باشند، از صِراطِ مستقیم منحرف شده و هم‌اکنون مَرایایِ قلوبِ آلودۀ این عصرِ مَبهوتِ غیراخلاقی و عنانِ گسیخته هستند.»^{۵۵۷}

«بدیهی است که تعالیم بهائی سوء رفتار نسبت به موسیقی‌دانان یا سایر هنرمندان را نمی‌پذیرد.»^{۵۵۸}





«اصلی که باید راهنمای یاران الهی [بهائیان] در ملاحظات ایشان در ارتباط با این مسائل باشد، رعایت اعتدال در همه آن چیزهایی است که مرتبط با پوشاک، زبان، تفریح و همه نمادهای ادبی و هنری می باشد.»^{۵۵۹}



ایران، وطن دوستی

«حَقَّ جَلَّ جَلَالُهُ از برای اصلاح عالم آمده تا جمیع مَنْ عَلَى الْأَرْضِ بِمَنَابِهِ يَكُ نَفْسٌ مُشَاهِدَةٌ شُونَد... وقتی به این کلمه عَلِيًّا نطق نمودیم تا انوارِ آفتابِ عدْلِ جمیعِ أَحْزَابٍِ مختلفه را منوّر فرماید و به مقام اتّحاد کشاند: لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطْنَ بَلْ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ. اگر نفسی صَفِيرِ این طَیْرِ مَعَانِي را که در این هواءِ با فضاءِ نورانی طَیْران می نماید اِصْغَا کند به طِرَازِ قِرَاعَتِ کُبْرَى مُزَيَّنِ شود. این است معنی حُرَيَّتِ حَقِيقِي، وَلَكِنَّ النَّاسَ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.»^{۵۶۰}

«این جِزْبُ [جامعه بهائی] در مملکتِ هر دولتی ساکن شوند، باید به امانت و صِدْق و صفا با آن دولت رفتار نمایند.»^{۵۶۱}

«ای اصحابِ ایران! شما مَشَارِقِ رَحْمَتِ و مَطَالَعِ شَفَقَتِ و مَحَبَّتِ بوده اید و آفاقِ وجود به نورِ خِرَدِ و دانش شما مُنَوَّر و مُزَيَّنِ بوده. آیا چه شد که به دست خود بر هلاکتِ خود و دوستانِ خود قیام کردید.»^{۵۶۲}

«در هر مملکت که هستید به حکومتِ آن مملکت به نَصِّ جَمَالِ مُبَارَكِ [حضرت بَهَاءِ اللَّهِ] باید صادق و امین و خیرخواه باشید و به مِلَلِ آن اقلیم در نهایتِ امانت و راستی و درستی رفتار کنید.»^{۵۶۳}

«هر ذَلَّتِي را تحمّل توان نمود، مگر خیانت به وطن؛ و هر گناهی قابلِ عَفْوِ و مَغْفَرَتِ است، مگر هَتَكِ ناموسِ دولت و مَضَرَّتِ مَلَّت.»^{۵۶۴}



«هوالله. ای دو جان پاک، ایزد دانا ایران را تاریک یافت و سزاوارِ الطاف بی پایان دید. پس آفتاب جهان بالا پرتو انداخت و آفاق آن اقلیم را روشن و مُنیر فرمود. پارسیانِ مظلومان که هزار سال به گوشهٔ بینوایی خزیده و هزار بلای ناگهانی دیده و به مُنتهی درجهٔ ناتوانی رسیده بودند، چون کوکب آسمانی اُفقِ ایران را نورانی نمود اِنتعاشِ قلوب یافتند و وَله و اِنجذابِ دل و جان جستند. ندایِ الهی نَشْئَه صَها بَخشید و جهانِ دیگر گردید و آهنگِ بدیع به مَسامعِ روحانیان رسید. حالِ الحَمْدُ لَله آن بینوایانِ موهبتِ آسمانی یافتند و آن بیچارگانِ عَزَبِ اَبَدی جستند و روز بروز در ترقی و اِنتعاشند و دَمِ بَدَمِ موقِّع به بَخشایشِ ایزدِ مُتعال: آن غبار و تاریکی زائِل و اَلطافِ حضرتِ پروردگارِ کامل. جاننان خوش باد. ع
ع»^{۵۶۵}

«پروردگارِ عالمیان مَحِضِ فضل و احسان، هیکلِ ایران را به خَلَقَتی مُفتخر فرموده و ایرانیان را تاجی بر سر نهاده که جَواهرِ رَواهرش، بر قرون و اَعمار بتابد، و آن، ظهورِ این امرِ بدیع [دین بهائی] است... مَشِیَّتِ اِلَهیته تعلق گرفته و قوّه معنویّه در ایران تَبَعان نموده. هذا اَمْرٌ مَحْتومٌ و وَعْدٌ غَیْرُ مَكْذوبٍ»^{۵۶۶}

«احزابِ ایران کُلّ مشغول به خود و اکثری از شدّتِ نزاع و جدال از حیات و زندگانی بیزار؛ مَقَرّی می طلبند، و مَقَرّ و مَقَرّی و مَلجأ و پناهی جز مَلکوتِ اَبهّی نَه که ولوله و زلزله در آفاق انداخته و عنقریب ایران را مَعْمور و ایرانیان را عزیزِ دو جهان نماید.»^{۵۶۷}





«حضرت بهاءُ الله و حضرت باب هر دو ایرانی بودند و بیست هزار ایرانی در این سبیل جانفشانی نمودند و من نیز ایرانی هستم حتی با وجود این که شصت سال است از ایران خارج شده ام هنوز راضی به آن نگشته ام که عاداتِ جزئیة ایرانی ترک شود. بهائیان ایران را می پرستند.»^{۵۶۸}

«بهائیان چنان ایران را در انظارِ جلوه داده اند که امروز جَمّ غفیری از اقلیمِ سبعة پرستش ایران می نمایند. زیرا شمس حقیقت از آن اُفق طلوع نموده و وطنِ مُقدّس حضرت بهاءُ الله است. ملاحظه کنید که چه موهبتی حضرت یزدان در حقّ ایران و ایرانیان فرموده.»^{۵۶۹}

حضرت عبدالبهاء به یکی از بهائیان غربی می فرمایند: «تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی. زیرا این لِسَانُ عَنقَرِب در جمیع عالم تقدیس خواهد گشت و در نشرِ نَفْحَاتُ الله و اِعْلَاءِ کَلِمَةُ الله و اِسْتِنْبَاطِ مَعَانِی آیَاتُ الله مَدْخَلِ عظیم دارد. امیدوارم که به تحصیل این لِسَانِ مَوْقُف بر هدایتِ جَمّ غفیری شوی.»^{۵۷۰}

«بهاءُ الله ایران را روشن نموده و در انظارِ عمومی عالم محترم نماید و ایران چنان ترقّی نماید که مَحْسُود و مَعْبُوطِ شَرِق و غَرِب گردد.»^{۵۷۱}

«ایران مرکزِ اَنوَار گردد. این خَاکِ تَابِنَاک شود، و این کَشُورُ مُنَوَّر گردد، و این بی نام و نشاَنُ شَهِیرِ اَفَاق شود، و این مَحْرُومِ مَحْرَمِ آرزو و اَمال، و این بی بهره و نصیبِ فیضِ موفور یابد و امتیاز جوید و سرفراز گردد.»^{۵۷۲}





«افق ایران از پرتو مه آسمان روشن و منیر گردد. عَنقَرِبِ آفتابِ عالمِ بالا چنان بدرخشد که آن اقلیمِ اوجِ اَئیر گردد و به جمیع جهان پرتو اندازد و عَزَّتِ اَبَدیَّةِ پیشینیان دوباره چنان ظهور نماید که دیده‌ها خیره و حیران گردد.»^{۵۷۳}

«اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمت نمایان به عالم انسانی، عَلَی الْخِصُوصِ به ایران نماید، سَرُورِ سَرُورانِ است و عزیزترین بزرگان.»^{۵۷۴}

«امرِ بهائی [دینِ بهائی] مقصدش هرگز آن نیست که شالودهٔ جامعهٔ کنونی عالم را زیر و زبر نماید، بلکه آنست که بنیانش را وسعتی بیشتر بخشد و به مؤسساتش شکل تازه‌ای دهد که موافق و مطابق با خَوَاصِّ این جهانِ دائِمِ التَّغْییرِ باشد. تعالیمِ شریعت و آئینِ حضرتِ بهاءِالله با هیچ تابعیت و سرسپردگی مَشْرُوعی تناقض ندارد و وفاداری‌های صادقانه را تضعیف نمی‌کند. مقصدش آن نیست که شعلهٔ وطن دوستی سالم و خردمندانه را در دل‌های مردمان خاموش سازد یا نظامِ خودمختاریِ ملی را که برای دَفْعِ آفَتِ مَرکَزِیَّتِ اِفراطی در ادارهٔ امور جهان لازم است، از میان بردارد. کلیدِ رَمَازِ شِعَارِ وحدت در کثرت است.»^{۵۷۵}

«باید بهائیان خود را مَرُوجِ مَبَادِی و تعالیمی روحانی دانند که به هیچ وَجِهِ مَنِ الوُجُوهِ قِیاس و مشابهتی با این اَدویةِ مَغشُوشةِ ناقصهٔ موجوده نداشته و ندارد. احزاب و مَشْرُوعاتِ سیاسیة و شئوناتِ سائرةٔ مادّیة بِالْمَالِ هیچ یک تنها کافِلِ سعادت ایران و ایرانیان نخواهد گشت. ملاحظه فرمایید که این افکارِ مَشُوشه که حال در شرق سرایت نموده جمیعش از دَوْلِ غَربِ اِقْتِباسِ گشته و سرچشمه





و منشأ و مصدرش احزاب متنوعه متکثره متنازعه در بلاد غرب بوده. ملاحظه نمایید که غرب در چه حالت است و به چه امراض و آسقامی گرفتار. دیگر تقلید از برای چه و تتبع این تجربیات و اتخاذ اینگونه وسائل غیرمتینه احزاب چه لزوم و احتیاجی به آن؟ احزاب متزاید عالم چه از دیمقراطیون و انقلابیون و اشتراکیون و متجددون، چه نفوسی که طالب تأسیس حکومت مستبده مطلقه قاهره اند و چه نفوسی که وجود حکومت و قانون و نظم را محزب بنیان انسانی شمرند و چه نفوسی که مروج مساوات تام در بین افرادند. این احزاب و این نفوس حال متجاوز از صد سال است که در میدان عالم به جولان و تاختن مشغول؛ جزخرابی و دمار و پریشانی و انقلاب و بغض و شحنا و فقر و عسرت، میراث دیگری از برای فقراء ارض نگذاشته اند و هنوز به های وهو مشغول. مقلید امور را در دست گرفتن، فائده دائمی نبخشد و نتایج کلیه از آن حاصل نگردد. باید اساس را گذاشت و بر آن، قصر مشید سعادت عالم انسانی را بنا نمود؛ و آن در این آیه مبارکه مسطور: وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وُلُوْكَانَ بِهِمْ خِصَاصَةً وَّ مَنْ يُّوقِ شُحَّ نَفْسِهٖ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰئِزُونَ. فائزین، بهائیان عالمند. چه که به این آیه مبارکه ناظرند و عامل: يَاۤبْنَ الْاِنْسَانَ، لَوْ تَكُوْنُ نٰظِرًا اِلَى الْفَضْلِ صَعَّ مَا يَنْفَعَكَ وَّ حٰذُ مَا يَنْتَفِعُ بِهٖ الْعِبَادُ. و اِنْ تَكُنْ نٰظِرًا اِلَى الْعَدْلِ اِحْتَرَّ لِدُوْنِكَ مَا تَخْتٰرُهُ لِتَفْسِكَ. این است اساس ترقی و عمران ایران، بل نجات و سعادت تمام جهان. اگر یاران و زمامداران به این شیم ملکوتیه خود را مزین دارند، عالم عالمی دیگر شود و این اصوات مهتجه از میان رفته، ندای رنای الهی آهنگ یا بهاءالابهی هیکل مریض عالم را از خواب غفلت و نادانی بیدار نماید.»^{۵۷۱}





پیام بیئت العدل اعظم [مرکز اداری و روحانی جامعه جهانی بهائی] مورخ ۴
شهرالقول ۱۶۰ بدیع، مطابق ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳، درباره ایران

«یاران و یاوران حضرت رحمن در کشور مقدّس ایران [بهائیان ایران] ملاحظه
فرمایند

ای دوستان محبوب

بیش از یکصد و بیست و پنج سال پیش حضرت عبدالبهاء رساله ای خطاب به
ملت ایران صادر فرمودند. از آنجا که جامعه جدید البنیان بهائی گرفتار تعصبات
بی امان در آن سامان بود صاحب آن کلام آسمانی از ذکر نام مبارک خویش بر
آن صحیفه یزدانی امتناع ورزید اما پیام هیکل اطهر کاملاً صریح و روشن بود.
حضرتش با مهری بی کران نسبت به وطنی که از زمان صباوت به علت تبعید از
دیدارش محروم مانده بود با لحنی پرشور از مردم ایران درخواست نمود که خرم
روزگاران خوش پیشین را به خاطر آرند، زمانی که «مملکت ایران به منزله قلب
عالم» و «مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن
فضائل و خصائل حمیده انسانی» طلعت میثاق وراث آن مدتیّت عظیم را
دعوت فرمود که بپاخیزند و سمند همت در میدان غیرت برانند و استیفای
میراث مرغوب کهن نمایند.

در آن رساله گرانها حضرت عبدالبهاء با بصیرتی کامل مسأله تجدد را که
امروزه نیز مشغله ذهنی مردمان جهان به خصوص ملل مسلمان است مطرح
فرمود و مفهوم تجدد و خصائص این انقلاب فرهنگی از جمله حکومت مردم





سالاری، حاکمیت قانون، تعلیم و تربیت عمومی، رعایت حقوق بشر، پیشرفت اقتصادی، همزیستی و بردباری بین اهل ادیان، ترویج علوم و فنون و صنایع مفیده و تأمین رفاه اجتماعی را با دقت و صراحت تشریح نمود و بعد از بررسی «امور ظاهره جسمانی» و «اسباب تمدّنی» خاطر نشان ساخت که منظور مبارکش تقلید کورکورانه از تمدن مغرب زمین نبوده و نیست. بالعکس آن بدر لامع با بیانی قاطع جوامع اروپا را مُستغرق در بحرِ نَفْس و هَوی و گرفتار در دام بینشی مادّه گرا خواند و اِذار فرمود که این بینش سرانجامی جز ناکامی و ثمری جز نافرجامی از پی نداشته و نخواهد داشت:

حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی و وسیلهٔ اِجْتِلَابِ مَرَضَاتِ اِلَهی است و یا خود مُخَرَّبِ بُنیانِ انسانیّت و مُدْمَرِ ارکانِ آسایش و سعادت است؟

حضرتش به خوانندگان آن رسالهٔ مبارکه توصیه فرمود که در بررسی مسألهٔ تجدد ناظر به باطن امور باشند. جوهر کلام مبارک آنکه عامل اصلی پیشرفت تمدن انسانی در طی قرون و اعصار قوای فعّالهٔ مُقَلَبَهٔ عقل و دانش بوده و هست و عنوان آن صحیفهٔ مبارکه یعنی رسالهٔ مَدَدِیَهٔ نیز به همین مطلب اشاره دارد. هیکل مبارک [منظور حضرت عبدالبهاء] چه در ضمن بررسی حوادث و تحولات تاریخی و چه در تبیین فقراتی از آیات قرآن مجید مخاطبانش را تشویق فرمود که در خصوص آن عطیهٔ کُبْری که سبب ترقی حقیقی عموم بشر است تأمل نمایند:





به دیده بصیرت ملاحظه نمایید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفه متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است. هر طایفه و قبیله ای که در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سایر قبائل و ملل پیشترند. عزت و سعادت هر ملتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردند.

رساله مَدَنیّه تجلیلی است از نقش خَلَاقَه عقل و دانش در پیشرفت تمدن انسانی. حضرت عبدالبهاء ترقیات علمی و صنعتی را به عنوان یکی از مهمترین فیوضات این لطیفه ربّانیه ممتاز و مشخص فرمود و خوانندگان آن سفرِ جلیل را تشویق نمود که درباره نتایج و فوایدی که اقتباس معارف و فنون مفیده از سایر نقاط عالم نصیب ملت ایران خواهد کرد تأمل کنند. حضرتش تأکید فرمود که تحقیقات و اکتشافات سودمند مُنبعث از خِرَد انسان است و ایجاد موانع فرهنگی و ملی برای محدود کردن این قوه کاشفه، خلاف عقل و منطق. پیشرفت ها و توفیقات حاصله متعلّق به تمامی افراد بشر است و اقتباس و استفاده از آنها نه از قدر و منزلتِ مُقتبس می کاهد و نه از قَلبِ استعداد و ظرفیت او حکایت دارد.

هیکل مبارک تنها به شرح نکات فوق اکتفا ننمود بلکه توجه خوانندگان را به آن قوای روحانی که باید بینش انسان را هدایت و دلالت کند معطوف ساخت. حضرتش با بیانی دقیق به نقد عقاید واهیه ای درباره سرشت انسان که در سایر بلاد ثمری جز خسران به بار نیاورده بود پرداخت. با اشاره به اینکه «بعضی نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و ضابط کمالات معنویّه و صُوریه است» متذکر گردید که در حقیقت ارتفاع مقام





و ترقّی هر نفسی منوط به تعلیم و تربیت است و بدین منوال تعلیم و تربیت را به عنوان قانونی ضروری برای ترقّی بشر و پیشرفت جامعه لازم شمرد. شواهد بیشماری گواه این حقیقت است که عامل اصلی در تهذیب اخلاق نه خِرَد فطری بلکه تأثیر ظهور مظاهرِ الهیّه در روح انسان است و در اثر تعلیم آن مشارقِ قدسیّه اهل عالم توان- آن یافته اند که با کفایت و آگاهی منابع مادی و فنون حاصله از اختراعات علمی را در خدمت رفاه و بهبود نوع بشر به کار برند. مظاهرِ مقدّسه الهیّه هستند که در هر عهد و عصری معنی و مفهوم تجدّد را تعیین و مقتضیات آن را مشخص می فرمایند. ایشانند که مریبان حقیقی نوع انسانند:

فواید کلیه از فیوضات ادیان الهیّه حاصل زیرا مُتَدَبِّتین حقیقی را بر صدق طویّت و حُسن نیت و عَقّت و عِصْمَتِ کُبْری و رَأْفَت و رَحْمَتِ عَظْمی و وفای به عهد و میثاق و حُرّیّتِ حقوق و اِنْفَاق و عدالت در جمیع شؤون و مُرُوت و سَخاوت و شَجَاعَت و سعی و اقدام در نفع جمهور بندگان الهی باری به جمیع شِیمِ مَرَضِیّه انسانیّه که شمع روشن جهان مَدَنِیّت است دلالت می نماید.

وقایع و حوادث عصر حاضر به طور شگفت انگیزی مؤیّد تشخیص و تجویز حضرت عبدالبهاء بوده است و این امر ما را بر آن داشت که در سطور فوق به اختصار مروری بر پیام نافذ طلعتِ میثاق [حضرت عبدالبهاء] نماییم. حقایقی که حضرتش در آن رساله مبارکه به ودیعه گذاشت هم بر موقعیت کنونی ملت ایران پرتو می افکند و هم تأثیرات این موقعیت را در جامعه پیروان جمالِ اَقْدَسِ ابْهَی [حضرت بهاء الله] در آن کشور نیکُ اختر مشخص می نماید.





حضرت مَوْلَى الْوَرَى [حضرت عبدالبهاء] از مردم ایران و اولیاء امور آن کشور خواست که دیده بصیرت بگشایند، از تقلید نفوس مَوهَمه بپرهیزند، تغییر و تحوّل اساسی در طرز تفکر و رفتار فردی و اجتماعی را لازم شمرند، به فکر بزرگواری و عزّت خود بین ملل و طوایف عالم باشند و با وجدانی آگاه و تمسک به حَشِيَّةُ اللّهِ دست به دست هم داده احتیاجات مملکت را دریابند و منافع شخصی را فدای مَصالح عامّه نمایند. اما آن عزیزان به خوبی مُسْتَحضرند که نصایح آن مولای توانا با بی اعتنایی روبرو شد. کشور ایران که در دام استبداد فرسوده قاجار و پنجه زمامداران بی لیاقتش اسیر و گرفتار بود بیش از پیش در مرداب نادانی و انحطاط فرو رفت. سیاستمداران فاسد رشوه خوارش بر سر بهره گیری از ثروت رو به زوال کشوری که در آستانه ورشکستگی بود به رقابت با یکدیگر ادامه دادند. ملّتی که در گذشته ایّام برخی از بزرگترین رهبران و متفکران در تاریخ فرهنگ و تمدّن جهان چون کورش و داریوش، جلال الدین رومی و حافظ شیرازی، ابن سینا و زکریای رازی را در دامن خود پرورده بود قربانی اقدامات طبقه روحانیون جاهل و مغرضی شد که تأمین و تداوم حقوق و امتیازات خود را در این می دید که خلق ناتوان را از آنچه نشانی از ترقّی و تجدّد داشت به هراس اندازد.

پس عجب نیست که مردی سپاهی و طالب نام و نشان با استفاده از هرج و مرج ناشی از جنگ جهانی اوّل زمام قدرت را به دست گرفت و حکومتی مبتنی بر استبداد نظامی تشکیل داد. در نظر او و جانشینش نجات ایران از آلام بیشمارش منوط به اجرای برنامه هایی منظم برای اشاعه تمدّن غرب بود. دولت جدید





ملّی برای پیشبرد هدف مزبور به تأسیس مدارس و مشروعات اجتماعی و استخدام کارمندان کارآزموده و تشکیل ارتشی مجهّز اقدام نمود. سرمایه گذاری خارجی را به عنوان وسیله ای برای توسعه منابع چشمگیر ملّی تشویق و ترویج کرد. زنان را از قیود شدیدی که مانع پیشرفتشان بود رهایی بخشید و امکاناتی جهت تحصیل و کسب علوم و حرف و فنون برای آنها فراهم آورد. هر چند مجلس هیچ گاه صاحب قدرت و اختیارات لازمه نشد اما امید آن بود که روزی پشتوانه حقیقی برای حکومتی بر اساس رضایت و انتخاب ملّت گردد.

آسفا که این اقدامات درد جامعه را درمانی مؤثر نشد. با استفاده از منابع نفتی، ثروتی سرشار به میزانی ورای تصوّر به دست آمد اما از آنجا که نظام موجود بر اساس عدالت فردی و اجتماعی استوار نبود نتیجه این ثروت تمول مفرط برای اقلیتی خودخواه و مزیت طلب شد حال آن که اوضاع عامه مردم فقط اندکی بهبود یافت. خاطرات گذشته ای پر شکوه تجدید شد و نمادهای نفیس فرهنگی به جلوه در آمد تا اینتذال عمیق جامعه ای را بیوشاند که پایه اخلاقیش بر شنزار حرص و جاه طلبی استوار گردیده بود. در این جامعه هرگونه اعتراضی با سرکوبی شدید نیروی امنیتی که بدون هیچ گونه نظارت قانونی عمل می نمود مواجه می شد.

در سال ۱۳۵۷ شمسی مردم ایران بساط آن حکومت مستبد را برچیدند و آن را به همراه دعاوی پوچ کاذبش به وادی فراموشی سپردند. انقلابشان دستاورد اتحاد گروه های متعدد اما نیروی محرکه اش آرمان های اسلام بود. مسؤولین و اولیای انقلاب به مردم وعده دادند که به جای لذّت جویی عنان گسیخته وقار و





نجابت معمول خواهد شد. نابرابری های شدید طبقاتی و اختلاف فاحش میان فقیر و توانگر با توسل به روح دوستی و برادری التیام خواهد یافت. منابع طبیعی که دست پروردگار به آن اقلیم پر انوار ارزانی فرموده متعلق به جمع مردم ایران بوده و جهت ایجاد کار و فراهم ساختن امکانات تحصیل برای همگان صرف خواهد شد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مدعی تساوی حقوق همه مردم آن کشور است وضع گردید و مقرر شد که حکومت با وجدانی بیدار بکوشد تا ارزش های روحانی را با اصول آزادی و مردم سالاری پیوند دهد.

حال پس از گذشت قریب بیست و پنج سال باید دید که اکثر مردم ایران به چه سان از تحقق وعده های انقلاب سخن می گویند. امروز فریاد نارضایتی و خشم جوانان و اعتراض علیه شیوع فساد، دسیسه های سیاسی، سوء رفتار با زنان و سرکوب کردن اندیشه و اندیشمندان و عدم رعایت حقوق بشر از هر گوشه ایران به گوش می رسد. شایان تأمل است که استناد به مرجعیت قرآن مجید برای توجیه سیاست هایی که به چنین اوضاعی انجامیده چه تأثیری بر افکار و روحیه ملت می گذارد.

حلّ بحران مَدَنیّتِ ایران نه در تقلید کورکورانه از فرهنگ سقیم غرب است و نه در بازگشت به جاهلیت قرون وسطی. راه نجات را در آستانه این بحران، نَجَلِ بزرگوار همان سرزمین [حضرت عبدالبهاء] که امروز جز در موطن مقدّس خویش در جمیع قارّات عالم مورد تعظیم و تکریم است با کلامی نافذ و رسا بیان فرمود. چه خوش گفته شاعر که «دوست در خانه و ما گرد جهان می گردیم.» نمونه ای از تقدیر و تکریم مردم جهان از مقام حضرت بهاءالله را می توان در





مراسمی دید که در روز ۲۹ می سال ۱۹۹۲ میلادی در جلسه رسمی پارلمان برزیل به مناسبت صدمین سال صعود [درگذشت] آن حضرت منعقد شد و ضمن آن از مقام بنیانگذار آئین بهائی و تعالیم مبارکه اش و خدماتی که جامعه پیروانش به نوع بشر ارزانی داشته تجلیل گردید. در آن روز سخنگوی مجلس و نمایندگان جمیع احزاب به پا خاستند و یکی بعد از دیگری آن مَظْهَرِ ظُهْرِ اِلَهِی را در بیانات خویش ستودند و حضرتش را آفریننده «عظیم ترین مجموعه آثار دینی که تا کنون به قلم یک فرد تألیف شده» خواندند و پیام مبارکش را پیامی «برای جمیع نوع بشر و رآی تفاوت های بی اهمیّت نژادی، مذهبی و ملی» توصیف نمودند.

اما پاسخ موطن و زادگاه آن وجود مقدّس که نفوذ و تأثیرات ظهورش چنان عزّت و منقبتی برای نام ایران به ارمغان آورده چه بوده است؟ از اوائل قرن سیزدهم هجری که جمالِ مبارک [حضرت بهاءالله] به قیادت امرِ اِلَهِی [دین بهائی] قیام فرمود با آن که سخاوت و حکمت و بصیرت خدادادیش زبانزد خاصّ و عامّ بود آماج تیر بلا و گرفتار دام جفا گردید. نیاکان و پیشینیان شما [بهائیان ایران] ندای یار مهربان را لبتیک گفتند و بدین عزّت بی پایان مُعَزّز گشتند که در ابتلائات آن مولایِ علیم شریک و سهمی شوند. از آن گذشته پُرافتخار تا به حال شما عزیزان نیز پیوسته به امرِ جمال کردگار [دین بهائی] وفادار مانده اید و جان و مال خود را در سبیل انتشار نفعاتِ مُشکبار آئین یزدان ایثار نموده اید. پیامی را که عامل ایجاد مدّیّتی جدید و فرهنگی بدیع در جامعه بشری است به دورترین نقاط جهان رسانیده اید، حال آن که در وطن خود معرض بهتان و گرفتار آزار





اهل عدوان و تحقیر و توهین مخالفان بوده اید. به جرأت می توان گفت که هر خانواده بهائی در ایران از این تضییقات و صدمات بی امان سهمی داشته است.

بی تردید یکی از شدیدترین لطمات وارده بر پیکر امر الهی تهمت و افتراء نسبت به امر جمالِ آبهی [حضرت بهاءالله] از جانب نفوسی بوده است که عامه مردم ایران می بایست به آنان به عنوان مرجع تقلید در امور روحانی و اخلاقی روی آورند. بیش از یکصد و پنجاه سال است که هر وسیله ارتباط جمعی، آعم از مساجد و مناظر، مطبوعات و جراید، رادیو و تلویزیون، حتی انتشارات علمی را برای تحریف حقیقت آئین بهائی به کار گرفته اند صرفاً به این منظور که در بین عامه مردم حس خصومت و تحقیر و مخالفت و بیزاری نسبت به جامعه بهائی به وجود آورند. مُعاندین از ذکر هیچ تهمتی اِباء نکردند و از گفتن هیچ دروغی دریغ نورزیدند. در این سالیان دراز هرگز به آن عزیزان مظلوم فرصت و موقعیتی داده نشد که به دفاع از خود بیا خیزند و با بیان حقایق دسایسی را که جهت مسموم ساختن اذهان ملت طرح کرده و می کنند بر ملا سازند.

ذکر یک نمونه از این مُفتریات ماهیتی این عناد را روشن می سازد. یکی از برجسته ترین توفیقات بی شمار امر الهی [دین بهائی] آن که نسل های متوالی پیروان جمال آبهی [حضرت بهاءالله] در ظلّ تعالیم مبارکه حضرتش به والاترین مدارج اخلاقی در حیات روزمزه خویش نائل گشته اند. این ادعا را حاجتی به برهان نیست. حیثیت و اعتباری که جامعه بهائی در سراسر جهان در میان عامه مردم و دول و دوایر بین المللی به دست آورده شاهدهی است صادق بر این مدعا و صدها هزار نفر از هموطنان عزیزتان که از نزدیک با خلق و خوی بهائیان





آشنایی دارند نیز بر این گواهند. با وجود این، دشمنان شما در ایران به صرف کینه ای عنان گسیخته هر فتنه و فساد و خطایی را به آن مظلومان نسبت دادند. ذکر این اتهامات در جوامع آزادی که امر مبارک در آن اشتها یافته صرفاً مُبِینِ وَقَاحِ ذَهْنِ مُفْتَرِیَانِ است.

علاوه بر فعالیت های منظمی که برای بدنام کردن جامعه بهائی صورت گرفت سیاست هایی نیز اتخاذ گردید تا نفوس مُنصف و مُطَّلعی را که مایل بودند به اعانت یاران الهی در آن سامان برخیزند به هراس انداخته و از این امر باز دارند. ستمکاران بی انصاف شما را در انظار عام عواملی خطرناک برای جامعه جلوه دادند و هر که را که به مَدَدَتان آمد بهائی خوانده به زعم خویش غیر قابل اعتمادش شمردند و دامنه جعل اکاذیب و تحریف حقایق را تا بدانجا گسترده کردند که با جسارت تمام بعضی از مخالفان امر الهی [دین بهائی] را نیز از حامیان مخفی آن قلمداد نمودند. آیا مدعی نشدند که یکی از نخست وزیران کشور [امیرعبّاس هویدا] که پدرش به سبب دخالت در امور سیاسی و حزبی از جامعه بهائی طرد شده بود و خود نیز برای اثبات عدم وابستگی به امر بهائی به هر وسیله ای متوسّل و باعث مَشاکل عَدیده برای احتیای ایران [بهائیان ایران] گردید بهائی بود؟

سرکوب گران جَبّار به ایراد تهمت و بهتان اکتفا نکردند بلکه از بدو ظهور هرگاه فرصتی یافتند به قلع و قمع جامعه اسم اعظم [بهائیان] پرداختند. در سال های اخیر نیز عده ای از شریف ترین زنان و مردانی را که یدِ قدرت و مَرَحَمَتِ جمالِ قَدَمِ [حضرت بهاء الله] در بوستان امر اعظم [دین بهائی] پرورده و به ماءِ مَعین





استقامت و ایمان سقایت فرموده بود به بهانه هایی که در نظر خردمندان به دره‌می نمی‌ارزد در زندان‌های مخوف مسجون ساختند، با شکنجه‌های شدید آزرده و پس از محاکمه‌های تصنعی و نمایشی به قتل رساندند و اموالشان را به مدد آراذل و اوباشی که محافظ منافع آن ستمگران هستند به تاراج بردند. محافل روحانی [هیأت‌های مُنتَخَبِ بهائیان در سطح محلی و یا ملی برای ادارهٔ امور روحانی و اداری جامعهٔ بهائی] را که نمونه‌های بارز مؤسّسات انتخابی برای تمشیت امور جامعه در آن سرزمین بود مستبدانه مُنحَل نمودند، بعضی از اعضایش را ربودند و نشانی از آن برگزیدگان جامعه بجا نگذاشتند. چه بسیار از کودکان که یتیم شدند، چه بسیار از جوانان که برنامه‌های تحصیلی و معیشت خویش را نقش بر آب دیدند، چه بسیار از سالمندان که بی‌خانمان شده و از حقوق تقاعدشان، پاداش عمری کار و کوشش صادقانه، محروم گشتند. حتی برخی از گلستان‌های جاوید بهائی [اصطلاحی که در دین بهائی برای قبرستان‌های بهائیان به کار می‌رود] را که سالیان دراز در نهایت زیبایی و حُسن ترتیب از آنها نگهداری شده بود به طرزی قبیح ویران کردند و چه بسیار پدران و مادرانی که مجبور شدند اجساد متلاشی شدهٔ فرزندانشان را در قطعه زمین باثری که جهت تدفین اموات به آنان واگذار شده بود دفن نمایند.

دشمنان شما [بهائیان ایران] آماده اند که با ملاحظهٔ کمترین اِسائِهٔ ادبی نسبت به یکی از اماکن مقدّسهٔ اسلام بانگ اعتراض خود را به آسمان رسانند، و در این امر البته مُجَقِّد، اما هر هَتکِ حُرمتی را نسبت به اماکن مقدّسهٔ بهائی در کشور ایران روا می‌دانند. مگر بیتِ مبارکِ حضرتِ اَعْلَى [حضرت سید علی محمّد





باب بشارت دهنده به ظهور حضرت بهاءالله و دین بهائی] در شیراز زیارتگاه بهائیان عالم به دستور علماء و به دست عمال دولت با خاک یکسان نشد و به نشان نهایت درجه اہانت هموار نگشت؟ حضرت بهاءالله دربارهٔ کسانی که دستشان به این مظالم و اعمال شرارت بار آلوده است می فرماید: «قسم به أمواج بحر بیان که دین از آن نفوس بیزار بوده و هست.»

در دنیای پر آشوب امروز تنها شما قربانی بیدادگری نیستید. شمار ستمدیدگان جهان سر به هزاران هزار می زند. هر ساله دفاتر سازمان های حقوق بشر مملو از تقاضاهای جوامع مختلف برای رسیدگی به مظالم وارده بر اقلیت های دینی، قومی، ملی و اجتماعی است. به فرمودهٔ حضرت بهاءالله: «امروز نالهٔ عدل بلند و حنین انصاف مرتفع؛ دود تیرهٔ ستم عالم و اُمم را احاطه نموده.» آنچه مخصوصاً سبب تشویش خاطر بعضی از ناظران آگاه و تیزبین شده این است که صدمات روحی و روانی ناشی از ظلم و ستم به مراتب بیش از لطمات جسمانی و مادی آن است. به نظر ایشان هدف عاملان این گونه تعدیات و تضییقات آن که روحیهٔ فرد قربانی را تضعیف کنند، حیثیتش را از بین ببرند، حقوق فردی و اجتماعی او را سلب نمایند و بدین ترتیب خود را مجاز دانند که کمترین ملاحظه ای نسبت به او روا ندارند. در نتیجهٔ ادامهٔ چنین شرایطی چه بسا قربانیانی که اعتماد به نفسشان را از دست دادند، از روحیهٔ ابتکار که خصیصهٔ طبیعت انسانی است عاری گشتند، عزم و ارادهٔ خود را باختند و بازیچهٔ دست حاکمانشان شدند و چه بسا افرادی چنان به آن وضع خو گرفتند که در فرصت مناسب خود نیز همان رفتار ظالمانه را نسبت به دیگران روا داشتند.





حال اهل بصیرت مُترصدند که بدانند چه نیرویی شما عزیزان را از این گونه فرسودگی روحانی محفوظ داشته است و با استفاضه از چه منبعِ الهامی توانسته اید قلوبتان را از نفرت و کینه پاک و مُنزه سازید و با آنان که بر شما ستم روا داشته اند با بزرگواری و عطفوت رفتار نمایید و مَحَبَّتِ جاودانهٔ خود را نسبت به سرزمینی که در آن مُتَحَمَّلِ بَلایایِ لَأْتُحْصَى شده اید حفظ کنید چگونه است که بعد از یک قرن و نیم مقاومت در مقابل تَضییقاتِ مُتتابعه و عَلَی رَغِمِ برنامه های منظم جهت ریشه کن ساختن جامعهٔ بهائی هنوز شما در مساعی خویش برای رسیدن به اهداف عالیهِ روحانی و اخلاقی با عَزَّت و افتخار ثابت قدم مانده اید؟ این بیانِ منبعِ مبارک حضرت بَهَاءُاللهِ جوابگوی آن پرسشهاست:

هر ناری مَخمود مشاهده می شود مگر ناری که لِحَبِّ الله در قلوب ظاهر و مشتعل است. هر شَجَرِ محکمی را آریاحِ قاصفه براندازد مگر أَشجارِ بُستانِ الهی را، و هر سِراجی خاموش مگر سِراجِ امرِ الهی [دین بهائی] که در وسط عالم روشن و مُنیر است: آریاح بر نورش بیفزاید و اِطفاء او را نیابد.

پاسخی که تاریخ به جویندگان رمزِ قوای روحانی بهائیان ایران خواهد داد این است که شما عزیزان، پروردهٔ دَسْتِ باغبانِ آن بُستانِ الهی و صُنْعِ چنین کلماتِ خَلَاقَةِ یَزْدانی هستید:

ای دوستان، سراپردهٔ یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید؛ همه بارِ یک دارید و برگِ یک شاخسار.





مَحَبَّتُ نور است در هر خانه بتابد، و عداوتِ ظلمتُ است، در هر کاشانه لانه نماید.

اگر انسان به قدر و مقام خود عارف شود، جز اخلاقِ حَسَنه و اَعْمَالِ طَيِّبَه راضیه مَرْضِيَه از او ظاهر نشود.

باید کُلّ الیوم به اسبابی تمسک نمایند که سببِ اصلاحِ عالم و داناییِ اُمم است.

لسان از برای ذکرِ خیر است او را به گفتار زشت میالایید.

إناث و ذکور [خانم ها و آقایان] عِنْدَالله واحد بوده و هست.

ذره ای از عصمتِ اَعْظَم از صد هزار سال عبادت و دریایِ مَعْرِفَت است.

کُلّ را به صنعت و اِقْتِرَاف امر نمودیم و از عبادت محسوب داشتیم.

اَمَانتُ بابِ اَعْظَم است از برای راحت و اطمینان خلق.

دانایی سببِ عُلُو و سُمُو است. انسان را از خاک به اَفلاک رساند و از تاریکی به روشنایی کشاند. اوست نجات دهنده و حیات بخشنده. کوثرِ باقی عطا کند و مائدهٔ مُنزله بخشد.

جوهر این آیاتِ مبارکه در این نصیحتِ مُشْفَقانه حضرتِ عَبْدِالبهاء که همه از کودکی با آن پرورش یافته اید نهفته است: «بهائی یعنی جامعِ جمیعِ کمالاتِ انسانی.»





واقع بینی و چاره جویی و کاردانی و ابتکاری که در سال های اخیر از خود به ظهور رسانیده اید سبب تسکین قلوب بهائیان و تحسین دیگران در سراسر جهان گشته است. هنگامی که فرزندانان به عِلّت تمسّک به امرِ الهی [دین بهائی] از مدارس اخراج شدند به تشکیل کلاس های درسی در منازل خود اِهتمام ورزیدید. در سطح دانشگاهی مؤسّسه علمی آزاد را بنیان نهادید. اگر چه این اقدام جوابگوی احتیاجات هزاران جوان بهائی که هنوز بی رحمانه از فیض تحصیل در ایران محرومند نیست اما مایهٔ افتخار است که امروز بعضی از فارغ التحصیلان آن مؤسّسه در دانشگاه های معتبر جهان به ادامهٔ تحصیلات عالی خود مشغولند. به یمن تَبَرّعاتِ فداکارانهٔ شما نه تنها هیچ یک از یاران در آن دیار نیازمند نمانده بلکه مخارج لازم جهت فعالیت های آن جامعه نیز تأمین شده است. بلی، در شرایطی چنین دشوار جامعهٔ بهائی ایران مُستَغرق در بحرِ آثارِ مبارکهٔ الهیه با شور و هیجان به حیات و ترقّیات روحانیّه خویش ادامه می دهد و این شوق و شور فقط می تواند ثمرِ مِخَن و بَلایا در سَبیلِ الهی باشد.

ثمرات روحیهٔ فداکاری و استقامت شما عزیزان در طول بیش از یک قرن نه تنها در ایران بلکه در سراسر عالم مشهود بوده است. امروز هیچ نقطه ای در جهان نیست که از خدمات لایقّهٔ احتبای عزیز ایران در جهت نشر تعالیم الهی و تأسیس و تحکیم مؤسّسات امری سهمی وافر نبرده باشد. توفیقات حاصله البته محدود به عرصهٔ حیات روحانی جامعهٔ بهائی نیست چنان که کمتر رشتهٔ علمی یا هنری و یا صنعتی را می توان نام برد که بهائیان ایرانی به خصوص جوانان در آن به کسبِ اعلیٰ مراتب کمال که به کزّات مورد تأکید حضرت عبدالبهاء قرار





گرفته موفق نشده باشند. هیچ جامعه ای نمی تواند در مدّتی کوتاه به چنین قوّه و استعدادی دست یابد و ظهور این کمالات و فضائل را نمی توان صرفاً مَرهون ارادهٔ بشری دانست. حیات و خدمات مهاجران بهائی ایرانی ثمرهٔ فرهنگی است که تعلیم و تربیت را ارج می نهد، و در دامان این فرهنگ است که این عزیزان و نسل های قبل از ایشان در موطن خویش با عشق و مَحَبَّت پرورش یافته اند.

صاحبان انصاف آن یاران را شاهد صادقی بر این مدّعا می دانند که ایمان به خدا و اعتقاد به حقیقتِ تجدّد با یکدیگر سازگارند و توفیقات شما نشانی از این است که فی الحقیقه علم و دین دو نظام دانایی مُستقلّ اما مکملّ یکدیگرند و مُحَرّک پیشرفت تمدّن. این حقایق بر بسیاری از آشنایان مسلمان شما نیز روشن شده و می شود. این آشنایان و همسایگان که براسستی میصدق آیه «أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» اند با خشم و تأسّف شاهدند که دوستانی که بی گناهیانشان در نظر ایشان مُحَرّز است بدون هیچ گونه حفاظت و حمایت قانونی مورد بُهتان و هجوم قرار گرفته اند. ایشان شاید حتّی بیش از خود شما به شهامت و نجاتی که در خلال این تَضییقات از خود نشان داده اید، واقف و به تدریج به صفات واقعی کسانی که با اذیت و آزار شما حُرمتِ اسلام را آلوده می سازند پی برده و می برند. اگر چه شما حبیبانِ مَعنوی هنوز از آزادی محرومید، اما در آستانهٔ آنید که مقام و موقعیتِ خود را به عنوان عضوِ شریفِ جامعهٔ ایران کسب نمایید و بِالْمَالِ اَهْلِ آن دیار خدماتی را که یَدِ قدرتِ پروردگار برای آن پاکِ اندیشانشان جهتِ عَزّت و مَنقَبَتِ کشورِ مقدّس ایران مُقَدَّر فرموده غنیمت خواهند شمرد.





بزرگترین اشتباهی که طبقات حاکمه می توانند مرتکب شوند این است که تصوّر کنند با قدرتی که برای خود غصب کرده اند می توانند سد و مانعی برای قوای مستمرّ تغییر و تحولات تاریخی باشند. امروز چه در ایران و چه در دیگر نقاط جهان سیل این تحولات با سرعت و قدرت در جریان است. نه وجودش را می توان انکار کرد و نه مسیرش را منحرف نمود و نه از شدّت و قدرتش کاست. از در و دیوار می گذرد و به درون خانه راه می یابد.

دلیل اصلی این که علماء و امراء از بدو ظهور به مخالفت با امر حضرت بهاءالله قیام نمودند آن بود که حضرتش را مؤسس جامعه ای بدیع مبتنی بر برابری و عدالت اجتماعی می دیدند که در آن، جا و مقامی برای خود نمی یافتند. این بیم و هراس از آن زمان تا کنون انگیزه بروز شائد و بلایای متوالیه بر آن سالکان سبیل مَحَبَّت و وفا بوده و هیچ شخص منصفی انکار نخواهد کرد که علی رغم این مَطالِم جامعه بهائی اقلیتی خَلّاق و نمونه ای از تمدن آینده مورد نظر حضرت بهاءالله و نشانه ای از اراده آهنین آن جمال مُبین برای تحقق مقصد اعلای خویش است. شما ستابندگان اسم اعظم [حضرت بهاءالله] در مهد امرالله [ایران] با خدمات صادقانه خود و با از خود گذشتگی و حتی نثار جان به ثبوت رسانیده اید که به راستی آرزومند پیشرفت و ترقی کشور ایرانید. ایرانی که حضرت عبدالبهاء درباره آن چنین می فرماید:

افق ایران از پرتو مه آسمان روشن و مُنیر گردید. غنقرب آفتاب عالم بالا چنان بدرخشد که آن اقلیم، اوج آئیر گردد و به جمیع جهان پرتو اندازد و عزت ابدیّه پیشینیان دوباره چنان ظهور نماید که دیده ها خیره و حیران گردد.





ایران مرکزِ انوار گردد این خاک، تابناک شود و این کشور، منور گردد و این بی نام و نشان، شهیرِ آفاق شود و این محروم، محترم آرزو و آمال و این بی بهره و نصیب، فیض موفور یابد و امتیاز جوید و سرفراز گردد.

این مشتاقان در آعتابِ مقدّسهٔ منوره، آن بایسلان میدان خدمت و وفا را در ادعیهٔ قلبیهٔ خویش یاد می کنند. شب تیرهٔ تضییقات به سر آید و عظمت و جلال بنیان قوئی الأركانی را که با جانبازی و فداکاری بنا نموده اید با سُرور و مَبَاهات مشاهده خواهید کرد. ^{۵۷۷} «بیتُ العَدْلِ اعظم»

«مُبالغه و إفراط در تمسک به اصولِ ملیّت که امری جدا از حسّ وطن پرستی سالم و مشروع است باید جای خود را به اخلاص و وفاداری وسیع تر یعنی مَحَبَّتِ عالم انسانی تقویض نماید. حضرت بهاءُالله چنین می فرماید: "عالم یک وطن محسوب است و مَنْ عَلَى الْأَرْضِ اهلِ آن." این مفهوم که عالم وطن ما است نتیجه ای است که بر اثر ترقّیات علمی و بر اثر وابستگی غیر قابل انکار کشورها به یکدیگر حاصل شده و جهان حکیم یک وطن یافته است. در عین حال بدیهی است که جهان دوستی ممانعتی با وطن پرستی ندارد، بلکه امروز در جامعهٔ جهانی مصلحتِ هر جزء هنگامی به بهترین وجه تأمین می شود که منافعِ کلّ منظور و ترویج گردد. از این جهت فعالیت های بین المللی کنونی در میدان های مختلف که سبب ایجاد مَحَبَّتِ مُتَقَابِل و هم بستگی در میان اهل عالم می گردد، باید افزایش یابد.» ^{۵۷۸}





مآخذ و یادداشت ها

- ^۱ حضرت بهاء الله، لوح دنیا.
- ^۲ حضرت بهاء الله، کتاب عهدی.
- ^۳ حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمّد تقی نجفی، ص ۲۵-۲۶.
- ^۴ حضرت بهاء الله، اشراقات، ص ۱۳۳-۱۳۵.
- ^۵ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۰۷.
- ^۶ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۲۶.
- ^۷ حضرت بهاء الله، «منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله»، نص شماره ۱۵۶.
- ^۸ حضرت بهاء الله، دریای دانش.
- ^۹ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۳۴.
- ^{۱۰} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۹۸.
- ^{۱۱} حضرت بهاء الله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، شماره ۱۰.
- ^{۱۲} حضرت بهاء الله، دریای دانش، صص ۳۱-۲۹.
- ^{۱۳} حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۷، صص ۲۴۸-۲۴۹.
- ^{۱۴} حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۶۰.
- ^{۱۵} حضرت عبدالبهاء، نظم جهانی بهائی، ص ۵۰.
- ^{۱۶} حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء، لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۴ م، ص ۲۶.
- ^{۱۷} حضرت عبدالبهاء، ترجمه. بیانیه قرن انوار.
- ^{۱۸} حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۷۰.
- ^{۱۹} حضرت ولی امرالله، دور بهائی.
- ^{۲۰} حضرت ولی امرالله، ترجمه. بیانیه قرن انوار.





- ۲۱ حضرت ولی امرالله، جزوهٔ دیانت بهائی یک آئین جهانی، ص ۶.
- ۲۲ حضرت ولی امرالله، ترجمه، توقیع ندا به اهل عالم.
- ۲۳ حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه ۱۰۲-۱۰۹، صص ۸۰-۸۶.
- ۲۴ حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، ص ۵۶.
- ۲۵ حضرت ولی امرالله، ترجمه، نمونهٔ حیات بهائی.
- ۲۶ حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، صص ۱۶۷-۱۶۳.
- ۲۷ حضرت بهاءالله، دریای دانش.
- ۲۸ حضرت بهاءالله، آیات الهی جلد ۱، ص ۳۰۴.
- ۲۹ حضرت بهاءالله، آیات الهی جلد ۱، ص ۱۲۵.
- ۳۰ حضرت بهاءالله، آیات الهی جلد ۱، ص ۲۸۹.
- ۳۱ حضرت بهاءالله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۲۷.
- ۳۲ حضرت بهاءالله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۲۷-۲۲۸.
- ۳۳ حضرت عبدالبهاء، پیام شهر الکمال ۱۵۰ بدیع بیت العدل اعظم.
- ۳۴ حضرت عبدالبهاء، پیام شهر الکمال ۱۵۰ بدیع بیت العدل اعظم.
- ۳۵ حضرت عبدالبهاء، مائدهٔ آسمانی، ج ۵، صص: ۹۹-۹۸.
- ۳۶ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۲۹-۲۳۰.
- ۳۷ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۳۰.
- ۳۸ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، صص ۲۳۰-۲۳۱.
- ۳۹ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۲۸.
- ۴۰ حضرت عبدالبهاء، بیانیةٔ قرن انوار.
- ۴۱ حضرت ولی امرالله، حال و آیندهٔ جهان، ص ۷.
- ۴۲ حضرت ولی امرالله، بیانیةٔ قرن انوار.





۴۳ حضرت ولی امرالله، ترجمه. From a letter of the Guardian to an individual,

.October 21, 1931

۴۴ حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه ۱۰۹-۱۰۲، ص ۱۲۶.

۴۵ حضرت ولی امرالله، گوهر یکتا، ص ۲۹۵.

۴۶ حضرت ولی امرالله، دور بهائی، صص ۷۲-۷۳.

۴۷ حضرت ولی امرالله، حال و آینده جهان، صص ۵۷-۵۶.

۴۸ حضرت ولی امرالله، حال و آینده جهان، صص ۵۷-۵۴.

۴۹ بیت العدل اعظم، پیام ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲.

۵۰ بیت العدل اعظم، ترجمه. قسمتی از دستخط صادره از طرف بیت العدل اعظم ۲

ژانویه ۱۹۸۲.

۵۱ حضرت بهاءالله، اشراقات، ص ۷۶.

۵۲ حضرت بهاءالله، کلمات مکتونه فارسی.

۵۳ حضرت بهاءالله، آیات الهی جلد ۱، ص ۲۴.

۵۴ حضرت بهاءالله، آیات الهی جلد ۱، ص ۳۷۰.

۵۵ حضرت بهاءالله، دریای دانش، ص ۱۳۹.

۵۶ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۳۷.

۵۷ حضرت بهاءالله، ایقان، ص ۱۶۲.

۵۸ حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، نص شماره ۱۳۲.

۵۹ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۶۹.

۶۰ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۳۸۵.

۶۱ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۱.

۶۲ حضرت بهاءالله، حقایقی چند درباره امر بهائی، نشر ۱۲۸ بدیع، ص ۶۲.

۶۳ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۹۱.





- ^{۶۴} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۳۷۳.
- ^{۶۵} حضرت بهاء الله، آیات الهی جلد ۱، ص ۲۰۳.
- ^{۶۶} حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۵۹.
- ^{۶۷} حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۷۶.
- ^{۶۸} حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۴۵.
- ^{۶۹} حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۲۸۴-۲۸۵.
- ^{۷۰} حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۱۹۰.
- ^{۷۱} حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، صص ۱۹۵-۱۹۶.
- ^{۷۲} حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۲۸۶-۲۸۷.
- ^{۷۳} حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۱۶۷-۱۶۹.
- ^{۷۴} حضرت ولی امرالله، جزوه دیانت بهائی، یک آیین جهانی.
- ^{۷۵} بیت العدل اعظم، بیانیه وعده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ^{۷۶} بیت العدل اعظم، بیانیه وعده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ^{۷۷} بیت العدل اعظم، پیام ۹ بهمن ۱۳۹۲، خطاب به جوانان بهائی در ایران.
- ^{۷۸} حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، لجنة نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی لانگنهاين، آلمان، نشر اول، ۱۴۱ بدیع، نص شماره ۳۴.
- ^{۷۹} حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۱۷۸-۱۷۹.
- ^{۸۰} حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۱۸۱-۱۸۲.
- ^{۸۱} حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، نص شماره ۷۵.
- ^{۸۲} حضرت بهاء الله، پیام ملکوت، ص ۱۱.
- ^{۸۳} حضرت بهاء الله، هفت وادی.
- ^{۸۴} حضرت بهاء الله، کتاب مستطاب ایقان: منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، نص شماره ۱۲۵.





- ^{۸۵} حضرت بهاء الله، کتاب مستطاب ایقان.
- ^{۸۶} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۱۲.
- ^{۸۷} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۰۷.
- ^{۸۸} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۳۰.
- ^{۸۹} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۳۵.
- ^{۹۰} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۳۶.
- ^{۹۱} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۷۹.
- ^{۹۲} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۹۵.
- ^{۹۳} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۱۸.
- ^{۹۴} حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه فارسی، فراز ۶.
- ^{۹۵} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۱۱.
- ^{۹۶} حضرت بهاء الله، دریای دانش، صص ۱۰۹-۱۱۰.
- ^{۹۷} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۴۷.
- ^{۹۸} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۳۷.
- ^{۹۹} حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۲۴۴.
- ^{۱۰۰} حضرت بهاء الله، لوح سلطان ایران، ص ۳۱ ط هندوستان ۱۳۲ بدیع.
- ^{۱۰۱} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۹۶.
- ^{۱۰۲} حضرت بهاء الله، کتاب مستطاب ایقان، ص ۲۱.
- ^{۱۰۳} حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۵۵-۵۶.
- ^{۱۰۴} حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۱۵.
- ^{۱۰۵} حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، شماره ۱۵۱.
- ^{۱۰۶} حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، شماره ۲۱۲.
- ^{۱۰۷} حضرت ولی امرالله، ترجمه، نمونه حیات بهائی.





۱۰۸ بیت العدل اعظم، ترجمه. مکتوب ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۷ از طرف بیت العدل اعظم به یکی از احتباء. «حیات بهائی»، مجموعه‌ای از نصوص مبارکه و ترجمه‌ای از دستخط‌های صادره توسط و یا از طرف حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم الهی، تهیه و تنظیم: دایرة مطالعه نصوص و الواح بیت العدل اعظم (از: مرکز جهانی بهائی) مارس ۲۰۰۸، فقرة ۱۲۱.

۱۰۹ حضرت بهاء الله، امر و خلق، ج ۳، صص ۳۱۴-۳۱۳.

۱۱۰ حضرت بهاء الله، آیات الهی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۱۱۱ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۴۰.

۱۱۲ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۶۴.

۱۱۳ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۶۲.

۱۱۴ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۹۳.

۱۱۵ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۲۲۵.

۱۱۶ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، صص ۲۵۳-۲۵۱.

۱۱۷ حضرت عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۵.

۱۱۸ حضرت عبدالبهاء، کتاب امر و خلق جلد یک و دو در یک مجلد، ص ۴۰۶.

۱۱۹ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۱۲.

۱۲۰ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۲.

۱۲۱ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، شماره ۲۴۲.

۱۲۲ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۴۵.

۱۲۳ حضرت بهاء الله آثار قلم اعلی، ج ۵، صص ۵۲-۵۱.

۱۲۴ حضرت بهاء الله، مجموعه اشراقات، ص ۱۵۴.

۱۲۵ حضرت بهاء الله، مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۰۰.

۱۲۶ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۳۸.





- ۱۲۷ حضرت بهاء الله، دریای دانش، ص ۲۴.
- ۱۲۸ حضرت بهاء الله، لوح مبارک تجلیات، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۲۸.
- ۱۲۹ حضرت بهاء الله، جزوه "تحقیق و تتبع"، ص ۳۵.
- ۱۳۰ حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب بشیخ محمد تقی نجفی ط ۱۱۹ بدیع، ص ۱۵.
- ۱۳۱ حضرت بهاء الله، دریای دانش، ص ۸.
- ۱۳۲ حضرت بهاء الله، پیام بهائی، شماره ۲۳۰، ص ۳.
- ۱۳۳ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صص ۱۷۶-۱۷۷.
- ۱۳۴ حضرت عبدالبهاء، رساله مدنیه، لجنه نشر آثار امری، آلمان، ۱۹۸۴، صص ۱۲۵-۱۲۶.
- ۱۳۵ حضرت عبدالبهاء، مفاوضات عبدالبهاء، مطبعه بریل در شهر لیدن، هلند، سال ۱۹۰۸، ص ۱۰۴.
- ۱۳۶ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ویلمت، سال ۱۹۷۹، ص ۱۲۳.
- ۱۳۷ حضرت عبدالبهاء، رساله مدنیه، لجنه نشر آثار امری، آلمان، ۱۹۸۴، صص ۱۲۹-۱۳۲.
- ۱۳۸ حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء، قسمت دوم، صص ۸۳-۸۴.
- ۱۳۹ حضرت عبدالبهاء، خاطرات حبیب، ج ۱، صص ۳۶۷-۳۶۶.
- ۱۴۰ حضرت عبدالبهاء، ج منتخباتی از مکاتیب ط آمریکا، ص ۱۳۲.
- ۱۴۱ حضرت عبدالبهاء، ترجمه، مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۱۲.





- ۱۴۲ حضرت عبدالبهاء، برنامه ضیافت نوزده روزه، شماره ۴، مورخ ۱ شهر العزّه ۱۵۳
بدیع (۷۵/۶/۱۶)، به نقل از مجله عندلیب.
- ۱۴۳ حضرت عبدالبهاء، ترجمه. بسوی کمال، خانم کوی، ص ۷۰.
- ۱۴۴ بیت العدل اعظم، بیانیه و عده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ۱۴۵ بیت العدل اعظم، ترجمه. مجموعه تحقیق و تتبع.
- ۱۴۶ حضرت بهاء الله، آیات الهی جلد ۱، ص ۳۰۳.
- ۱۴۷ حضرت بهاء الله، لوح مقصود.
- ۱۴۸ حضرت بهاء الله، لوح مقصود.
- ۱۴۹ حضرت بهاء الله، لوح مقصود.
- ۱۵۰ حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۷، صص ۱۳۰-۱۲۴.
- ۱۵۱ حضرت بهاء الله، آیات الهی جلد ۱، ص ۵۹.
- ۱۵۲ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۹۴.
- ۱۵۳ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۲۳.
- ۱۵۴ حضرت بهاء الله، دریای دانش.
- ۱۵۵ حضرت بهاء الله، پیام ملکوت، ۱۷۶.
- ۱۵۶ حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۲۵.
- ۱۵۷ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۵۲.
- ۱۵۸ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۱۷۵.
- ۱۵۹ حضرت عبدالبهاء، رساله مدینه، صص ۲۴-۲۳.
- ۱۶۰ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۰۱-۱۰۲، ۱۱۷.
- ۱۶۱ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۲۲۳.
- ۱۶۲ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، شماره ۵۱.
- ۱۶۳ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، شماره ۱۰۱.





- ١٦٤ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، صص ٥٤-٥٢.
- ١٦٥ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، صص ٥٦-٥٤.
- ١٦٦ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، صص ٢٥١-٢٥٠.
- ١٦٧ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، ج ٣، صص ٣٩٤-٣٩٣.
- ١٦٨ حضرت عبدالبهاء، خاطرات حبیب، ج ١، ص ٤٠٥.
- ١٦٩ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ١٩٠.
- ١٧٠ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ص ٤٨٩.
- ١٧١ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ٢، ص ٢٤٢.
- ١٧٢ حضرت ولی امرالله، توفیعات مبارکه، ج ١، صص ٢٠٨-٢٠٧.
- ١٧٣ حضرت ولی امرالله، مائدة آسمانی، ج ٣، ص ٣٠.
- ١٧٤ حضرت ولی امرالله، توفیق مبارک مورخ ١٦ دسامبر ١٩٢٢، به نقل از پیام بهائی، شماره ١٧٤، ص ١٣.
- ١٧٥ حضرت ولی امرالله، پیام ملکوت، صص ٢٧٨-٢٧٧.
- ١٧٦ حضرت ولی امرالله، حال و آینده جهان، صص ٢٨-٢٧.
- ١٧٧ حضرت ولی امرالله، حال و آینده جهان، صص ٥١-٤٩.
- ١٧٨ حضرت ولی امرالله، حال و آینده جهان، ص ٧٤.
- ١٧٩ حضرت ولی امرالله، حال و آینده جهان، ص ٨٦.
- ١٨٠ حضرت ولی امرالله، حال و آینده جهان، صص ٩٤-٨٣.
- ١٨١ بیت العدل اعظم، بیانیة وعده صلح جهانی، اکتبر ١٩٨٥.
- ١٨٢ بیت العدل اعظم، ترجمه، مکتوب ٨ دسامبر ١٩٦٧ معهد اعلى.
- ١٨٣ بیت العدل اعظم، پیام رضوان ١٣٩.
- ١٨٤ بیت العدل اعظم، ترجمه، مکتوب ٨ دسامبر ١٩٦٧ معهد اعلى.
- ١٨٥ حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، صص ١٢٦-١٢٥.





- ۱۸۶ حضرت عبدالبهاء، ترجمه. نظم جهانی بهائی، ص ۱۰۳.
- ۱۸۷ حضرت عبدالبهاء، پیام بهائی شماره ۱۵۹، فوریه ۱۹۹۳، ص ۳.
- ۱۸۸ حضرت ولی امرالله، بیانیة قرن انوار.
- ۱۸۹ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۵.
- ۱۹۰ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۱۱.
- ۱۹۱ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۱۱.
- ۱۹۲ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۸.
- ۱۹۳ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۱۳.
- ۱۹۴ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۳۴.
- ۱۹۵ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۷۵.
- ۱۹۶ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۱۰.
- ۱۹۷ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، شماره ۵۱.
- ۱۹۸ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۹-۳۱.
- ۱۹۹ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، صص ۲۵۰-۲۴۸.
- ۲۰۰ حضرت عبدالبهاء، بیانیة قرن انوار.
- ۲۰۱ حضرت ولی امرالله، ترجمه. مفهوم حیات روحانی، اثر ویلیام هاجر، به نقل از انتشارات جامعه بهائیان کانادا.
- ۲۰۲ بیت العدل اعظم، بیانیة وعدة صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ۲۰۳ بیت العدل اعظم، پیام ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲.
- ۲۰۴ بیت العدل اعظم، پیام ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲.
- ۲۰۵ حضرت بهاءالله، لوح بشارات به نقل از گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۴.
- ۲۰۶ حضرت بهاءالله، امر وخلق، ج ۳، ص ۲۰۰.
- ۲۰۷ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۹۱.





- ۲۰۸ حضرت بهاء الله، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۰۴.
- ۲۰۹ حضرت بهاء الله، لوح مقصود.
- ۲۱۰ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، صص ۴۱۱-۴۰۹.
- ۲۱۱ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۴، صص: ۱۴۹ - ۱۵۰. نیز:
- اخبار امری، شماره ۴، سال ۱۳۵۹، ص ۴۹.
- ۲۱۲ حضرت عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۷۲.
- ۲۱۳ حضرت عبدالبهاء، خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۷۰.
- ۲۱۴ حضرت عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۲۷۶-۲۷۹.
- ۲۱۵ حضرت عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۲۷۷-۲۷۸.
- ۲۱۶ حضرت عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۵۶.
- ۲۱۷ حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم، صص ۸۹-۹۳.
- ۲۱۸ حضرت ولی امرالله، مائده آسمانی، ج ۶، صص ۵۵-۵۴.
- ۲۱۹ حضرت ولی امرالله، بیانیة قرن انوار.
- ۲۲۰ بیت العدل اعظم، پیام ۷ جولای ۱۹۷۶ دارالانشاء بیت العدل اعظم مندرج در مجله آهنگ بدیع سال ۳۱، شماره ۳۴۱.
- ۲۲۱ حضرت ولی امرالله، ترجمه، پیام ۱۹ می ۱۹۹۴ بیت العدل اعظم خطاب به محفل ملی بهائیان امریکا، مندرج در مجله پیام بهائی، شماره ۱۸۲.
- ۲۲۲ <http://www.payamha-iran.org/node/78>
- ۲۲۳ حضرت عبدالبهاء، خطابات مبارکه، ص ۷۹.
- ۲۲۴ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، صص ۴۵-۴۷.
- ۲۲۵ حضرت بهاء الله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۴۱.
- ۲۲۶ حضرت بهاء الله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۴۱.





- حضرت بهاء الله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۴۲.^{۲۲۷}
- حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی نجفی ص ۵۵ ط ۱۱۹ بدیع.^{۲۲۸}
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۱۶۰.^{۲۲۹}
- حضرت بهاء الله، دریای دانش.^{۲۳۰}
- حضرت بهاء الله، دریای دانش.^{۲۳۱}
- حضرت بهاء الله، از لوح مبارک خطاب به سلطان ایران، ناصرالدین شاه.^{۲۳۲}
- حضرت بهاء الله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۴۰.^{۲۳۳}
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۲۹۰.^{۲۳۴}
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۳۰۹.^{۲۳۵}
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۰۵.^{۲۳۶}
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۸۶.^{۲۳۷}
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۶۷.^{۲۳۸}
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۶۸.^{۲۳۹}
- حضرت بهاء الله، گنجینه حدود و احکام، صص ۳۲۲-۳۲۱.^{۲۴۰}
- حضرت بهاء الله، لوح دنیا.^{۲۴۱}
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۱۰۳.^{۲۴۲}
- حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، صص: ۴۷۴.^{۲۴۳}
- حضرت ولی امرالله، گوهر یکتا، صص ۲۹۷-۳۰۲.^{۲۴۴}
- حضرت ولی امرالله، گوهر یکتا، صص ۲۹۷-۳۰۲.^{۲۴۵}
- حضرت ولی امرالله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۲۰.^{۲۴۶}
- حضرت بهاء الله، آیات الهی جلد ۱، ص ۳۶۴.^{۲۴۷}
- حضرت بهاء الله، دریای دانش.^{۲۴۸}
- حضرت بهاء الله، لوح مقصود.^{۲۴۹}





- ٢٥٠ حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء، ص ٣٧٢.
- ٢٥١ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ٣، ص ٤٠١.
- ٢٥٢ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ٢٠١.
- ٢٥٣ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ١، ص ٢٨٦.
- ٢٥٤ حضرت عبدالبهاء، Abdu'l-Baha in Canada (Forest : National Spiritual Assembly of Canada, p. ١٩٦٢, ٥١).
- ٢٥٥ حضرت عبدالبهاء، بیانیة قرن انوار.
- ٢٥٦ حضرت عبدالبهاء، بیانیة قرن انوار.
- ٢٥٧ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ٢٣٧.
- ٢٥٨ حضرت عبدالبهاء، رساله مَدَنِيَّة، صص: ٧٩-٧٥.
- ٢٥٩ حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، ص ٣٠.
- ٢٦٠ بیت العدل اعظم، بیانیة وعدة صلح جهانی، اکتبر ١٩٨٥.
- ٢٦١ بیت العدل اعظم: بیانیة وعدة صلح جهانی، اکتبر ١٩٨٥.
- ٢٦٢ بیت العدل اعظم: بیانیة وعدة صلح جهانی، اکتبر ١٩٨٥.
- ٢٦٣ حضرت بهاء الله، لوح مقصود.
- ٢٦٤ حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، نص شماره ١٠٩.
- ٢٦٥ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ١، ص ٧٣.
- ٢٦٦ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ١، ص ٣٥٨.
- ٢٦٧ حضرت بهاء الله، دریای دانش، ص ١.
- ٢٦٨ حضرت بهاء الله، نیده من تعالیم حضرت بهاء الله، ص ٢٢.
- ٢٦٩ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ١، ص ٢٠٦.
- ٢٧٠ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ١، ص ٣٦٥.
- ٢٧١ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ٣، ص ٤٠١.





- حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۴۲.^{۲۷۲}
- حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، قطعه ۷۷.^{۲۷۳}
- حضرت عبدالبهاء، خطابات، جلد ۲، صص ۲۸۴-۲۸۵.^{۲۷۴}
- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۵، صص ۱۲۶-۱۲۵.^{۲۷۵}
- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی، جلد ۵، صص ۱۷-۱۸.^{۲۷۶}
- حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، صفحه ۹۸. نیز: امر وخلق، ج ۳، صص:
۲۲۳-۲۲۴.^{۲۷۷}
- حضرت عبدالبهاء، امر وخلق، ج ۳، ص ۲۲۳.^{۲۷۸}
- حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۶۱.^{۲۷۹}
- حضرت عبدالبهاء، خطابات، جلد ۲، ص ۵۹.^{۲۸۰}
- حضرت عبدالبهاء، خطابات، جلد ۲، صص ۶۶-۶۷.^{۲۸۱}
- حضرت عبدالبهاء، خطابات، جلد ۲، صص: ۱۳۲-۱۳۳.^{۲۸۲}
- حضرت عبدالبهاء، خطابات، جلد ۲، صص ۷۴-۷۵.^{۲۸۳}
- حضرت عبدالبهاء، خطابات، جلد ۲، صص ۳۴۳.^{۲۸۴}
- حضرت عبدالبهاء، بشاره التور، نشر آلمان، صص: ۳۲۱-۳۲۲.^{۲۸۵}
- حضرت عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۸.^{۲۸۶}
- ترجمه ای از یکی از نطق های حضرت عبدالبهاء در ایالات متحده و کانادا در ۱۹۱۲
که در صفحه ۳۱۸ این کتاب آمده است: The Promulgation of Universal Peace
- حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، صص ۸۰-۷۶.^{۲۸۸}
- حضرت عبدالبهاء، رساله مدتیته، صص ۱۳۱-۱۳۲.^{۲۸۹}
- حضرت ولی امرالله، گوهر یکتا، ص ۳۲۲.^{۲۹۰}
- حضرت ولی امرالله، نظامات بهائی.^{۲۹۱}
- حضرت ولی امرالله، Bahai Administration، ص ۶۳.^{۲۹۲}





- ۲۹۳ حضرت ولی امرالله، ظهور عدل الهی، صص ۷۲-۷۶.
- ۲۹۴ بیت العدل اعظم، بیانیه و عده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ۲۹۵ بیت العدل اعظم: قانون اساسی بیت العدل اعظم.
- ۲۹۶ بیت العدل اعظم، پیام ۱۹ می ۱۹۹۴ بیت العدل اعظم خطاب به محفل ملی بهائیان امریکا، مندرج در مجله پیام بهائی، شماره ۱۸۲.
- ۲۹۷ بیت العدل اعظم، بیانیه و عده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ۲۹۸ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۲۳۵.
- ۲۹۹ بیت العدل اعظم، پیام رضوان ۱۵۳ بدیع.
- ۳۰۰ بیت العدل اعظم، بیانیه و عده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ۳۰۱ حضرت بهاءالله، لوح مقصود.
- ۳۰۲ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۳۵-۳۴.
- ۳۰۳ بیت العدل اعظم، بیانیه و عده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ۳۰۴ حضرت بهاءالله، لوح مقصود.
- ۳۰۵ حضرت بهاءالله، کلمات فردوسیه.
- ۳۰۶ حضرت بهاءالله، مائده آسمانی ط ۱۲۱ بدیع ج ۸ ص ۷۷.
- ۳۰۷ حضرت بهاءالله، نصوص در مورد تعلیم و تربیت، جمع آوری معهد اعلی، ص ۱۱.
- ۳۰۸ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، شماره ۱۶۱.
- ۳۰۹ حضرت عبدالبهاء، کتاب مستطاب مفاوضات.
- ۳۱۰ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۲۶.
- ۳۱۱ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۲۲۲.
- ۳۱۲ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۴، ص ۱۴.
- ۳۱۳ حضرت عبدالبهاء، مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهائی، تنظیم شده از طرف دایره مطالعه نصوص و الواح بیت العدل اعظم الهی، اگوست ۱۹۷۶، ص ۳۸.





- ۳۱۴ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از آثار مبارکه در باره تربیت، ص ۹۱.
- ۳۱۵ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ۱، ص ۳۳۳.
- ۳۱۶ بیت العدل اعظم: بیانیة وعده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ۳۱۷ حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه فارسی.
- ۳۱۸ حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه.
- ۳۱۹ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۴، ص ۳۴۰.
- ۳۲۰ حضرت عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، ص ۵۰.
- ۳۲۱ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، صص ۹ - ۲۵۸.
- ۳۲۲ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۸۰.
- ۳۲۳ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، شماره ۸۵.
- ۳۲۴ حضرت عبدالبهاء، از خطابه مبارک ص ۴ - ۳۵۳ گنجینه حدود و احکام.
- ۳۲۵ حضرت عبدالبهاء، رساله مدینه، صص ۳۲ - ۳۱.
- ۳۲۶ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵.
- ۳۲۷ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، صص ۵ - ۱۳۴.
- ۳۲۸ حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۲۰۷.
- ۳۲۹ حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی، ج ۵، صص ۲۴۶ - ۲۴۴.
- ۳۳۰ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۲.
- ۳۳۱ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۴۶.
- ۳۳۲ حضرت ولی امرالله، مائده آسمانی، ج ۶، ص ۱۳.
- ۳۳۳ بیت العدل اعظم، بیانیة وعده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ۳۳۴ حضرت بهاء الله، حیات بهائی، ص ۱۹۵.
- ۳۳۵ حضرت بهاء الله، لوح مقصود.
- ۳۳۶ حضرت بهاء الله، کلمات مبارکه مکتونه.





- ۳۳۷ حضرت بهاء الله. کلمات مبارکه مکتونه.
- ۳۳۸ حضرت بهاء الله. مجله پیام بهایی، شماره ۱۷۸، ص ۳.
- ۳۳۹ حضرت بهاء الله، کلمات مبارکه مکتونه.
- ۳۴۰ حضرت بهاء الله، اخلاق بهایی، ص ۶۵.
- ۳۴۱ حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۹۴.
- ۳۴۲ حضرت بهاء الله، گنجینه حدود و احکام، ص ۷۳.
- ۳۴۳ حضرت بهاء الله، مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۴۸.
- ۳۴۴ حضرت بهاء الله، گنجینه حدود و احکام، ص ۷۴.
- ۳۴۵ حضرت بهاء الله، مجموعه اشراقات، ص ۱۴۹.
- ۳۴۶ حضرت بهاء الله، مجموعه اقتدارات ص ۳-۲۹۲.
- ۳۴۷ حضرت عبدالبهاء، گنجینه حدود و احکام، ص ۷۵.
- ۳۴۸ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۲۱.
- ۳۴۹ حضرت عبدالبهاء، گنجینه، صص ۷۶-۷۵.
- ۳۵۰ حضرت عبدالبهاء، گنجینه حدود و احکام، ص ۲-۳۵۱.
- ۳۵۱ حضرت ولی امرالله، نمونه حیات بهایی، ص ۱۲.
- ۳۵۲ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۹۲.
- ۳۵۳ حضرت عبدالبهاء، جزوه «هدیه ازدواج».
- ۳۵۴ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۸۹.
- ۳۵۵ مجله پیام بهائی، شماره ۱۷۹ / نیز مجموعه جوانان، ص ۴۵.
- ۳۵۶ حضرت عبدالبهاء، بشاره النور، صص ۸ - ۲۹۷.
- ۳۵۷ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۸۴.
- ۳۵۸ حضرت عبدالبهاء، نقل ترجمه خطابه حضرت عبدالبهاء از صفحه ۱۲۲ مجموعه آثار مبارکه در بارة تربیت بهائی، «حیات بهائی»، فقرة ۸۰.





- ^{۳۵۹} حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۱۵ / فقرة ۸۶. «حیات بهائی»، فقرة ۵.
- ^{۳۶۰} حضرت عبدالبهاء، ترجمه. خطابه ۲۵ مه ۱۹۱۲. «حیات بهائی»، فقرة ۸۶.
- ^{۳۶۱} حضرت عبدالبهاء، خطابات مبارکه، جلد ۲، ص ۹۹. «حیات بهائی»، فقرة ۸۷.
- ^{۳۶۲} حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۶۶. «حیات بهائی»، فقرة ۹۲.
- ^{۳۶۳} حضرت عبدالبهاء، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۷۸. هدیه ازدواج، ص ۱۴. «حیات بهائی»، فقرة ۸.
- ^{۳۶۴} حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۷۰. «حیات بهائی»، فقرة ۱۱.
- ^{۳۶۵} حضرت ولی امرالله، ترجمه. مکتوب ۲۹ مه ۱۹۳۵ به یکی از احتباء. ص ۴۳۵. Unfolding Destiny. «حیات بهائی»، فقرة ۲۰.
- ^{۳۶۶} حضرت ولی امرالله، ترجمه. مکتوب ۵ سپتامبر ۱۹۳۸ به یکی از احتباء. انوار هدایت، شماره ۱۱۵۶. «حیات بهائی»، فقرة ۲۴.
- ^{۳۶۷} حضرت ولی امرالله، ترجمه. مکتوب ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ به یکی از احتباء. «حیات بهائی»، فقرة ۲۶.
- ^{۳۶۸} حضرت ولی امرالله، ترجمه. مکتوب ۹ مارس ۱۹۴۲ از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احتباء. «حیات بهائی»، فقرة ۱۰۱.
- ^{۳۶۹} حضرت ولی امرالله، ترجمه. مکتوب ۱۴ اکتبر ۱۹۴۳ از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احتباء. «حیات بهائی»، فقرة ۱۰۳.
- ^{۳۷۰} بیت العدل اعظم، ترجمه. مکتوب ۲۴ ژانویه ۱۹۹۳ از طرف بیت العدل اعظم به یکی از احتباء. «حیات بهائی»، فقرة ۳۳.
- ^{۳۷۱} بیت العدل اعظم، از پیام رضوان ۲۰۰۰ بیت العدل اعظم به احتبای عالم. «حیات بهائی»، فقرة ۸۱.





- حضرت بهاء الله، امر و خلق، ج ۳، ص ۴۲۶. ۳۷۲
- حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه فارسی. ۳۷۳
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۲۱۸. ۳۷۴
- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۲۱. ۳۷۵
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۸۴. ۳۷۶
- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۵۳. ۳۷۷
- حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه فارسی. ۳۷۸
- حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه. ۳۷۹
- حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه. ۳۸۰
- حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۷. ۳۸۱
- حضرت ولی امر الله، ترجمه، نمونه حیات بهائی. ۳۸۲
- حضرت ولی امر الله، ترجمه، نمونه حیات بهائی. ۳۸۳
- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی ط ۱۲۱ بدیع، ج ۸، ص ۱۷. ۳۸۴
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۶۱. ۳۸۵
- حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه. ۳۸۶
- حضرت بهاء الله، دریای دانش. ۳۸۷
- حضرت عبدالبهاء، گنجینه حدود و احکام، ص ۱۳. ۳۸۸
- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ط ۱۱۸، ج ۹، ص ۲۹. ۳۸۹
- حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۰۸. ۳۹۰
- حضرت عبدالبهاء، گنجینه حدود و احکام، ص ۱۵۰. ۳۹۱
- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ط اول در ۱۱۸ بدیع، ج ۹، ص ۲۷. ۳۹۲
- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ط اول، ج ۹، ص ۲۷. ۳۹۳
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۶۵. ۳۹۴





- حضرت بهاء الله، كتاب مستطاب ايقان. ۳۹۵
- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، ص ۱۹۴. ۳۹۶
- حضرت عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۷۰. ۳۹۷
- حضرت بهاء الله، مجموعة الواح بعد از کتاب مستطاب اقدس. ۳۹۸
- حضرت بهاء الله، گنجینه حدود و احکام، ص ۳۱۰. ۳۹۹
- حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، جلد ۳، ص ۴۳۷. ۴۰۰
- حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، صص: ۲-۲۲۱. ۴۰۱
- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، نص شماره ۱۳۷. ۴۰۲
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۱۵۹. ۴۰۳
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۳۴. ۴۰۴
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۵. ۴۰۵
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۱۰۲. ۴۰۶
- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۸. ۴۰۷
- حضرت بهاء الله، دریای دانش. ۴۰۸
- حضرت بهاء الله، مجموعه اشراقات، ص ۱۳۹. ۴۰۹
- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۳۹. ۴۱۰
- حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۵۷. ۴۱۱
- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۳۵. ۴۱۲
- حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۷۵. ۴۱۳
- حضرت عبدالبهاء، راهنمای احبای الهی در تبلیغ و انتشار امرالله، صص ۳۵-۳۷. ۴۱۴
- حضرت ولی امرالله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۳۶. ۴۱۵
- حضرت ولی امرالله، نمونه حیات بهائی. ۴۱۶
- حضرت بهاء الله، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹. ۴۱۷





- ۴۱۸ حضرت بهاء الله، فضائل اخلاق، ص ۱۲۴.
- ۴۱۹ حضرت بهاء الله، كتاب عهدى.
- ۴۲۰ حضرت بهاء الله، مجموعه الواح حضرت بهاء الله، ص ۷۵.
- ۴۲۱ حضرت بهاء الله، گلزار تعاليم بهائى، ص ۲۱۸.
- ۴۲۲ حضرت بهاء الله، گلزار تعاليم بهائى، ص ۲۱۸.
- ۴۲۳ حضرت عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، ص ۸۶.
- ۴۲۴ حضرت عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، ص ۸۲.
- ۴۲۵ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعاليم بهائى، ص ۲۱۸.
- ۴۲۶ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۶۸.
- ۴۲۷ حضرت ولی امرالله، ترجمه، ظهور عدل الهی، صص ۶۴-۶۳.
- ۴۲۸ حضرت ولی امرالله، ظهور عدل الهی، ص ۶۲.
- ۴۲۹ حضرت بهاء الله، لوح مبارک ملاح القدس، آثار قلم اعلى، ج ۵، ص ۱۸۴.
- ۴۳۰ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۱۰.
- ۴۳۱ حضرت بهاء الله، مائده آسمانی ط ۱۲۱ بدیع، ج ۸، ص ۸.
- ۴۳۲ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۳۸۲.
- ۴۳۳ حضرت بهاء الله، امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۵.
- ۴۳۴ حضرت بهاء الله، دریای دانش، ص ۱۳۵.
- ۴۳۵ حضرت بهاء الله، امر و خلق، ج ۳، ص ۱ - ۱۳۰.
- ۴۳۶ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۸۲.
- ۴۳۷ حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ط اول، ج ۹، ص ۱۰۷.
- ۴۳۸ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۴۱۷.
- ۴۳۹ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۲.
- ۴۴۰ حضرت عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، صص ۴۱-۴۲.





- ۴۴۱ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۸۲.
- ۴۴۲ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۷۴.
- ۴۴۳ حضرت عبدالبهاء، خاطرات حبیب، جلد یک، صص ۴۲۲-۴۲۳.
- ۴۴۴ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۷۲.
- ۴۴۵ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۷.
- ۴۴۶ حضرت عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، صص ۴۵-۴۶.
- ۴۴۷ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، شماره ۱۶۶.
- ۴۴۸ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، شماره ۶۷.
- ۴۴۹ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۵۹.
- ۴۵۰ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵.
- ۴۵۱ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۲۲.
- ۴۵۲ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۰۷.
- ۴۵۳ حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه.
- ۴۵۴ حضرت بهاء الله، مائدة آسمانی، جلد ۴، صص: ۱۴۸-۱۴۹.
- ۴۵۵ حضرت عبدالبهاء، اخلاق بهائی، ص ۱۸۰.
- ۴۵۶ حضرت عبدالبهاء، خطابات مبارکه در اروپا و آمریکا - ط ۹۹، ص ۶۰.
- ۴۵۷ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۱۹۱، ج ۸.
- ۴۵۸ حضرت عبدالبهاء، رساله مبارکه مدنیه.
- ۴۵۹ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، صص ۲-۳۳۱.
- ۴۶۰ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، صص ۲-۷۱.
- ۴۶۱ حضرت بهاء الله، لوح مقصود.
- ۴۶۲ حضرت عبدالبهاء، مائدة آسمانی، ط ۱۲۹ بدیع، ج ۵، ص ۲۷۲.
- ۴۶۳ حضرت عبدالبهاء، مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۷۷.





- ۴۶۴ حضرت عبدالبهاء، اخلاق بهائی، ص ۶۰.
- ۴۶۵ حضرت عبدالبهاء، لوح احتیای امریک، مائده آسمانی، ج ۵، ط ۱۲۹ بدیع، ص ۲۷۲.
- ۴۶۶ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۰۷.
- ۴۶۷ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۰.
- ۴۶۸ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۸۱.
- ۴۶۹ حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه فارسی، فراز ۴۷.
- ۴۷۰ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۲۹.
- ۴۷۱ حضرت بهاء الله، دریای دانش، ص ۵.
- ۴۷۲ حضرت بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب، صص ۳۸۸-۳۹۸.
- ۴۷۳ حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه فارسی، فراز ۴۸.
- ۴۷۴ حضرت بهاء الله، کلمات مکتونه.
- ۴۷۵ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۵۱.
- ۴۷۶ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۴، ص ۶۴.
- ۴۷۷ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، صص: ۴۳۱-۴۳۳.
- ۴۷۸ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۳۳.
- ۴۷۹ حضرت بهاء الله، فضائل اخلاق، ص ۱۱۵.
- ۴۸۰ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۱۵۰.
- ۴۸۱ حضرت عبدالبهاء، ظهور عدل الهی، ترجمه مصوّب، ص ۵۵.
- ۴۸۲ حضرت ولی امر الله، نمونه حیات بهائی.
- ۴۸۳ حضرت بهاء الله، کلمات مبارکه فردوسیہ.
- ۴۸۴ حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی نجفی، ص ۲۲.
- ۴۸۵ حضرت بهاء الله، ظهور عدل الهی، ترجمه، ص ۵۸.





۴۸۶ حضرت بهاء الله، لوح مبارک بشارات، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص

۱۴.

۴۸۷ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۲۶.

۴۸۸ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۱۹۴.

۴۸۹ حضرت بهاء الله، مجموعه اقتدارات، ص ۲۹۳.

۴۹۰ حضرت عبدالبهاء، ظهور عدل الهی، ص ۵۹.

۴۹۱ حضرت عبدالبهاء، در قطعه ۷۷ مفاوضات مبارکه، ص ۲۰۳.

۴۹۲ حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه فارسی.

۴۹۳ حضرت بهاء الله، مائده آسمانی ط ۱۲۹، ج ۵، ص ۲۲۹.

۴۹۴ حضرت بهاء الله، دریای دانش، ص ۸.

۴۹۵ حضرت بهاء الله، لوح مقصود، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۰۳.

۴۹۶ بیت العدل اعظم، پیام چهارم شهر الملک ۱۳۶ بدیع.

۴۹۷ حضرت بهاء الله، دریای دانش، ص ۶۷.

۴۹۸ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۵۹.

۴۹۹ حضرت بهاء الله، ایقان مستطاب، ص ۷.

۵۰۰ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۴۲۰.

۵۰۱ حضرت عبدالبهاء، حیات بهائی، ص ۵۴.

۵۰۲ حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ط ۱۲۹ بدیع، ج ۵، ص ۳۷.

۵۰۳ حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ط ۱۲۹ بدیع، ج ۵، ص ۲۱.

۵۰۴ حضرت ولی امرالله، ترجمه. نمونه حیات بهائی.

۵۰۵ حضرت ولی امرالله، ترجمه. نمونه حیات بهائی.

۵۰۶ حضرت ولی امرالله، ترجمه. نمونه حیات بهائی.

۵۰۷ حضرت ولی امرالله، ترجمه. نمونه حیات بهائی.



- ۵۰۸ حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه فارسی.
- ۵۰۹ حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه فارسی.
- ۵۱۰ حضرت بهاء الله، کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۴۹.
- ۵۱۱ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۲۸.
- ۵۱۲ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۲۸-۴۲۹.
- ۵۱۳ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۲۹.
- ۵۱۴ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۱۰.
- ۵۱۵ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۳۷.
- ۵۱۶ حضرت ولی امرالله، نمونه حیات بهائی، ص ۸.
- ۵۱۷ حضرت ولی امرالله، نمونه حیات بهائی، ص ۸.
- ۵۱۸ بیت العدل اعظم، از پیام رضوان ۲۰۰۰ بیت العدل اعظم به احتیای عالم. «حیات بهائی»، فقرة ۸۱.
- ۵۱۹ حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ط ۱۲۹ بدیع، ج ۲، ص ۹۸.
- ۵۲۰ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۷۸.
- ۵۲۱ حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۷۲.
- ۵۲۲ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۷-۱۸۶.
- ۵۲۳ حضرت بهاء الله، لوح مبارک طرازات، مجموعه ای از الواح اقدس ابهی، صص ۲۰ - ۱۹.
- ۵۲۴ حضرت بهاء الله، اخلاق بهائی، ص ۴۴.
- ۵۲۵ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۲۰۳.
- ۵۲۶ حضرت عبدالبهاء، اخلاق بهائی، ص ۴۸.
- ۵۲۷ حضرت عبدالبهاء، اخلاق بهائی، ص ۴۹.
- ۵۲۸ حضرت بهاء الله، لوح دنیا.



- ^{۵۲۹} حضرت بهاء الله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۶.
- ^{۵۳۰} حضرت عبدالبهاء، فضائل اخلاق، ص ۴۸. پیام ملکوت، صص: ۲۱۵-۲۱۶.
- ^{۵۳۱} حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی ط اول، ج ۹، ص ۱۳۸.
- ^{۵۳۲} حضرت عبدالبهاء، صص ۸- ۸۷ گنجینه حدود و احکام و ص ۱۳۲ ج ۱ انتخاباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء.
- ^{۵۳۳} حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء ط آمریکا، ج ۱، ص ۸۹.
- ^{۵۳۴} حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۴۷.
- ^{۵۳۵} حضرت بهاء الله، مجموعه اشراقات، صص ۱۵۳-۱۵۴.
- ^{۵۳۶} حضرت بهاء الله، مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۳.
- ^{۵۳۷} حضرت عبدالبهاء، از بیانات شفاهی، مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۱۷.
- ^{۵۳۸} حضرت عبدالبهاء، ترجمه، مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، صص ۸۴-۸۵.
- ^{۵۳۹} حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، شماره ۱۲۷.
- ^{۵۴۰} حضرت عبدالبهاء، مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۴۷.
- ^{۵۴۱} حضرت عبدالبهاء، مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۷۱.
- ^{۵۴۲} حضرت عبدالبهاء، مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۸۱.
- ^{۵۴۳} حضرت عبدالبهاء، مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۸۳.





- ^{۵۴۴} حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۴.
- ^{۵۴۵} حضرت عبدالبهاء، گنجینه حدود واحکام، ص ۱۹۴.
- ^{۵۴۶} حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۷۵.
- ^{۵۴۷} حضرت ولی امرالله، ترجمه. ظهور عدل الهی، ص ۶۰.
- ^{۵۴۸} حضرت ولی امرالله، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر. جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۳۱.
- ^{۵۴۹} حضرت ولی امرالله، گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۲۰.
- ^{۵۵۰} حضرت ولی امرالله، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر. جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۴۹.
- ^{۵۵۱} حضرت ولی امرالله، گلزار تعالیم بهائی، صص ۴۲۰-۴۲۱.
- ^{۵۵۲} بیت العدل اعظم، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر. جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۱۳.
- ^{۵۵۳} بیت العدل اعظم، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر. جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۲۶.
- ^{۵۵۴} بیت العدل اعظم، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر. جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۲۸.
- ^{۵۵۵} حضرت ولی امرالله، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر. جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، صص ۹۱-۹۲.
- ^{۵۵۶} حضرت ولی امرالله، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر. جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، صص ۹۵-۹۶.
- ^{۵۵۷} بیت العدل اعظم، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر. جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، صص ۱۰۱-۱۰۲.





- ۵۵۸ بیت العدل اعظم، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۱۱۵.
- ۵۵۹ بیت العدل اعظم، ترجمه. مجموعه نصوص در باره امر بهائی و هنر، جمع آوری توسط دارالتحقیق بیت العدل اعظم، ص ۱۱۷.
- ۵۶۰ حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۳۶.
- ۵۶۱ حضرت بهاء الله، لوح بشارات به نقل از گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۴.
- ۵۶۲ حضرت بهاء الله، دریای دانش.
- ۵۶۳ حضرت عبدالبهاء، فضائل اخلاق، ص ۶۲.
- ۵۶۴ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۶.
- ۵۶۵ حضرت عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، ص ۵۵.
- ۵۶۶ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۱۲.
- ۵۶۷ حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی، ج ۵، ص ۷۹.
- ۵۶۸ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۱۳.
- ۵۶۹ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۱۴.
- ۵۷۰ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۱۴.
- ۵۷۱ حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۱۷.
- ۵۷۲ حضرت عبدالبهاء، به نقل از پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۵۷۳ حضرت عبدالبهاء، به نقل از پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳.
- ۵۷۴ حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۹.
- ۵۷۵ حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، ص ۵۶.
- ۵۷۶ حضرت ولی امرالله، توقیعات، ج ۱، صص ۱۶۴-۱۶۶.
- ۵۷۷ بیت العدل اعظم، پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ درباره ایران.





^{۵۷۸} بیت العدل اعظم، بیانیة وعدة صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.

<http://www.payamha-iran.org/node/24>

صفحه | ۳۴۱



« این مجموعه منتخباتی از آثار و تعالیم آسمانی دیانت بهائی است که در ۴۷ عنوان مجزا شامل ۵۷۸ نص کوتاه و بلند از آثار حضرت بهاءالله شارح دیانت بهائی و دو جانشین و مُبیین آیاتشان حضرت عبداله‌اء و حضرت ولیّ امرالله، و نیز پیام‌ها و دستخط‌ها و هدایات مُلهم مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم، جمع آوری شده است. علیرغم این که آثار اصلی دیانت بهائی عمدتاً به دو زبان عربی و فارسی نازل شده است، در این مجموعه صرفاً به جمع آوری تعداد کمی از آثار بهائی به زبان فارسی بسنده شد تا عزیزان فارسی زبان راحت‌تر آنها را مطالعه فرمایند و مختصری با مفاهیم مهم و عمیق آن آشنا گردند. بدیهی است برای آشنائی بیشتر و جامع‌تر باید به همه آثار فارسی و عربی این آئین مراجعه کرد.

علاوه بر آثار فارسی و عربی مزبور، آثاری نیز به زبان ترکی از قلم حضرت عبداله‌اء و آثاری به زبان انگلیسی از قلم حضرت ولیّ امرالله صادر شده است که آنها نیز جزء آثار آسمانی دیانت بهائی محسوب می‌شوند و طالبین برای شناخت بهتر و کامل‌تر دیانت بهائی و آموزه‌های آن باید به کل این آثار مراجعه فرمایند. شایان ذکر است شماری از آثار مزبور، طبق آماری که مربوط به سال ۲۰۰۱ میلادی است، به ۸۰۲ زبان نیز ترجمه شده، در دسترس اکثریت جهانیان قرار گرفته است.»



منتخباتی از آثار و تعالیم آسمانی دیانت بهائی به
زبان فارسی